

آموزه

# تثلیث

توضیح ساده و کاربردی  
نویسنده: رامین باقری



# TRINITY DOCTRINE

Simple and Practical Explanation

در مورد توضیح آموزهٔ تثلیث کتاب‌های زیادی نوشته شده است. اما متأسفانه تعداد کمی از این کتاب‌ها به فارسی ترجمه شده‌اند. چند کتاب نیز توسط اساتید برجستهٔ فارسی زبان نگاشته شده است که بسیار مفید و درخور توجه‌اند. ما مسیحیان به یک خدای واحد اعتقاد داریم. ما بر طبق تثلیثه باب ۶ آیهٔ ۴ که می‌فرماید:

«بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوندِ یکتاست» یکتاپرست هستیم. اما وقتی دربارهٔ آموزهٔ تثلیث صحبت می‌شود، عده‌ای نمی‌توانند این آموزه را درک کرده و به اشتباه می‌افتند. این مشکل برای فارسی‌زبانان که اکثراً از پیش زمینهٔ اسلام به مسیحیت وارد شده‌اند دو چندان می‌شود. اگر شما هم از کسانی هستید که فکر می‌کنید لازم است بیشتر دربارهٔ آموزهٔ تثلیث بدانید، با این کتاب همراه باشید.

می‌خواهم از پایه تا جایی که موضوع پیچیده نشود و به قول معروف آب گل آلود نگردد، پله به پله و با زبانی ساده این موضوع را توضیح دهم تا به تعریف دقیقی از آموزهٔ تثلیث برسیم.

رامین باقری



Author:  
Ramin Bagheri

# آموزه تثلیث

توضیح ساده و کاربردی

نویسنده: رامین باقری

[www.raminbagheri.de](http://www.raminbagheri.de)

## آموزه تثلیث

### توضیح ساده و کاربردی

آموزه تثلیث، توضیح ساده و کاربردی

- نویسنده: رامین باقری Ramin Bagheri
- ویراستار: رامین باقری
- صفحه آرا: رامین باقری
- تابستان 2023
- شابک: 9798399673967
- موضوع: الهیات مسیحی
- حق چاپ محفوظ است

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای «نویسنده» محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب نباید بدون اجازه قبلی و کتبی از این انتشارات از نو چاپ شده، در یک سیستم بازبایی ذخیره شود یا به هر شکل یا هر وسیله انتقال یابد، برای نمونه به وسیله نشر الکترونیکی (pdf)، فتوکپی، یا تبدیل به کتاب صوتی. تنها استثنا بر این موازین عبارت است به کار بردن نقل قول‌های خلاصه از آن در مجلّذات چاپی. در این کتاب همه نقل قول‌های ذکر شده از کتاب مقدس ترجمه هزاره نو، از انتشارات ایلام است، مگر آن که نام ترجمه دیگری ذکر شود.

## فهرست مطالب

مقدمه .....	۱
فصل اول: خدا روح است .....	۸
فصل دوم: خدا عظیم است .....	۱۰
فصل سوم: خدا قدوس است .....	۱۵
فصل چهارم: خدا بی‌همتا و بی‌مانند است .....	۱۸
فصل پنجم: خدا به تمامی غیر قابل درک است .....	۲۳
فصل ششم: خدا فراباشنده است .....	۲۷
فصل هفتم: خدا قائم به ذات است .....	۲۹
فصل هشتم: خدا بسیط است .....	۳۱
فصل نهم: خدا ازلی و ابدی است .....	۳۴
فصل دهم: خدا واحد است .....	۳۷
فصل یازدهم: خدا در ذات خود بیش از یک است .....	۴۰
فصل دوازدهم: پدر خداست .....	۴۴
فصل سیزدهم: پدر، پدر عیسی مسیح است .....	۴۷
فصل چهاردهم: پسر، خداست .....	۵۰
فصل پانزدهم: خدا فروباشنده است .....	۵۴
فصل شانزدهم: عنوان‌های پسر .....	۵۷

- فصل هفدهم: اعمال خدا که به پسر نسبت داده شده ..... ۶۶
- فصل هجدهم: پسر، پدر نیست ..... ۷۰
- فصل نوزدهم: روح القدس شخص است ..... ۷۴
- فصل بیستم: روح القدس شخصیت دارد ..... ۷۷
- فصل بیست و یکم: روح القدس خداست ..... ۷۹
- فصل بیست و دوم: پدر، پسر و روح القدس، متمایز از هم ..... ۸۵
- فصل بیست و سوم: آفانیم، یا اشخاص تثلیث ..... ۹۰
- فصل بیست و چهارم: در هم تنیدگی ..... ۹۴
- فصل بیست و پنجم: پسر مولود ازلی ..... ۹۸
- فصل بیست و ششم: تعریف آموزه تثلیث ..... ۱۰۳
- فصل بیست و هفتم: مناقشه فیلیوکه ..... ۱۰۸
- فصل بیست و هشتم: مبحث تثلیث وجودی و تثلیث کارکردی ..... ۱۱۶
- فصل بیست و نهم: فرقه‌های منحرف غیر تثلیثی ..... ۱۲۱
- فصل سی‌ام: مثالهای اشتباه برای تعریف تثلیث ..... ۱۳۰
- فصل سی و یکم: تاثیر درک تثلیث در پرستش ..... ۱۳۷

## مقدمه

درود بر شما خواننده عزیز،

در مورد توضیح آموزه تثلیث کتابهای زیادی نوشته شده است. اما متأسفانه تعداد کمی از این کتابها به فارسی ترجمه شده‌اند. چند مورد کتاب نیز توسط اساتید برجسته فارسی زبان نگاشته شده است که بسیار مفید و در خور توجه‌اند. بنابراین بهتر است همین اول اعلام کنم که نمی‌خواهم در این کتاب چیزی بیان کنم که در دیگر کتابها نیست، بلکه فقط همان تعریف آموزه تثلیث را با زبانی ساده‌تر و با مطالبی کوتاه‌تر بیان خواهم نمود.

ما مسیحیان به یک خدای واحد اعتقاد داریم. ما بر طبق تثنیه باب ۶ آیه ۴ که می‌گوید: «بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست» یکتاپرست هستیم. اما وقتی درباره آموزه تثلیث صحبت می‌شود، عده‌ای نمی‌توانند این موضوع را درک کرده و به اشتباه می‌افتند. این مشکل برای فارسی‌زبانان که از پیش زمینه اسلام به مسیحیت وارد شده‌اند دو چندان می‌شود. چند سال پیش از من خواسته شد در کلیسایی در آلمان درباره تثلیث تعلیم دهم. بعد از جلسه، برادر ایمان‌داری رفت نزد شبان کلیسا و گفت: «من تا الان فکر می‌کردم که ما سه خدا را می‌پرستیم، تا اینکه این برادر از تثلیث صحبت کرد و من تازه فهمیدم منظور از تثلیث، سه خدایی نیست. فکر کنم باید یکبار دیگر بشنیم و از اول موضوع را بررسی کنم.»

این مشکل، فقط برای آن برادر نبوده و نیست. بسیاری از نوایمانان با این مشکل روبرو هستند که وقتی درباره تثلیث صحبت می‌شود، دقیقاً نمی‌دانند منظور چیست و توضیح درست تثلیث چه می‌باشد. حتی اگر کسی تثلیث را به اشتباه تعلیم دهد، و یا مثالهای اشتباهی برای توضیح تثلیث بیاورد، بعضی از ایمانداران بدون اینکه اطلاع صحیحی از تعریف تثلیث داشته باشند، تأیید می‌کنند، یا اینکه، چون نمی‌دانند سکوت می‌کنند. خب اگر شما هم از کسانی هستید که فکر می‌کنید لازم است بیشتر درباره تثلیث بدانید با این کتاب همراه باشید. می‌خواهم از پایه تا جایی که موضوع پیچیده نشود و به قول معروف آبِ گلِ آلود نگردد، پله به پله این موضوع را توضیح دهم تا به تعریف دقیقی از تثلیث برسیم.

اولین موضوعی که باید بدانیم این است که واژه «تثلیث» در کتاب مقدس ذکر نشده است. اما این بدان معنا نیست که این تعلیم کتاب مقدسی نیست. اتفاقاً در تمام کتاب مقدس، چه عهد عتیق و چه عهد جدید از مفهوم تثلیث مطالبی گفته شده است. الهیدانان قرون اولیه، وقتی می‌خواستند این مفهوم کتاب مقدسی را تعلیم دهند، برای آن نامی وجود نداشت. بنابراین در قرن دوم یکی از پدران کلیسا به نام تروتولیان<sup>۱</sup> واژه‌ایی برای این تعلیم ابداع کرده و بکار برد. توجه کنید، او این تعلیم را ابداع نکرد، بلکه واژه‌ایی برای بیان نام این تعلیم پیشنهاد داد. او نام این تعلیم را «تثلیث» گذاشت. البته تثلیث ترجمه‌ایی است که ما در فارسی

<sup>۱</sup> Tertullian ۱۵۵ تا ۲۲۰ میلادی



بکار می‌بریم و در زبان لاتین *Trinitas* و در زبان انگلیسی *Trinity* (ترینیتی) گفته می‌شود.

در ایمان مسیحی تصویری که از خدا وجود دارد، در تقابل با عقاید دیگر ادیان نسبت به خدا می‌باشد. درک تثلیث به این سادگی‌ها نیست. اما به این معنی نیست که نباید درباره‌اش فکر کنیم و بهتر است آن را نادیده بگیریم. درک معنای تثلیث با توضیح یک جمله‌ایی یا یک درس چند دقیقه‌ایی، امکان‌پذیر نیست. پس اگر کسی به شما گفت بیا تثلیث را در چند جمله و یا یک دقیقه برای توضیح دهم، آمادگی شنیدن مطالب سطحی و ساده انگارانه را داشته باشید.

اما حالا که درکش سخت است، آیا می‌توانیم آن را نادیده بگیریم و کناری بگذاریم؟ تثلیث اساس و بنیان ایمان مسیحی است. پس اگر به علت درک دشوار تثلیث، ترجیح دادید به آن باور نداشته باشید، بدانید که در دایره «راست دینی»<sup>۲</sup> و ایمان مسیحی قرار نمی‌گیرید. یعنی خواسته یا ناخواسته وارد دسته فرقه‌های منحرف غیر تثلیثی می‌شوید. در این کتاب و در فصل بیست و نهم درباره فرقه‌های منحرف غیر تثلیثی توضیحاتی خواهیم داد. تثلیث، آن سنگ زاویه است که می‌تواند ایمان ما را شکل دهد، اما به شکلی بنیانی و اساسی.

نقطه اول ایمان ما، خداست. آن خدای واحد و یگانه که خالق جهان هستی است. نقطه دوم ایمان ما، کلمه<sup>۳</sup> همان خداست. یعنی پسر

<sup>۲</sup> آرتدکسی / *Orthodoxy*. مسیحیان کاتولیک، آرتدکس، و پروتستان جزو این دسته محسوب میشوند و به تثلیث باور دارند. برای مطالعه پیرامون این مفهوم نگاه کنید به الهیات پروتستان، ویلیام هوردن، صفحات ۷ تا ۲۷

<sup>۳</sup> لوگوس

خدا، یعنی خداوند ما عیسی مسیح. همان که بر اساس پیشگویی انبیاء و مشیت خدا، ظاهر شد. آن «کلمه» که حقیقتاً انسان شد و با کار عظیمش بر روی صلیب، کفاره گناهان بشر شد و با زنده شدنش پس از مرگ، منشاء حیات ابدی گردید. او میان خدا و انسان صلح ایجاد کرد و انسان را به حضور خدا برگرداند. و نقطه سوم ایمان ما، روح القدس است. همانی که انبیاء به واسطه او نبوت کردند و امروز هم کسانی که ایمان می‌آورند را احیاء و هدایت می‌کند.

اینها اشخاص یا همان آقائیم تثلیث هستند که باید هر کدام را مجزا از هم بشناسیم و در ادامه، اتحاد ذاتی آنها را درک نماییم. در این صورت است که می‌توانیم بگوئیم به تعریفی از تثلیث رسیده‌ایم. توضیح تثلیث، با مثالهای قابل درک برای انسان اشتباه است. در واقع هیچ مثال دقیقی وجود ندارد. اما منکر این نیستیم که مثالهایی هم هستند که تا حدی گویای موضوع باشند و بتوانند کمک کنند.

بعضی از ایمانداران می‌گویند، درک این مطالب سخت است، حالا از کجا بدانیم کدام تعریف یا مثال درست است و کدام اشتباه؟ و بعد نتیجه می‌گیرند که اصلاً نیازی نیست اینها را یاد بگیرند. و ادامه می‌دهند که فقط کافیست به دیگران محبت کنیم، حال اعتقادمان درباره خدا هر چه بود بود! پاسخ من به این افراد این است که، ایمان به خدا، با عشق ورزیدن به خدا و همسایه فرق دارد. ایمان نجات بخش، باید درست و حقیقی باشد. اگر اینطور فکر کنیم که اصلاً چرا عیسی مسیح به زمین آمد؟ انبیاء برای چه آمدند؟ خب هر کس هرطور دوست داشت خدا را پرستش می‌کرد. مهم دل بود! خیر این طرز فکر شیطانی است. بله شیطان است که می‌گوید: «به اندازه انسانهای روی زمین راه برای رسیدن

به خدا هست.» شیطان است که اصرار دارد تا از مسیح نشنویم و هر چه در دلمان هست همان کفایت می‌کند. او است که می‌گوید نیازی نیست بیشتر یاد بگیریم. او است که می‌گوید هر طور دوست دارید بیندیشید و رفتار کنید. او است که می‌گوید خدا مهربان است و نهایتاً کج‌فهمی شما را قبول می‌کند. اینها گفته‌های شیطان است که منتظر است شما را از مسیر حقیقت که منتهی به نجات است دور کند.

ما نمی‌توانیم فقط خدا را دوست داشته باشیم و بعد هر طور که دوست داریم او را تصور کنیم. در اینصورت ما یک روش ایمانی یا دین جدید خلق کرده‌ایم. یا بهتر بگوییم، یک خدا در ذهنمان خلق کرده‌ایم. ما باید خدا را آنطور که هست و خودش را به ما مکشوف کرده بشناسیم. هیچ جای کلام نمی‌بینیم که گفته شده باشد: «انسانها آزادند هر طوری که دوست دارند خدا را تصور کرده و بشناسند و همه روشها درست بوده و قبول است، مهم دل انسانها است که باید پاک باشد.» خیر، این موارد هیچگاه گفته نشده، اما برعکس آن گفته شده. در انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۳۲ می‌خوانیم: «و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»

بارها از زبان بعضی از کشیشان شنیده‌ام که گفته شده برای درک تثلیث باید دعا کرد و روح‌القدس این موضوع را برایتان باز می‌کند. در اینکه باید دعا کرد شکی نیست، اما چطور می‌توانیم بدون تلاش از روح‌القدس بخواهیم بر ایمان باز کند؟ این گفته مرا یاد این لطیفه می‌اندازد که شخصی بدون اینکه در بانک حساب پس‌انداز می‌داشت، هر روز به حضور خدا دعا می‌کرد که حساب او قرعه‌کشی بانک را ببرد! حال برای درک تثلیث اگر مطالعه و تحقیق وجود نداشته باشد، چطور روح‌القدس به

ما در روشن شدن موضوع کمک می‌کند؟ برای درک تثلیث باید مطالعه کنیم و مطالب را به دقت بررسی نمائیم و آن را با کلام خدا بسنجیم. آموغع است که روح القدس نیز به کمک ما می‌آید و برای ما مسئله را باز کرده و نهایتاً می‌توانیم تثلیث را درک نماییم.

خدا خودش را در کتاب مقدس به ما مکاشفه کرده. او خودش را به عنوان یک ذات<sup>۴</sup> واحد، اما دارای سه اُقنوم<sup>۵</sup> به ما معرفی کرده است. اما نباید از این اشخاص جدا از هم صحبت کنیم. یعنی آنها را سه خدای مجزا بدانیم. مانند آن برادری که اینطور فکر می‌کرد و قبلا درباره‌اش گفتم، بلکه باید آنها را «اشخاص» تثلیث نامید.

اولین منبع ما برای درک تثلیث کتاب مقدس است. چون کلام خداست، و از طریق الهام او و توسط انبیاء نوشته شده است. خدا بر تمامی کلمات کتاب مقدس نظارت داشته که اشتباهی صورت نگیرد. بنابراین منبع معتبری برای شناخت خدا می‌باشد. در ادامه مطالعه و تحقیق درباره آموزه تثلیث، اعتقادنامه‌های شوراهای جهانی است که در جایگاه دوم منابع قرار دارد.

در این کتاب استفاده از منابع کتاب مقدس و همینطور بررسی اعتقادنامه شوراهای جهانی، روش کار من برای توضیح تثلیث خواهد بود. مطمئناً بر هر فصلی از این کتاب می‌توان مطالب بسیاری افزود. برای هر عنوان آیه‌های بسیار بیشتری را بررسی کرد و درباره آنها مطالب جدی‌تر و

---

\* ousia

۵ Hypostases

عمیق‌تری نوشت. اما هدف این کتاب، نوشتن یک کتاب مرجع درباره تثلیث نیست، چرا که قبلاً توسط الهیدانان و اساتید نوشته شده است، از جمله توسط اساتید ایرانی و به زبان فارسی. قصد من از نوشتن این کتاب، خلاصه کردن و ساده کردن و گردآوری همه مطالب در یک کتاب کوچک و ساده می‌باشد. امیدوارم با خواندن این کتاب، آموزه تثلیث برایتان روشن شده و در زندگی و خدمت مسیحی به کارتان بیاید. با این مقدمه می‌رویم تا تعریف آموزه تثلیث را آغاز نماییم. اما صبور باشید و قدم به قدم جلو بیائید.

## خدا روح است

زمانی که کتاب مقدس را بررسی می‌کنیم تا خدا را بشناسیم، متوجه می‌شویم که خدا روح است. در انجیل یوحنا باب ۴ آیه ۲۴ می‌خوانیم: «خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و راستی بپرستند.» خدا مانند ما انسانها جسم ندارد. خدا را نمی‌شود وزن کرد یا حجمش را اندازه گرفت. پس نمی‌شود خدا را دید. هیچکس هم تاکنون خدا را ندیده است. همین موضوع را در اول تیموتائوس باب ۶ آیه ۱۵ می‌خوانیم: «او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را که هیچ‌کس ندیده و نتواند دید، تا ابد حرمت و توانایی باد. آمین.»

شاید سوال پیش بیاید که حال که نمی‌شود خدا را دید و خدا جسم یا بدن و قالبی ندارد، پس چرا می‌گوئیم؛ «خدا دید» یا «خدا شنید» یا مواردی از این دست؟ بیائید نمونه‌ایی از این موارد را که در کتاب مقدس بیان شده است را بررسی کنیم. در اشعیا باب ۵۹ آیه ۱ می‌خوانیم: «هان دست خداوند کوتاه نیست که نجات ندهد، و نه گوش او سنگین تا نشنود.» پاسخ این است که اینها همه تشبیهات هستند. برای اینکه من و شما که انسان هستیم بتوانیم موضوع را درک کنیم، خدا در کلامش از تشبیهات استفاده کرده است. او قالب بدنی ندارد. اتفاقاً خود خدا هم از اینکه بخواهیم او را به تصویر بکشیم بیزار است. او به تصویر کشیدن خود را در ده فرمانی که به موسی داد منع کرده است. در خروج باب ۲۰ آیه ۴ می‌خوانیم: «هیچ تمثال تراشیده‌ای برای خود مساز، خواه به شکل هر آنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیر زمین.»

بنابراین به دلیل روح بودن خدا، نمی‌توان او را دید، چون ما انسانها به تجربه می‌دانیم که روح را نمی‌توان دید. این مطلب را در کلام خدا نیز می‌بینیم. در اول تیموتائوس با ۱ آیه ۱۷ می‌خوانیم: «بر خدای یکتا، آن پادشاه سرمدی، نامیرا و نادیدنی، تا ابد/آباد حرمت و جلال باد؛ آمین!» به کلمه «نادیدنی» در آیه توجه کنید. اما خدا قبلا خودش را به نحوی به ما نشان داده، البته نه در تمامیتش، اما او در پسر خودش ظاهر شده است. در کولسیان باب ۱ آیه ۱۵ می‌خوانیم: «و صورت خدای نادیده است و فرزند ارشد بر تمامی آفرینش.»

می‌خواهم در اینجا از فلسفه کمک کوچکی بگیرم. از نظر فلسفی، همین روح بودن خداست که نامحدود بودن و همه جا حاضر بودن خدا را توضیح می‌دهد. درباره این مفاهیم در فصول آینده مطالب بیشتری خواهم گفت. اما برای درک بعضی از صفات خدا، دانستن اینکه خدا روح است ضروری می‌باشد.

## خدا عظیم است

در فصل قبل گفتیم که خدا روح است و هیچ شکلی را نمی‌توانیم برای خدا تصور کنیم. نمی‌توانیم برای توضیح وجود خدا، مثالی قابل درک برای انسان بیابوریم. چون واقعاً هیچ چیزی شبیه خدا نیست که بتوانیم بگوئیم؛ مثلاً خدا شبیه این است یا شبیه آن است. برویم به اشعیا باب ۴۰ آیه ۱۸ تا ببینیم کلام خدا در این مورد چه می‌گوید: «پس خدا را به که تشبیه می‌کنید؟ و کدام شباهت را با او قیاس کنید کرد؟» همانطور که خدا روح است و شبیه ندارد، او هیچ محدودیتی هم ندارد، یعنی وابسته به مکان نیست. اول پادشاهان باب ۸ آیه ۲۷ درباره محدودیت خدا به ما می‌گوید. «ولی آیا خدا بر زمینی ساکن خواهد شد؟ اینک آسمانها، حتی رفیعترین آسمانها، گنجایش تو را ندارد، چه رسد به این خانه که من بنا کرده‌ام!»

مزمور نویس در آیه دیگری عظمت خدا را به ما یادآور می‌شود. در مزمور ۱۳۹ آیه ۷ تا ۱۰ می‌خوانیم: «از روح تو کجا بروم؟ از حضور تو کجا بگریزم؟ اگر به آسمان فرا روم، تو آنجایی، و اگر در هاویه بستر بگسترم، تو آنجا نیز هستی! اگر بر بالهای سحر پرواز کنم، و در دور دست‌ترین کرانه‌های دریا قرار گیریم، حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما خواهد بود، و دست راست مرا خواهد گرفت.» بله، خدا همه جا هست. همه جا به معنی مطلق می‌باشد. خدا محدودیتی برای مکان ندارد. جایی در زمین یا حتی در کائنات نیست که خدا در آنجا حضور نداشته باشد.



آیا می‌دانید سرعت نور چقدر است؟ اگر نمی‌دانید، سرعت نور حدود ۳۰۰ هزار کیلومتر بر ثانیه است. این سرعت یعنی نور قادر است فاصله بین ماه تا زمین را فقط در ۱ ثانیه طی کند. یا برای خورشید فقط حدود ۸ دقیقه طول می‌کشد که نور از خورشید به زمین برسد. آیا می‌دانید عرض کهکشان راه شیری چقدر است؟ یعنی از یک طرف کهکشان راه شیری تا آن طرف آن چقدر فاصله است؟ خب این فاصله آنقدر زیاد است که نمی‌توانیم با مقیاس کیلومتر آن را اندازه‌گیری کنیم و نیاز به اندازه‌گیری از طریق سال نوری داریم. یعنی مقدار فاصله‌ایی که نور در یک سال طی می‌کند. عرض کهکشان راه شیری که یک کهکشان متوسط است، کمی بیشتر از صد هزار سال نوری است. یعنی نور با این سرعتی که گفتیم، صد هزار سال طول می‌کشد تا بتواند از این طرف کهکشان راه شیری، به آنطرف آن برسد.

بله عرض کهکشان ما صد هزار سال نوری است. یعنی دو هزار سال پیش که عیسی مسیح بر صلیب رفت، اگر نوری از یک ستاره در لبه کهکشان راه شیری حرکت کرده باشد، امروز که شما این متن را می‌خوانید فقط دو درصد راه را پیموده است تا بتواند برسد به آنطرف کهکشان. هنوز نود درصد، یا به عبارتی ۹۸ هزار سال دیگر مانده است. احتمالاً می‌دانید که کهکشان راه شیری یکی از حدود دو تریلیون کهکشانی است که در جهان هستی وجود دارد. توجه داشته باشید که بین این کهکشانها میلیونها سال نوری فضای خالی قرار دارد و هیچ چیزی نیست. ستاره شناسان به این جهان با تمامی کهکشانها و فضای خالی مابین کهکشانی آن می‌گویند «جهان قابل مشاهده».

حال اگر نوری از یک ستاره در لبه «جهان قابل مشاهده» حرکت کند به سمت لبه دیگر آن، ۹۳ میلیارد سال زمان نیاز دارد. بله وسعت جهان در حال حاضر ۹۳ میلیارد سال نوری است. واقعاً تصور کردن آن سخت است.

زمین فقط چهار و نیم میلیارد سال قدمت دارد. اما گفتیم ۹۳ میلیارد سال نوری عرض جهان قابل مشاهده است. جهان با سرعتی بالاتر از سرعت نور در حال انبساط است. انسان که هنوز به سرعت نور نرسیده است، اما حتی اگر روزی هم برسد، و سفینه‌ایی با سرعت نور داشته باشد، باز هم ۹۳ میلیارد سال عمر نیاز دارد تا بتواند از این طرف جهان قابل مشاهده به آنطرف آن برسد. هر چند همانطور که گفتیم جهان در حال بزرگ شدن است و وقتی فرضاً به آن طرف برسد، لبه جهان دیگر در آنجا نیست، و جهان بزرگتر شده است.

بهتر است درس نجوم و ستاره‌شناسی را بگذاریم کنار و برگردیم به آموزه تثلیث. همانطور که خواندیم کلام خدا به ما می‌گوید هیچ جایی نیست که خدا در آنجا حضور نداشته باشد. لحظه‌ایی تصور کنید، آیا توانستید با مطالبی که گفته شد درکی از عظمت خدا داشته باشید؟ اما ما نباید خدا را وجودی به بزرگی کائنات در نظر بگیریم. فرضاً تصور کنیم که خدا بسیار بزرگ است و اندازه‌اش ۹۳ میلیارد سال نوری یا حتی بزرگتر است! و اینطور نتیجه بگیریم که در هر قسمتی از این کائنات، بخشی از وجود خدا حضور دارد. مثلاً اگر از اینطرف شروع کنیم، نزدیک شانه راست خدا هستیم و بعد می‌رسیم آنطرف کائنات به قسمت شانه چپ یا دست خدا. خیر این درک از خدا اشتباه است. خدا را نمی‌شود اندازه گرفت یا حجمی برای او متصور شد. توضیح درست آن این است که در هر قسمت از کائنات که برویم، خدا به تمامیت عظمت خود، و تمامیت جلال و اقتدار خود، در آنجا حضور دارد.

اما چطور این ممکن است؟ خواننده عزیز، ما انسانها برای درک بزرگی و عظمت «جهان قابل مشاهده» دچار مشکل هستیم. پس چطور می‌توانیم عظمت خدا را که بینهایت فرای این «جهان قابل مشاهده» است را

درک کنیم؟ ذهن و عقل و ادراک ما انسانها محدود است. ما فقط می‌توانیم چیزهایی که از آن تجربه‌ایی داریم را تا حدودی درک نماییم.

شما یک کودک شش ماهه را ببر کنار ساحل شنی در سواحل بندرانزلی. آن همه ساحل زیبا و منظره‌های خیره کننده، کودک فقط شما را نگاه می‌کند. نهایتاً اگر او را کنار ساحل بنشانید که با ماسه‌ها بازی کند، احتمالاً می‌خواهد کمی از ماسه‌ها را بگذارد در دهانش و بخورد. چرا؟ چون ذهن آن کودک همانقدر رشد کرده. او درکی از منظره و زیبایی غروب خورشید دریای خزر ندارد. او درکی از آرامش صدای امواج آرام ساحل ندارد. فقط بخورد، یا به پدر و مادرش نگاه کند تا شاید او را ناز کنند و او نیز لبخندی بزند.

حالا اگر یک کودک ده ساله را ببریم در همان ساحل چه می‌شود؟ بله آب تنی می‌کند و بیشتر متوجه است که در دور برش چه می‌گذرد. اما لذت او هم در حد بازی کردن با آب و پیدا کردن گوش‌ماهی<sup>۱</sup> و سوار شدن روی تیوپ است. احتمالاً غروب خورشید خیلی برایش جذاب نباشد و فکر بازی خودش باشد. اما برای یک فرد ۲۵ ساله چطور؟ بله شخص بالغ، هم از دست زدن به ماسه‌ها لذت می‌برد، هم از شنا و آب بازی و هم از تماشای غروب دل‌انگیز در ساحل شنی. این به این دلیل است که درک بیشتری از دنیای اطرافش پیدا کرده و نهایتاً می‌تواند از چیزهای بیشتری لذت ببرد.

در مثال بالا انسان در حال رشد بود و هر چه بیشتر رشد می‌کرد، بیشتر می‌فهمید و بیشتر درک می‌کرد. حال انسان در برابر عظمت خدا، مانند

---

<sup>۱</sup> پوسته صدف دریایی

آن کودک شش ماهه است و قادر به درک موضوع نیست. در مثال بالا، زمانی که کودک در ساحل بود، تمام چیزهای دیگر هم بود، اما او نمی‌توانست از آنها لذت ببرد. عدم درک آن کودک، ماسه گرم ساحل و آب خنک دریا را از بین نمی‌برد و زیبایی غروب را کم نمی‌کرد، فقط کودکی در آنجا حضور داشت که نمی‌توانست آنها را ببیند. حال اگر ما در برابر عظمت خدا کوچک هستیم و نمی‌توانیم آن را درک نماییم، به معنای عدم عظمت خدا نیست. این ما هستیم که نمی‌توانیم در ذهن خود آن بزرگی را پردازش کنیم. در واقع ذهن ما ناقص است! ما محدود هستیم و خدا نامحدود. ما فانی هستیم و خدا ابدی، پس بیائید به خودمان حق بدهیم که چرا نمی‌توانیم عظمت خدا را آنطور که هست درک نماییم.

## خدا قدوس است

برای اینکه بتوانیم با ادراک خودمان خدا را درک کنیم باید به کلام خدا مراجعه کنیم. نباید حدس بزنیم که خدا چگونه است. خدا خودش را تا حدودی که برای ما لازم بوده و توان درک آن را داریم در کلامش معرفی کرده است. یکی از چیزهایی که در کلام خدا می‌خوانیم «قدوس بودن» خدا است. اما این به چه معناست؟

در اول یوحنا باب ۱ آیه ۵ می‌خوانیم: «این است پیامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌کنیم: خدا نور است و هیچ تاریکی در او نیست.» شخصیت خدا و ذات خدا، کامل می‌باشد. خدا از هر نوع بدی، تاریکی، ظلمت، عمل شریرانه، هر نوع لکه و عیبی پاک است. حتی فرشتگانی که خدا را خدمت می‌کنند نیز پاک و بی‌گناه هستند. اما با اینحال نمی‌توانند جلال و عظمت خدا را نگاه کنند. در این باره در کتاب اشعیا باب ۶ آیه ۱ تا ۳ می‌خوانیم: «خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامن رایش معبد را پر ساخته بود. بر فراز او سرافین ایستاده بودند. هر یک از آنها شش بال داشت: با دو بال روی خود را می‌پوشانید، با دو بال پاهای خود را، و با دو بال نیز پرواز می‌کرد. هر یک از آنها به دیگری ندا در داده، می‌گفت: «قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها؛ تمامی زمین از جلال او مملو است.»

بله خدا نهایت قدوسیت است و نمی‌توانیم او را با هیچ قدوسیتی حتی شبیه دانست. ما برای قدوسیت خدا مثالی نداریم. نمی‌توانیم بگوئیم مثلاً مانند این یا آن است. باز در کتاب اشعیا باب ۴۰ آیه ۲۵ در این باره می‌خوانیم: «آن قدوس می‌گوید: مرا با که قیاس می‌کنید، تا با او برابر باشم؟» بله، قدوسیت خدا برتر از هر پاکی و قدوسیتی است که بتوانیم تصور کنیم یا برایش مثالی

بیاوریم. اما از مکاشفه‌ایی که خدا در کلامش از خودش به ما داده، می‌توانیم مطالب زیادی بیاموزیم. یکی از آن مطالب را می‌توانیم در کتاب خروج باب ۱۵ آیه ۱۱ بخوانیم: «کیست چون تو، ای خداوند، در میان خدایان؟ کیست مانند تو، زورآور در قدوسیت، مهیب در جلال، و به عمل آورنده شگفتیها؟» اگر به ترجمه‌های قدیم و مژده و تفسیری نگاهی بیندازیم می‌بینیم که از کلمه «جلیل» برای این قسمت از آیه استفاده کرده‌اند. یعنی آیه اینطور نوشته شده است: «جلیل در قدوسیت»<sup>۱</sup>، «عجیب در قدوسیت»<sup>۲</sup>، «عظیم در قدوسیت»<sup>۳</sup>. آنچه می‌توان دریافت این است که خدایی در قدوسیت والا مقام داریم که در تصور ما انسانها نمی‌گنجد.

دیدیم که فرشتگان نمی‌توانستند به خدا نگاه کنند یا به او نزدیک شوند. اما انسانها چطور؟ همین سوال را مزمورنویس هم می‌پرسد. در مزمور ۲۴ آیه ۳ می‌خوانیم: «کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که در مکان مقدس او بایستد؟» پس ما انسانها در وضعیت کنونی مان توان آن را نداریم که در حضور خدا بیایستیم یا حتی به او نگاه کنیم. ما فقط باید یک کار انجام دهیم و آن اینکه نام پر شکوه خدا را با احترام ستایش کنیم. در مزمور ۹۹ آیه ۳ می‌خوانیم: «باشد که نام عظیم و مهیب تو را بستانند! او قدوس است!» بله او قدوس است و می‌خواهد که مخلوقاتش هم شبیه او باشند. خدا قدوسیت خود را به رخ ما نمی‌کشد، بلکه به ما الگو می‌دهد تا سعی کنیم با اطاعت از کلامش خود را به شباهت او درآوریم. در کتاب لاویان باب ۲۰ آیه ۲۶ می‌خوانیم: «برای من مقدس باشید، زیرا من، یهوه، قدوس هستم و شما را از قومها متمایز ساخته‌ام تا از آن من باشید.» البته قدوسیت خدا با مقدس بودن ما خیلی فرق دارد و نباید تصور کنیم

<sup>۱</sup> ترجمه قدیم

<sup>۲</sup> ترجمه مژده

<sup>۳</sup> ترجمه تفسیری

که حتی با اطاعت کامل از کلام خدا می‌توانیم قدوس شویم. خیر، اما می‌توانیم از او اطاعت کرده و به سمت مقدس شدن گام برداریم.

## خدا بی‌همتا و بی‌مانند است

خدا «بی‌همتا» است اما از چه بابت؟ خدا در تمامی صفات خودش بی‌همتا است. از حوصله این کتاب خارج است که بخواهم در این مورد بسیار عمیق بررسی کنم. بنابراین فقط «عادل بودن خدا»، «محبت خدا»، «نیکویی خدا» و «دانا بودن خدا» را بررسی می‌کنم. ممکن است بگوئید اینها که توضیح تثلیث نیست. با شما موافق هستم، اما برای توضیح تثلیث، باید خدا را بر طبق آنچه که در کتاب مقدس خودش را بر ما مکاشفه کرده بشناسیم. بعد از آن است که می‌توانیم به یک شناخت و درک حدافلی، آن هم در حد توانمان از مفهوم تثلیث برسیم. پس برای درک تثلیث قدم به قدم با این مطالب همراه باشید.

### عدالت خدا

درباره اینکه خدا عادل است در کتاب مقدس آیات بسیار زیادی نوشته شده است. من در اینجا آیه‌ایی از کتاب صفتیا باب ۳ آیه ۵ را یادآور می‌شوم: «خداوند در میان‌ش عادل است و بی‌انصافی نمی‌کند؛ صبح به صبح عدل خویش را نمایان می‌سازد و کوتاهی نمی‌کند.» خداوند عادل مطلق است. این به این معنی است که از هیچ خطایی چشم پوشی نمی‌کند و هیچ قضاوتی را از روی بی‌انصافی انجام نمی‌دهد. گاهی بعضی‌ها سوال می‌پرسند که چرا بعد از



اینکه «آدم» از میوه درخت شناخت نیک و بد خورد، خدا او را بخشید؟<sup>۱</sup> اتفاقاً همینجاست که ما به عدالت خدا می‌رسیم. اگر خدا آدم را می‌بخشید، عدالتش زیر سوال می‌رفت. در مزمور ۱۴۵ آیه ۱۷ می‌خوانیم: «*خداوند عادل است در همه راههای خود، و پراز محبت، در همه کارهای خویش.*» خدا در همه کارهای خود عدالت دارد و این عدالت خدشه ناپذیر است.

متأسفانه گاهی بعضی از معلمین ایرانی آنقدر از محبت خدا می‌گویند که عدالت خدا را نادیده می‌گیرند. یا شاید هم تصور می‌کنند اینطور به گوش مردم گوش نوازتر می‌آید که مردم فقط از محبت خدا بشنوند. بعضی از کسانی که از تعالیم این معلمین بهره می‌گیرند، وقتی درباره عدالت خدا می‌شنوند تعجب می‌کنند. آنها می‌پرسند: «مگر خدا جزا هم می‌دهد؟ مگر خدا غضب هم می‌کند؟ مگر خدا فقط محبت نیست؟ مگر خدا فقط نمی‌بخشد؟» تصور خدا مانند پدربزرگی که نوه‌های کوچکش در خانه پدربزرگ هر کاری می‌کنند و حتی خانه را نیز به هم می‌ریزند و او فقط می‌بخشد، تصوری اشتباه است. خدا عادل است. او در همه طریقهای خودش نهایت عدالت است. اگر عدالت خدا نبود، نیازی نبود که عیسی مسیح بر روی صلیب بمیرد. او می‌توانست گناه همه انسانها را نادیده بگیرد و همه چیز تمام می‌شد. در صورتی که اینطور نیست. چون خدا عادل است و گناه را بی‌سزا نمی‌گذارد.<sup>۲</sup> عدالت خدا فرای تصور بشری است. عدالتی که برای یک گناه، «آدم» را از باغ عدن بیرون راند و برای سزای گناه بشر، هیچ تخفیفی قائل نشد و مجازات آن را همانطور که گفته بود، مرگ ابدی اعلام کرد.

<sup>۱</sup> پیدایش باب ۳ آیه ۱۷

<sup>۲</sup> خروج باب ۳۴ آیه ۷

## محبت خدا

کلام خدا در رساله اول یوحنا باب ۴ آیه ۸ می‌گوید که: «خدا محبت است.» توجه کنید که محبت کردن از طرف خدا منظور نیست، بلکه خدا خودش محبت است. یعنی او در ذات خود محبت است. در بخش قبل درباره عدالت خدا دیدیم که خدا گناه را بی‌سزا نمی‌گذارد و سزای گناه نیز مرگ بود.<sup>۳</sup> اما خدا فقط عدالت نیست، بلکه او محبت نیز هست. او آنقدر نسبت به مخلوقاتش محبت داشت که نخواست به علت گناهانشان با نتیجه گناه، یعنی مرگ روبرو شوند. او می‌خواست که ما نجات یابیم. اما این را می‌دانست که ما توان نجات خود را نداریم. به همین دلیل دست به کار شد، و از روی محبتش خودش این مسئولیت را پذیرفت و بار آن را به دوش کشید. او خودش قاضی عادل بود که ما را جریمه کرده بود، اما در نقش پدری مهربان جریمه را پرداخت نمود. او از روی محبتش، اینکار را انجام داد، با اینکه او مقصر نبود. در رساله رومیان باب ۵ آیه ۸ می‌خوانیم: «ما خدا محبت خود را به ما اینگونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» بله، زمانی که خدا این نقشه را کشید ما هنوز در گناه بودیم و این نشان از محبت مطلق خدا نسبت به انسانها است. همچنین در رساله اول یوحنا باب ۴ آیه ۱۰ می‌خوانیم: «محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد.»

<sup>۳</sup> رومیان باب ۵ آیه ۱۲

## نیکویی خدا

خدا نیکویی مطلق است. توجه داشته باشید که نیکویی خدا با محبت خدا فرق دارد. خدا محبت می‌کند، اما خدا نیکو هم هست. کلام خدا در یعقوب باب ۱ آیه ۱۷ می‌گوید: «هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی» هر نیکویی که در خلقت و در زندگی ما وجود دارد از خداست. در خدا هیچ شرارت و بدی وجود ندارد. خدا در نیکویی و مهربانی نهایت آن چیزی است که می‌تواند وجود داشته باشد. نمونه‌اش را در فرستادن پسر یگانه‌اش به زمین دیدیم. همین موضوع نیک خواهی خدا را می‌توانیم در انجیل یوحنا باب ۳ آیه ۱۶ ببینیم: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» خدا همیشه برای انسانها و خلقتش نیکویی می‌خواهد.

## دانایی مطلق

خدا دانا بر همه چیز است. او گذشته و حال و آینده را در یک زمان می‌بیند. هیچ چیزی نیست که از او پنهان باشد. درباره دانایی مطلق خدا در رومیان باب ۱۱ آیه ۳۳ می‌خوانیم: «وہ کہ چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛ تقدیرهای او کاوش ناپذیر است و راههایش درک ناشدنی.» درباره دانایی خدا مطالب بسیار بیشتری می‌توان گفت. اما فقط می‌خواستم به این صفت خدا نگاهی اجمالی داشته باشم. چون بعضی صفات خدا نیاز به توضیح کمتری دارد و نسبتاً با آنها آشنا هستیم.

## قادر مطلق

همانطور که دیدیم خدا در همه چیز بی‌همتا و نهایت آن چیزی است که در تصور انسان می‌گنجد. یکی دیگر از صفات خدا «قادر مطلق بودن» او است. او بر همه چیزها قادر است. در دوم قرنتیان باب ۶ آیه ۱۸ می‌خوانیم: «من شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.» همانطور که در آیه خواندیم خدا حتی قادر است که از ما که گناهکار و دور از او بودیم پسران و دختران بسازد. یعنی مسیر زندگی ما را ۱۸۰ درجه تغییر دهد. خداوند در کلامش خود را «قادر مطلق» معرفی می‌کند.

اگر بخواهیم همه صفات خدا را بررسی کنیم از هدف این کتاب دور خواهیم شد، اما با نگاهی کلی به صفات خدا به یک نتیجه کلی خواهیم رسید، خدا در همه چیز، یا بهتر است اینطور بگوییم، در همه صفات نیکو، همتایی نداشته و مطلق است. خدا نهایت همه چیزهای نیکوست. درک این موضوع ممکن است برای انسان سخت باشد. اتفاقاً همین موضوع، عنوان فصل بعدی است، یعنی خدایی ماورای درک انسان.

## خدا به تمامی غیر قابل درک است

در فصل قبل چند مورد از صفات خدا را بررسی کردیم، این صفات را به این دلیل بررسی کردیم که بدانیم خدا نهایت آن صفات است. اما این موضوع برای انسان به طور کامل غیر قابل درک است. بله خدا را نمی‌توان درک کرد. خدا بینهایت بالاتر و بینهایت ماورای درک و عقل ما انسانها است. در واقع ما فقط آنچه که قبلاً تجربه کرده‌ایم را می‌توانیم درک کنیم. یا اگر دقیقاً همان را تجربه نکرده باشیم، باید شبیه آن را تجربه کرده باشیم تا بتوانیم تصویری از آن را در ذهن خود بسازیم.

به عنوان مثال در مورد اتم، ما داخل یک اتم را ندیده‌ایم. اما در مورد چرخش با سرعت بسیار زیاد الکترونها به دور هسته اتم می‌توانیم تصویری داشته باشیم و آن را درک نماییم. چون قبلاً درکی از چرخیدن یک جسم به دور جسم دیگر داریم. مثلاً در مورد چرخیدن سیارات به دور خورشید. ما اینها را می‌توانیم درک کنیم چون نه دقیقاً همانها را، بلکه مشابه آنها را دیده‌ایم و می‌توانیم تصور کنیم که چگونه می‌تواند عمل کند. به عنوان مثال برای چرخیدن سیارات به دور خورشید، می‌توانیم یک ماکت کوچک بسازیم، یا به صورت انیمیشن کامپیوتری آن را به نمایش درآوریم. یا برای ساختار داخل اتم هم می‌توانیم همین کار را انجام دهیم و اتم و اجزایش را به تصویر بکشیم. اما وقتی می‌خواهیم درباره خدا صحبت کنیم، نمی‌توانیم تصویری از خدا داشته باشیم. ما نمی‌توانیم از خدا ماکتی بسازیم یا به شکل انیمیشن خدا را به تصویر بکشیم. به همین دلیل نمی‌توانیم تصویری شبیه خدا داشته باشیم که انسان بتواند آن را درک نماید. درک خدا برای فکر و ذهن محدود انسان غیرممکن است. مشکل خدا نیست که غیر قابل درک است، مشکل توان ادراک ما است

که محدود بوده و فقط می‌تواند شبیه آن چیزهایی که قبلاً دیده و تجربه کرده است را متصور شود.

در کتاب اشعیا باب ۵۵ آیه ۸ و ۹ در همین مورد می‌خوانیم: «خداوند می‌فرماید: "افکار من افکار شما نیست، و نه راههای من، راههای شما. زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است، راههای من نیز از راههای شما و افکار من از افکار شما بلندتر است."» در فصل قبل زمانی که خواستم از صفات خدا صحبت کنم، فقط آنچه که برای ما انسانها مشابه داشت را توانستم توضیح دهم، یعنی صفاتی مانند عدالت، محبت، قدرت، دانایی و قدوسیت، برای اینکه درک این صفات برای ما انسانها ساده است. چون قبلاً درباره آنها تجربه کرده ایم. شاید تصور کردن نهایت آن صفات، باز هم کار سختی باشد، اما حداقل می‌دانیم آنها چیستند و کارکرد آنها صفات چیست.

اما اینها به معنای درک خدا نیستند. اینها فقط صفاتی بودند که انسان هم شبیه‌اش را دارد و برای انسان قابل درک است. اما فقط همینها برای درک خدا کافی نیستند. ما اگر بخواهیم درباره خدا سوال پرسیم، سوالات زیادی هست که برایش پاسخی نداریم. مثلاً: چطور خدا با تمامیت خودش، همیشه در همه جا حضور دارد؟ یا خدا چطور می‌تواند عدالت مطلق باشد و کسی را مجازات کند، اما همان زمان محبت مطلق باشد که بالاتر از آن محبت وجود ندارد و شخص را نجات دهد؟ چطور هیچ زمانی برای آغاز خدا وجود ندارد و او ازلی است؟ چطور خدا ابدی است و هیچ وقت حیات و وجودش تمام نمی‌شود؟ چطور خدا تغییر ناپذیر است؟ چطور خدا همهٔ زمانها را، یعنی گذشته، حال و آینده را در یک زمان می‌بیند؟ و هزاران سوال دیگر که نمی‌توانیم به آنها پاسخی دهیم.

می‌خواهم اینطور بگویم: هر سوالی که با «چطور» و «چگونه» درباره خدا شروع می‌شود پاسخی ندارد، و یا در بهترین حالت، پاسخها فقط به پاسخ اصلی شباهت دارند و جواب قطعی نیستند. اما خوشبختانه، خدا خودش را در کلامش به ما معرفی می‌کند و بسیاری از موضوعات را به ما می‌شناساند. مثلاً می‌توانیم گناه را بفهمیم. می‌توانیم نتیجه گناه را بدانیم. می‌توانیم اراده خدا برای گناهکار را تشخیص دهیم. بعد می‌توانیم سرنوشت و عاقبت خودمان را در گناه دانسته، و بعد می‌توانیم نجات را دریافت کنیم. اما توجه داشته باشید که نهایتاً اراده خدا برای نجات انسان را می‌توانیم درک کنیم، و نه خودش را. درک خدا برای ما انجام نشدنی است.

پس وقتی در مورد آموزه تثلیث صحبت می‌کنیم که می‌خواهد وحدت سه شخص خدا را توضیح دهد، که چطور خدا واحد است، اما در اشخاص کثیر است و سه شخص، خدا هستند، نباید انتظار داشته باشیم با ۱۰ دقیقه مطالعه بتوانیم این آموزه را درک نماییم. البته واقعیت این است که ما انسانها هیچگاه نمی‌توانیم این موضوع را به شکل کامل درک نماییم. من هم نمی‌خواهم در این کتاب توضیح دهم که چطور چنین چیزی ممکن خواهد بود، بلکه قصد دارم همراه با شما، کتاب مقدس را ورق زده تا با هم ببینیم «خدا در مورد خودش چه گفته است.» ما باید به گفته‌های خدا در مورد خودش اعتماد کنیم و فقط در محدوده‌ایی که خدا به ما اجازه داده وارد شویم. ما نمی‌توانیم بیشتر از آن چیزی که خدا بر ما مکشوف کرده کشف کنیم. پس من هم قصد ندارم آنچه که خدا توضیح نداده را توضیح دهم. شایسته است این قسمت را با آیه‌ایی از کتاب جامعه باب ۸ آیه ۱۷ به اتمام رسانیم که می‌گوید: «نگاه تمامی کار خدا را دیدم و دریافتم که هیچ‌کس نمی‌تواند کاری را که زیر آفتاب انجام می‌شود، درک کند. آدمی هر اندازه نیز که در تفحص این امر بکوشد، آن

---

را درک نتواند کرد. حتی اگر مرد حکیم ادعا کند که می‌داند، به واقع از درک آن عاجز است.» بله، خدا به تمامی غیر قابل درک است و اگر کسی ادعا کند که کار خدا در زیر آفتاب را درک می‌کند، از حکمت به دور است، چه رسد به اینکه بگوید می‌تواند خود خدا را درک نماید.



## خدا فراباشنده است

در این فصل پیرامون واژه‌ایی صحبت خواهیم کرد که شاید بارها شنیده باشید و آن، «فراباشندگی»<sup>۱</sup> خداست. ممکن است برای شما هم پیش آمده باشد که وقتی به درس تلیث و یا موضوعاتی پیرامون خداشناسی گوش می‌کنید، استاد می‌گوید «خدا فراباشنده» است، و شاید ندانید دقیقاً منظورش چه چیزی است. اگر در لغت‌نامه کلمه «فراباشنده» را جستجو کنید به واژه «ترافرازانده» می‌رسید. به نظر من که کار سخت‌تر می‌شود. چون باز باید ببینیم «ترافرازانده» یعنی چه. اگر هم «ترافرازانده» را در لغت‌نامه جستجو کنید، آن را «فراباشنده» ترجمه می‌کند. به عبارتی اگر بخواهیم از طریق لغت‌نامه به معنی این کلمه برسیم، در یک دور باطل می‌افتیم و نمی‌توانیم به پاسخ خود برسیم.

خدای مسیحیان که خودش را در کتاب مقدس آشکار می‌کند، خدایی است که متعال می‌باشد. اما متعال یعنی چه؟ متعال یعنی خدایی که بیش از آنچه قابل تصور باشد با مخلوقاتش فرق دارد. او بینهایت برتر و بالاتر از مخلوقات خودش است. خدای مسیحیان، خدایی است که دانای مطلق، قادر مطلق، قدوس، نامحدود، عظیم و همین‌طور دارای صفات دیگری که همه آنها مطلق هستند می‌باشد. یعنی انسان نمی‌تواند تصور کند که نهایت آن یعنی چه. این خدا، به هیچ عنوان شبیه خلقت خودش نیست. او متعال است، یعنی بلندمرتبه است، یعنی والا است، یعنی عالی است.

البته خدایی که عالی و بلندمرتبه است، دقیقاً به معنای خدای فراباشنده نیست. فراباشنده را شاید بتوانیم اینطور تعریف کنیم که خدا با خلقتش فرق دارد. خدا از خلقتش برتر است، خدا از خلقتش تأثیر نمی‌گیرد. خدایی است در بالا، و اصلاً شبیه به خلقتش نیست و خلقتش نمی‌تواند بر او تاثیری بگذارد. خدای فراباشنده خدایی ورای جهان قابل لمس است. این معنای خدای فراباشنده و متعال است. در اینجا درباره اشخاص تثلیث صحبت نمی‌کنیم، بلکه در مورد وجود واحد خدا صحبت می‌کنم.

آیات زیادی در کتاب مقدس وجود دارد که این موضوع را تعلیم می‌دهد. در کتاب اشعیا باب ۳۳ آیه ۵ می‌خوانیم: «خداوند متعال است، زیرا که در اعلی ساکن است. او صّهیون را از عدل و داد مملو خواهد ساخت.» در این آیه به متعال بودن خدا اشاره می‌کند. آیه دیگر باز در همین اشعیا باب ۴۶ آیه ۵ وجود دارد که تعلیم می‌دهد که خدا شبیه هیچ یک از خلقتش نیست، در این آیه می‌خوانیم: «مرا به که مانند می‌کنید و با که برابر می‌سازید؟ مرا با که قیاس می‌کنید تا همانند باشیم؟» خدا، خدایی متفاوت و برتر از خلقتش است.

این عقیده درباره خدا در مسیحیت، با بعضی از ادیان دیگر هم مشترک است. یهودیت، اسلام، بهائیت هم همینطور می‌گویند و خدا را متعال و فراباشنده می‌دانند. اما یک تفاوت مهم بین مسیحیت و دیگر ادیان یگانه باور وجود دارد. مسیحیت در عین حال که خدا را «فراباشنده» می‌داند، خدا را «فروباشنده» هم می‌داند. در مورد معنی فروباشنده، در فصول بعدی صحبت خواهیم کرد.

## خدا قائم به ذات است

برای تعریف تثلیث، باید با واژه‌هایی که برای تعریف این آموزه استفاده می‌شوند آشنا شویم. در این فصل درباره «قائم به ذات» بودن خدا صحبت خواهیم کرد. این کلمه چه مفهومی در الهیات دارد و چطور در تعریف تثلیث به ما کمک می‌کند؟ اگر به لغت‌نامه مراجعه کنید می‌بینید که برای این واژه مترادف: آفریده نشده، غیرمخلوق را نوشته است. شاید این برای رساندن معنی این واژه خیلی کمک کننده نباشد.

همه مخلوقات برای وجود داشتن نیاز به یک علت خارج از خودشان دارند. مثلاً زمین برای خلق شدن نیاز به خدا داشت. انسان هم برای خلق شدن نیاز به خدا دارد. هیچ مخلوقی نیست که علتی نداشته باشد، اما خدا به هیچ علتی نیاز ندارد. او اصلاً آغازی نداشته است که برای شروع وجود داشتن، به یک علت خارج از خودش نیاز داشته باشد. توماس آکوئیناس<sup>۱</sup> الهیدان قرن سیزدهم می‌گوید: «خدا، علت العلل است و خودش علتی ندارد.» اما کتاب مقدس چطور این موضوع را برای ما آشکار می‌کند. در کتاب خروج باب ۳ آیه ۱۴ می‌خوانیم: «خدا به موسی گفت: هستم آن که هستم. به آنان بگو: "هستم" مرا نزد شما فرستاده است.» اینطور نیست که خدا اراده کرده باشد که قائم به ذات باشد یا اراده کرده باشد که علتی نداشته باشد، بلکه این موضوع ذاتی است. یعنی خدا در ذات خودش قائم به ذات، و بر اثر ذات خودش وجود دارد. یعنی وجودش را علتی نیست.

<sup>۱</sup> Thomas Aquinas ۱۲۲۵ تا ۱۲۷۴ میلادی

در اینجا نکته مهمی وجود دارد. نباید بگوئیم خدا علت وجود خودش است. بعضی‌ها ممکن است بخواهند این مفهوم را ساده کنند و بگویند: «آهان متوجه شدم، قائم به ذات بودن خدا، یعنی خدا علت وجود خودش است!» خیر، این اشتباه است. چرا؟ چون در این صورت خدا این قدرت را داشت که خودش را از بین ببرد. اما این از نظر الهیاتی اشتباه است. خدا علت وجود خودش نیست، بلکه بر اثر ذات خودش وجود دارد و وجودش را علتی نیست. این تعریف درست است.

قسمت دیگری از کتاب مقدس که خدا خودش را قائم به ذات معرفی می‌کند در اشعیا باب ۴۱ آیه ۴ است که می‌خوانیم: «کیست که این همه را به عمل آورده، و کیست که نسلها را از آغاز فرا خوانده است؟ من هستم، یهوه، من که اولین و نیز با امور آخرینم، من هستم.» در اینجا نیز خدا خود را «من هستم» معرفی می‌کند. نکته دیگری که در این آیه مشخص می‌باشد این است که خدا خودش را ازلی و ابدی نیز معرفی می‌کند. در مورد ازلی و ابدی بودن خدا در فصول آینده صحبت می‌کنم. اما در این قسمت این را بدانیم که قائم به ذات بودن خدا، مستلزم این است که خدا ازلی باشد. یعنی هیچ ابتدایی به معنای آغاز زمان برای وجود داشتن او وجود نداشته باشد. در واقع خدا از ازل بر اثر ذات خودش وجود داشته است.

آیا این صفت، یعنی قائم به ذات بودن خدا برای شخص دیگری هم صدق می‌کند؟ در انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۵۸ می‌خوانیم: «عیسی به ایشان گفت: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!"» در خروج جمله «من هستم» را خاطرتان هست؟ خروج باب ۳ آیه ۱۴. بله، عیسی خودش را همان «من هستم» معرفی می‌کند. به عبارتی می‌گوید من همانم که در خروج با موسی صحبت می‌کرد.

## خدا بسیط است

ممکن است که در تعریف تثلیث شنیده باشید که «خدا بسیط است». بعضی از معلمین در هنگام توضیح دادن آموزه تثلیث از این واژه استفاده می‌کنند. اما کمتر شنیده‌ام که آن را توضیح دهند و فرض را بر این می‌گذارند که با گفتن این کلمه، مخاطب معنای آن را می‌داند و موضوع برایش روشن می‌شود. اما من اینطور فکر نمی‌کنم و به نظر من هستند کسانی که با معنا و مفهوم این واژه آشنایی ندارند. به همین دلیل در این فصل می‌خواهم به این موضوع بپردازم. اما بسیط بودن خدا یعنی چه؟ معنی لغوی «بسیط» یعنی؛ ساده، خالص، ناب، عنصر مفرد، غیرقابل تقسیم.

متضاد کلمه بسیط می‌شود «مرکب»، بنابراین اگر خدا بسیط نباشد، پس مرکب است. مرکب به این معنی است که خدا از اجزاء تشکیل شده است. به عنوان مثال چطور یک اتومبیل از قطعات مختلف تشکیل شده و همه آن قطعات با هم و در کنار هم آن اتومبیل را تشکیل می‌دهند، خدا هم همینطور باشد. خوب حالا اگر اینطور فرض بگیریم چه می‌شود؟ اگر فرض کنیم خدا مرکب باشد و از اجزاء تشکیل شده باشد مگر چه اشکالی دارد؟ بله، اگر اینطور در نظر بگیریم یک وجود مرکب، برای وجود داشتن، نیازمند اجزاء مختلف است. خوب، اگر خدا از اجزای مختلفی تشکیل شده باشد، لازمه تشکیل شدن خدا این است که اجزای تشکیل دهنده او، قبل از او وجود داشته باشند، پس در حقیقت آن اجزاء ازلی هستند. زمانی که آن اجزاء ازلی باشند، در نتیجه آنها خدا هستند و نه خدای تشکیل شده از اجزاء. اما این تفکر با مکاشفه خدا در کتاب مقدس در تضاد است. چون در اینصورت ما چندین خدا خواهیم داشت، یعنی به تعداد اجزای تشکیل دهنده خدا، خدا داریم.

بعضی در تعریف تثلیث به اشتباه فکر می‌کنند خدای ما از سه شخص پدر، پسر و روح‌القدس تشکیل شده است. این تفکر اشتباه است. در این صورت خدای ما، خدای مرکبی است که از سه جزء تشکیل شده، که اشتباه است. در فصول پایانی این مجموعه درباره مثالهای اشتباه تثلیث خواهیم گفت و بعد از آن خواهید دید که چندین مثالی که برای تعریف تثلیث از طرف بعضی از معلمین به کار می‌رود در واقع خدا را جزء جزء کرده و بسیط بودن خدا را نقض می‌کند. مثلاً مثال تخم مرغ و یا مثال مثلث که برای تعریف تثلیث بکار می‌روند، اما اشتباه هستند. در این مثالها لازمه وجود خدا، اجزایی هستند که خدا را به صورت مرکب تعریف می‌کنند.

مشکل بعدی که اگر خدا را مرکب فرض کنیم این است که یک وجود مرکب، برای موجودیت، نیازمند اجزای خودش است. یعنی خدا نیاز دارد که اجزاء تشکیل دهنده‌اش وجود داشته باشند تا وجود او تشکیل شود و خدا بشود، و این با حقیقت خدای بی‌نیاز که به هیچ چیزی نیاز ندارد در تناقض است. خدا برای وجود داشتن حتی به خودش هم نیاز ندارد و وجودش ذاتی است.

درباره قائم به ذات بودن خدا در فصل قبل مطالبی بیان شد. قائم به ذات بودن خدا می‌گفت که خدا برای بودن به هیچ علتی نیاز ندارد. حالا ممکن است کسی اینطور فکر کند که: خب پس پدر و پسر و روح‌القدس هر سه مستقلاً قائم به ذات هستند. خیر، این هم اشتباه است. اگر اینطور باشد و هر شخص تثلیث به دیگری نیاز نداشته باشد، ما سه عدد خدای قائم به ذات خواهیم داشت. یعنی ما به دام سه خدا پرستی خواهیم افتاد. در صورتی که پدر و پسر و روح‌القدس، اشخاص تثلیث هستند که در ذات، یک هستند و ما فقط یک خدای واحد بسیط داریم، که قابل تقسیم شدن به اجزاء نیست.

اما اشتباه دیگری که ممکن است رخ دهد این است که فکر کنیم فقط پدر قائم به ذات است، و پسر و روح القدس نیستند. این هم اشتباه می‌باشد. در فصول آینده خواهیم دید که پسر و روح القدس هم خدا هستند، که در ذات با پدر برابر و یک هستند. پس خدای ما خدای مرکبی تشکیل شده از قسمتهای مختلف که هر کدام مستقلاً قائم به ذات هستند، نیست.

پس اگر در توضیح تثلیث شنیدید که خدا بسیط است، به این معنی است که «خدا یک ذات غیر قابل تقسیم و بدون جزء دارد.» توجه داشته باشید که پدر، پسر و روح القدس اجزای خدا نیستند که با همدیگر خدای واحدی را تشکیل دهند. آنها هر کدام یک خدای واحد هم نیستند. برویم از کلام خدا یک آیه بخوانیم. در تثنیه باب ۶ آیه ۴ می‌خوانیم: «بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست.» خدا یک است و آن خدا، بسیط است. یعنی به هیچ عنوان در ذات این خدا ترکیبی وجود ندارد. اما این خدا در اشخاص کثیر است. که این اشخاص هیچکدام از دیگری برتر نیستند. درباره اشخاص تثلیث در فصول بعدی صحبت خواهیم کرد.

## خدا ازلی و ابدی است

برای اینکه بتوانیم ازلی و ابدی بودن خدا را درک کنیم، نیاز بود که مفهوم قائم به ذات بودن خدا را دانسته باشیم. اما خدا چطور ازلی و ابدی است؟ اگر بخواهیم ازلی را معنی کنیم، یعنی اینکه خدا هیچگاه تاریخ تولدی ندارد. یعنی حتی اگر بخواهیم تا حد امکان زمان را به منفی هم برگردانیم باز هم نمی‌توانیم به آغاز خدا برسیم. الان مثلاً سال ۲۰۰۰ است، اگر بخواهیم ۲۵۰۰ سال برگردیم به عقب، می‌شود سال ۵۰۰ قبل از میلاد. همینطور برویم به عقب و بخواهیم خیلی خیلی به عقب برگردیم چه می‌شود؟ منظور خیلی قبل از تر خلقت زمین و کائنات است. ما بر طبق کتاب مقدس ایمان داریم که روزی هیچ چیزی نبوده و خدا از هیچ، همه چیز را خلق کرده است. زمانی که خدا همه چیز را خلق کرد و گفت و شد، زمان هم آغاز شد. اما قبل از آن را اگر بخواهیم محاسبه کنیم، که البته علم این را رد می‌کند و می‌گوید قبل از شروع خلقت قابل محاسبه نیست، اما ما اگر بخواهیم زمان را طوری تقسیم کنیم که بگوئیم مثلاً یک میلیارد سال قبل از اینکه زمان آغاز شود و همینطور بخواهیم به عقب برویم چه می‌شود؟ به کجا می‌رسیم؟ موضوع این است که تلاش ما هیچگاه به نتیجه نخواهد رسید. هیچگاه به جایی نمی‌رسیم که خدا از آن زمان به بعد وجود داشته باشد، چون خدا همیشه بوده است. بودن او را علتی نیست. این موضوع را در فصل قائم به ذات بودن خدا شرح دادم. خدا همیشه بوده و به این می‌گویند: ازلی بودن خدا. به عبارتی، خدا «بی آغاز» و «بی شروع» است.

در کتاب مکاشفه باب ۱ آیه ۸ درباره ازلی بودن خدا می‌خوانیم:  
 «خداوند خدا می‌گوید: مَنَم "الف" و مَنَم "ی"؛ مَنَم آن که هست و بود و



می‌آید، آن قادر مطلق.» آیه دیگری که می‌توانیم در این زمینه بخوانیم مزامیر باب ۹۰ آیه ۲ است: «پیش از آنکه کوهها زاده شوند، یا تو زمین و جهان را به وجود آوری، از ازل تا به ابد تو خدایی.»

کلمه دیگری که معمولا کنار ازلی بکار برده می‌شود، «ابدی» است. ابدی کمی برای ما شناخته شده‌تر است. ابد، یعنی دائمی، فناپذیر، همیشگی، پایدار برای همیشه. اما این همیشه که می‌گوئیم همیشه زمینی نیست. می‌خواهم یکی از تئوری‌های پایان جهان را از دید علم برایتان بگویم. بعضی از دانشمندان معتقد هستند چند صد میلیارد سال دیگر، همه ستاره‌های کائنات خاموش می‌شوند، بسیاری از آنها تبدیل به کوتوله‌های سفید<sup>۱</sup> می‌شوند، بعد هر کدام از این کوتوله‌ها در ادامه صدها تریلیون سال دیگر روشن هستند و بعد از آن کامل خاموش خواهند شد. علم وقتی به اینجا می‌رسد می‌گوید؛ پایان دنیا به معنای کامل. البته این فقط یکی از چند تئوری علمی معروف برای پایان جهان است و ذکر آن در اینجا به معنای تأیید آن نیست. اما زمانی که از دید علم همه چیز خاموش شد، خدا که در درسهای قبلی توضیح داده شد «فراباشنده» است، یعنی از خلقت خودش جداست، از این خاموشی و پایان جهان تاثیر نمی‌گیرد. او به خلقتش وابسته نیست. پس هیچ زمانی، هر چقدر هم دور، نمی‌توانیم برای پایان خدا تصور کنیم. خدا ابدی است، یعنی خدا فناپذیر می‌باشد. خدا جاودانی، یعنی دائمی، یعنی همیشگی است. حتی تریلیونها تریلیون سال بعد که همه چیز در کائنات خاموش شود و همه جا تاریک و سرد گردد، خدا از این پایان تاثیر نمی‌گیرد و او را پایانی نیست.

در کتاب اشعیا باب ۵۷ آیه ۱۵ می‌خوانیم: «زیرا آن که رفیع و بلندمرتبه است، آن که در ابدیت ساکن است و قدوس نامیده می‌شود، چنین می‌گوید: من در مکان رفیع و مقدس ساکنم، و نیز با آن که روح توبه‌کار و افتاده دارد؛ تا روح افتادگان را احیا کنم، و دل توبه‌کاران را زنده سازم.» کلمات ازلی و ابدی خیلی وقتها کنار همدیگر به کار می‌روند. چون اشاره به زمان دارند. و خدایی را توصیف می‌کنند که هیچ تاریخ شروعی ندارد، و خدایی که هیچگاه تاریخ اتمام نخواهد داشت. خدایی که از اول بوده و تا همیشه خواهد بود.

مفهوم ازلی و ابدی را با کلمه دیگری هم در کتاب مقدس می‌بینیم. و آن کلمه «سَرمَدی» است، خدای سَرمَدی. در کتاب اشعیا باب ۴۰ آیه ۲۸ می‌خوانیم: «آیا ندانسته‌ای؟ آیا نشنیده‌ای؟ که پهوه خدای سرمدی است، آفریننده کرانه‌های زمین؟ او هرگز درمانده و خسته نمی‌شود، و فهم او را تفحص نتوان کرد.» همین کلمه را که به همین مفهوم به کار رفته در عهد جدید نیز می‌بینیم. در رومیان باب ۱ آیه ۲۰ می‌خوانیم: «زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرتِ سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به‌روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست.»

در این فصل نه تنها معنی ازلی و ابدی را دانستیم، بلکه دانستیم کلمه «سَرمَدی» در کتاب مقدس به معنای ازلی و ابدی به کار رفته است. ما برای تعریف تثلیث به دانستن معنی همه این واژه‌ها نیاز داریم.

## خدا واحد است

کتاب مقدس خیلی واضح به ما می‌گوید فقط یک خدای حقیقی وجود دارد و برای تأیید این تعلیم، آیات بسیار زیادی در کتاب مقدس وجود دارد. انسان از گذشته تا کنون هزاران هزار خدا ابداع کرده است. تعدادی از آن خدایان ساخته دست انسان هنوز هم وجود دارند و در بعضی کشورها مردمانی هستند که بت می‌پرستند، مثلاً در هندوستان هزاران خدای مختلف وجود دارد. آیا آنها خدایان واقعی هستند؟ پاسخ یک نه قاطع است. کتاب مقدس به ما تعلیم می‌دهد که فقط یک خدا وجود دارد. در کتاب تثنیه باب ۷ آیه ۹ می‌خوانیم: «پس باید بدانید که خداوند خدای شما، خدای یگانه است.» در اول قرنتیان باب ۸ آیه ۵ و ۶ نیز می‌خوانیم: «زیرا هرچند هستند آنان که خدایان خوانده می‌شوند، چه در زمین و چه در آسمان - چنانکه به واقع نیز مردمان را "خدایان" بسیار و "خداوندان" بسیار است. اما ما را تنها یک خداست.»

درک این موضوع برای ما که اکثراً با مفهوم خدای واحد و یگانه آشنایی داریم خیلی سخت نیست. اما در کتاب مقدس به آیاتی بر می‌خوریم که ممکن است موضوع را کمی پیچیده کنند. در مزمور ۹۷ آیه ۷ می‌خوانیم: «پرستندگان تمثالهای تراشیده جملگی شرمسار خواهند شد، همانها که به بتهای بی‌ارزش می‌بالند؛ ای همه خدایان، او را بپرستید!» در این آیه از «همه خدایان» نام برده می‌شود. ظاهراً خدایان دیگری هم وجود دارند. باید گفت که کلمه «همه خدایان» در این آیه برای «فرشتگان» به کار برده شده است. این به این دلیل است که آنها مخلوقاتی روحانی هستند و مقامی کمی بالاتر از انسان دارند. به همین دلیل مزمور نویس آنها را خدایان خوانده است. توجه داشته باشید که فرشتگان مقامشان کمی بالاتر از انسان است. این عقیده که

انسان بالاترین مخلوق است و فرشتگان موظف بودند به انسان سجده کنند و شیطان حاضر نشد که سجده کند و به همین دلیل از حضور خدا اخراج شد، دیدگاه اسلامی است و نه دیدگاه کتاب مقدسی و مسیحی.

عنوان خدایان فقط برای فرشتگان به کار نرفته است، بلکه در آیاتی از کتاب مقدس برای حاکمان زمینی نیز استفاده شده است، در مزمور ۸۲ آیه ۱ تا ۷ می‌خوانیم: «خدا در شورای الهی در جایگاه خود قرار گرفته، در میان خدایان داور می‌کند: "تا به کی ناعادلانه داورى خواهید کرد و از شریران جانبداری خواهید نمود؟ سیاه بینوایان و یتیمان را دادرسی کنید و حق ستم‌دیدگان و فقیران را بستانید! بینوایان و نیازمندان را خلاصی دهید، و آنان را از دست شریران برهانید!" هیچ نمی‌دانند و هیچ نمی‌فهمند، و در تاریکی کام برمی‌دارند؛ همه بنیانهای زمین به لرزه درآمده است. گفتم: شما خدایانید، و جملگی پسران آن متعال هستید؛ اما همچون آدمیان خواهید مرد، و چون هر حاکم دیگر سرنگون خواهید شد.»

پس می‌بینیم که کلمه «خدا» در کتاب مقدس برای مفاهیم دیگری هم استفاده شده است، اما واضح است که منظور خدا به معنای خالق و یا پهوه نیست. مورد دیگری که در کتاب مقدس به آن برمی‌خوریم که خدا نامیده شده شیطان است. شیطان خدای این جهان نامیده شده است. در رساله دوم قرنتیان باب ۴ آیه ۴ می‌خوانیم: «خدای این عصر ذهنهای بی‌ایمانان را کور کرده تا نور انجیل جلال مسیح را که صورت خداست، نبینند.»

دیدیم که کلمه خدا برای فرشتگان، حاکمان و پادشاهان زمینی و همینطور شیطان به کار رفته است. اینها عناوین و القاب مجازی برای کلمه خدا هستند، همین کتاب مقدسی که این کلمات را در آن می‌خوانیم، با آیات

بسیاری تاکید می‌کند که فقط یک خدای حقیقی وجود دارد. پس خدای دیگری جز خدای واحد و یگانه وجود ندارد.

### اما چرا در تعلیم تثلیث این موضوع‌ها مهم هستند؟

ما در فصول آینده به اشخاص تثلیث می‌پردازیم. اگر ندانیم که خدا، خدای واحد است، ممکن است دچار اشتباه در درک موضوع شده و تصور کنیم که منظور از سه شخص، یعنی ما سه خدا داریم. همانطور که در درس بسیط بودن خدا یاد گرفتیم، خدا تقسیم ناپذیر است. خدا نمی‌تواند از اعضا یا اجزاء تشکیل شده باشد. ما فقط یک خدای واحد تفکیک ناشدنی، تقسیم ناشدنی، بدون بخش، بدون قطعه و بدون جزء داریم. شاید تا اینجا موضوعات نسبتاً ساده بوده باشند. هدف من هم همین بوده، اما زمانی که وارد بحث اشخاص تثلیث می‌شویم ممکن است کمی پیچیده‌تر شود. اگر این فصول را قبلاً یاد نگرفته باشیم ممکن است درک موضوع سخت گردد.

## خدا در ذات خود بیش از یک است

این تعلیم یکی از موضوعات اساسی درباره تعریف آموزه تثلیث است. چون تا کنون در چند فصل توضیح دادم که خدا واحد است، خدا بسیط است و از اجزاء و اعضا تشکیل نشده، حال می‌خواهم بگویم خدایی که واحد است و ما یک خدا بیشتر نداریم، در ذات خود سه «شخص» دارد. گاهی به جای کلمه «شخص» از «أقنوم» استفاده می‌شود. أقنوم به معنی شخص است و جمع أقنوم می‌شود أقانیم. أقانیم به معنای اشخاص است.

شخص را نباید یک فرد<sup>۱</sup> تعریف کنیم. شخص، ترجمه کلمه «persona» است. پرسونا یک واژه یونانی است که بعدها وارد زبان انگلیسی شده و به پرسون (person) تبدیل شده و معادل فارسی آن «شخص» یا «أقنوم»<sup>۲</sup> می‌باشد. اما نباید شخص را، با فرد یکی بدانیم. یعنی نمی‌توانیم بگوئیم که خدا در ذات<sup>۳</sup> خودش سه فرد دارد، این اشتباه است و باید از واژه «شخص»<sup>۴</sup> استفاده کنیم، که مفهوم همان پرسون را در انگلیسی می‌دهد. مورد دیگری که باید از آن اجتناب کرد، استفاده کلمه «شخصیت» به جای «شخص» است. متأسفانه این مورد را در چندین کتاب الهیاتی فارسی از انتشاراتی‌های مسیحی هم دیده‌ام. یا بعضی از معلمین و کشیشان ایرانی معنای این دو واژه را یکی می‌دانند و به جای «شخص»، از «شخصیت»

<sup>۱</sup> نفر، کس، تن

<sup>۲</sup> Hypostases

<sup>۳</sup> ousia

<sup>۴</sup> person

استفاده می‌کنند. این اشتباه است، شخصیت به مجموعه رفتارهای یک فرد گفته می‌شود. خدای ما خدایی نیست که در ذات خودش سه شخصیت، یعنی سه گونه رفتار داشته باشد. بلکه در ذات خودش کثیر بوده و در ذات سه شخص دارد. پس یادآور می‌شوم که واژه‌ها در تعریف آموزه تثلیث بسیار مهم هستند.

### «بیش از یک بودن» را چطور تعریف می‌کنیم؟

پاسخ این است؛ با اشخاص تثلیث. خدا تعداد زیادی نیست. خدا فقط یکی است. اما کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که خدای یگانه در ذات خود چند شخص دارد. البته نباید گفته شود که خدا واحد است، ولی سه ذات دارد! خیر، این هم اشتباه و بدعت سه خدایی است که بعدتر به آن خواهیم پرداخت. خدا واحد است، یک ذات دارد، و در ذات خودش، سه شخص دارد که در رابطه‌ایی ازلی و درون تثلیثی هستند.

اولین سند کتاب مقدسی در این باره کتاب پیدایش باب ۱ آیه ۲۶ و ۲۷ می‌باشد که در آن می‌خوانیم: «نگاه خدا گفت: "انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگان که بر زمین می‌خزند، فرمان براند." پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید.» در آیه ۲۶ میبینیم که خدای واحد از صیغه جمع استفاده کرده و خودش را جمع معرفی می‌کند. و در آیه ۲۷ مجدداً خود را مفرد معرفی می‌کند. این آیات، هم بر تکرر و جمع بودن خدا، و هم بر یکتایی خدا تاکید دارند.

باز در همین کتاب پیدایش باب ۳ آیه ۲۲ می‌خوانیم: «*و بهوه خدا فرمود: "کنون آدم همچون یکی از ما شده است که نیک و بد را می‌شناسد. مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده بماند."*» به قسمت «یکی از ما» توجه کنید. گویی خدا تنها نیست و با وجودی ابدی صحبت می‌کند. مخاطب خدا نمی‌تواند فرشتگان باشد، چون آنها ابدی و نامیرا نیستند. منظور خدا از ما کیست؟ ما یک خدای واحد و یگانه هم که بیشتر نداریم. اما بیائید آیات دیگری که خدا خودش را جمع معرفی می‌کند را بررسی کنیم. در کتاب پیدایش باب ۱۱ آیه ۷ هم می‌بینیم که خدا خودش را جمع معرفی می‌کند. در این آیه می‌خوانیم: «*کنون فرود آییم و زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را در نیابند.*» در اینجا هم ظاهراً یک جمعی قرار است فرود آیند، اما منظور خدا همراه با فرشتگان نیست، بلکه خدا اراده کرده و قرار است به تنهایی فرود آید و اینکار را انجام دهد.

در کتاب اشعیا باب ۶ آیه ۸ نیز می‌خوانیم: «*آنگاه آوای خداوندگار را شنیدم که می‌گفت: "که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟"*» گفتیم: «*لبیک! مرا بفرست!*» اینها تعدادی از سندهای کتاب مقدسی بود که خدا در مواقعی خود را جمع معرفی می‌کند. اما در تصویر کلی کتاب مقدس خدا خودش را یگانه و تنها خدای حقیقی معرفی می‌نماید.

در کتاب اشعیا باب ۷ آیه ۱۴ می‌خوانیم که خدا یک نشانه می‌دهد و آن نشانه این است که باکره آبستن شده پسری به دنیا می‌آورد. در آیه چنین می‌خوانیم: «*بنابر این خود خداوندگار به شما نشانه‌ای خواهد داد: اینک باکره آبستن شده، پسری خواهد زاد و او را عمانوئیل نام خواهد نهاد.*» عمانوئیل به معنای «*خدا با ماست*»، یعنی با حضور آن پسر، خدا با ما و در میان ما خواهد بود. حال سوال اینجاست که خدا چطور می‌تواند خدا را بفرستد؟ همان خدایی



که می‌گوید من واحد هستم، وعده فرستادن خدا را می‌دهد! این چگونه ممکن است؟ در کتاب مقدس بارها و بارها با نشانه‌هایی روبرو می‌شویم که نشان می‌دهد خدای واحد و یگانه، بیش از یک است. جالب توجه است که بسیاری از این نشانه‌ها در عهد عتیق وجود دارند. طبق شریعت، کاهن اعظم باید نام خداوند<sup>۵</sup> را سه بار تکرار می‌کرد. (نگاه کنید به اعداد باب ۶ آیات ۲۲ تا ۲۷) یا در اشعیا باب ۶ آیه ۳ می‌خوانیم که سَرافین سه بار می‌گویند؛ قدوس، قدوس، یهودیان به صورت مبهم وجود سه شخص را می‌دانستند، اما به درک کامل نرسیده بودند.

### چرا یهودیان متوجه تعلیم تثلیث نشده بودند؟

بهترین پاسخ این است که هنوز شخص دوم تثلیث جسم نگرفته بود و در میان آدمیان ساکن نشده بود<sup>۶</sup> که این معما و چیزهای مبهمی که از کثیر بودن خدا می‌دانستند برایشان حل شود. اما بعد از تجسم عیسی مسیح، با تعالیم رسولان، و همچنین بررسی عهد عتیق، موضوع روشن گردید و آموزه تثلیث برای همه قابل درک شد. درباره جسم گرفتن شخص دوم تثلیث در فصول بعدی خواهیم خواند.

<sup>۵</sup> در ترجمه هزاره نو، مؤده و تفسیری: خداوند، و در ترجمه قدیم: یهوه

<sup>۶</sup> انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۴

## پدر خداست

در فصول قبل یاد گرفتیم که خدا واحد است و همچنین یاد گرفتیم که خدای واحد، در ذات خودش سه شخص دارد. در این فصل می‌خواهیم در مورد اولین شخص از اشخاص تثلیث، مطالبی یاد بگیریم. زمانی که انجیل متی باب ۶ را باز می‌کنیم، در آیه ۹ اینطور می‌خوانیم: «پس شما این‌گونه دعا کنید: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد.» به قسمت «ای پدر ما» توجه کنید. دعای عیسی خطاب به خداست. اما او را با عنوان «پدر» خطاب می‌کند. عیسی می‌توانست به سادگی از کلمه «خدا» استفاده کند. اما برای اینکه مطلبی به شاگردان یاد بدهد خدا را پدر خطاب کرد.

در اینجا چند آیه که از خدا با عنوان پدر نام می‌برد را بررسی خواهیم کرد. اولین آیه رساله اول قرنتیان باب ۸ آیه ۶ می‌باشد: «ما ما را تنها یک خداست، یعنی پدر، که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم؛ و تنها یک خداوند است، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز به واسطه او پدید آمده و ما به واسطه او هستیم.» در این آیه واژه پدر و خدا به یک معنا گفته شده‌اند و همسان و برابر هستند. مورد بعدی رساله افسسیان باب ۴ آیات ۵ و ۶ می‌باشد که می‌خوانیم: «یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛ و یک خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه، و در همه است.» در این آیه نیز پولس خدا و پدر را یکی می‌داند. توجه کنید که منظور این آیات اشاره به سه شخص تثلیث نیست. لطفاً آیات را در زمینه و کانتکس<sup>۱</sup> آنها بخوانید تا از برداشتهای اشتباه

<sup>۱</sup> بافت متنی، درون مایه، موضوع کلام، معنای مطلب

جلوگیری شود. در این آیه هم می‌بینیم که پدر، خداست. عیسی مسیح هم در اناجیل بارها خدا را پدر خطاب کرده است. آیه بعدی رساله عبرانیان باب ۱۲ آیه ۹ می‌باشد که می‌خوانیم: «به علاوه، همه ما پدران زمینی داشته‌ایم که تأدییمان می‌کردند، و ما به آنها احترام می‌گذاشتیم. حال، چقدر بیشتر باید پدر روحهایمان را اطاعت کنیم تا حیات داشته باشیم.» در اینجا پدر روحهایمان، منظور خداست. به عبارت دیگر خدا، پدر معرفی شده است. آیه بعدی یعقوب باب ۱ آیه ۱۷ می‌باشد: «هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی.» در این قسمت هم یعقوب خدا را پدر نورها خطاب می‌کند. نتیجه همه این آیات این است که در عهد جدید خدا به روشنی پدر خطاب شده است.

اما نباید اینطور تصور شود که واژه پدر برای خدا در عهد جدید مرسوم شده و قبل از آن یهودیان با استفاده از این لقب برای خدا بیگانه بوده‌اند. خیر اینطور نیست، در کتاب تثنیه باب ۳۲ آیه ۶ می‌خوانیم: «ای قوم نادان و بی‌خرد آیا خداوند را چنین پاداش می‌دهید؟ آیا او پدر و آفریدگار شما نیست که شما را بساخت و استوار فرمود؟» همانطور که می‌بینیم توسط اولین نوشته‌های قوم یهود که از طریق موسی نوشته شده، قوم اسرائیل با واژه پدر برای خدا آشنا بوده‌اند. سند بعدی را می‌توانیم در کتاب اشعیا ۶۳ آیه ۱۶ بخوانیم: «براستی که تو پدر مایی، اگر چه ابراهیم ما را شناسد و اسرائیل ما را بجا نیاورد! تو ای یهوه، پدر مایی؛ 'ولسی ما' است، نام تو از ازل.» در این آیه نیز کلام خدا، یهوه را پدر معرفی می‌کند. مورد دیگر را می‌توانیم در ملاکی ۱ آیه ۶ بخوانیم: «پسر پدر خویش را حرمت می‌گذارد و غلام آقای خویش را. پس اگر من پدر هستم، حرمتم کجاست؟ و اگر آقا هستم، هییتم کجا؟ خداوند لشکرها این را به شما کاهنان می‌گوید، به شما که نام مرا حقیر می‌شمارید.

می‌پرسید: «چگونه نام تو را حقیر شمرده‌ایم؟» در اینجا از زبان خود خدا می‌بینیم که خود را پدر می‌نامد. به قسمت «اگر من پدر هستم» توجه کنید.

در زمان عیسی این لقب برای خدا، برای یهودیان و همینطور شاگردان عیسی شناخته شده بود. به همین دلیل است که زمانی که عیسی در انجیل متی باب ۶ آیه ۶ می‌گوید: «*مَآ تو، هنگامی که دعا می‌کنی به اتاق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهان است، دعا کن. آنگاه پدرِ نهان بین تو، به تو پاداش خواهد داد.*» شاگردان اصلاً تعجب نمی‌کنند و از او نمی‌پرسند پدر کیست. همه می‌دانند منظور از پدر خداست. بعدها مسیحیان نیز با این موضوع مشکل نداشتند که خدا را پدر خود بدانند. یوحنا رسول در رساله اول یوحنا باب ۳ آیه ۱ می‌نویسد: «*ما آنچه را دیده و شنیده‌ایم به شما نیز اعلام می‌کنیم تا شما نیز با ما رفاقت داشته باشید؛ رفاقت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.*» پس دانستیم که ما فرزندان خدا هستیم و خدا را پدر خودمان می‌دانیم و «پدر خداست.»

## پدر، پدر عیسی مسیح است

در فصل قبل دیدیم که در کتاب مقدس خدا، پدر خوانده شده است، و همچنین دیدیم که خدای پدر، پدر ما ایمانداران به مسیح است. می‌خواهم همین اول فصل به آیه رومیان باب ۸ آیه ۱۶ اشاره کنم که می‌گوید: «و روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم.» در این آیه کلام خدا خیلی روشن ما مسیحیان را فرزندان خدا می‌داند. اما برویم به انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۴ که می‌گوید: «و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پراز فیض و راستی.» در این آیه از کسی صحبت می‌کند که می‌دانیم عیسی مسیح است. اما در انتهای آیه می‌گوید «پسر یگانه که از جانب پدر آمد.» گویی خدا فقط یک پسر دارد، اما در رومیان خواندیم که ما فرزندان خدا هستیم. آیا این یک تناقض است؟

در انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۱۷ می‌خوانیم: «عیسی به او گفت: "بر من میاویز، زیرا هنوز نزد پدر صعود نکرده‌ام. بلکه نزد برادرانم برو و به آنها بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما صعود می‌کنم."» در اینجا عیسی مسیح به مریم مجدلیه نگفت «پدرمان» بلکه که گفت «پدر من و پدر شما.» هر دو ظاهراً یک معنی را دارا است، اما یک تفاوت ظریفی وجود دارد. گفته‌های عیسی به این معنی است که خدا به آن مفهومی که پدر عیسی است، پدر ما نیست. در اینکه ما فرزندان خدا هستیم شکی نیست. چه در فصل قبلی و چه در این فصل آیاتی را در این زمینه بررسی کردیم که معنای آنها واضح و روشن بود. اما در این آیه عیسی بین دو نوع فرزندی تفاوتی قائل می‌شود و می‌گوید پدر من و پدر شما. در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۸

می‌خوانیم: «هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن پسر یگانه که در آغوش پدر است، همان او را شناسانید.» در این آیه می‌گوید که «آغوش پدر». هم اکنون می‌دانیم منظور از پدر کیست، بله خدا است. اما می‌گوید پسر یگانه‌ایی که در آغوش پدر است. ظاهراً این پدر یک پسر دارد که پسر یگانه او محسوب شده و در آغوش اوست و با دیگر فرزندان که ما باشیم فرق دارد. چون بارها در کلام می‌بینیم که ما انسانها فرزندان خدا محسوب می‌شویم، اما وقتی از عیسی صحبت به میان می‌آید، کلام می‌گوید «پسر یگانه»، پس باید یک فرقی وجود داشته باشد که عیسی به مریم مجدلیه می‌گوید: «پدر من و پدر شما».

شاید پاسخ را در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۴ که قبلاً خواندیم پیدا کنیم. در این آیه می‌خوانیم: «و کلام، انسان شد.» واژه‌ایی که در ترجمه فارسی به «کلام» ترجمه شده است «لوگوس»<sup>۱</sup> می‌باشد. لوگوس را می‌شود به حکمت، یا خرد، و یا عقل الهی نیز ترجمه کرد. بدین ترتیب، نتیجه می‌گیریم که «حکمت الهی» که کل خلقت به وسیله او به وجود آمده، جسم گردیده و بین انسانها ساکن شده است. عزیزان، حکمت خدا در ذات او وجود دارد، یعنی چیزی خارج از وجود و ذات خدا نیست. کلام خدا می‌گوید که حکمت الهی یا کلام الهی جسم شده است، و بعد در انتهای آیه می‌گوید ما جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. پس پسر یگانه همان لوگوس یا حکمت الهی است که با خدا همذات می‌باشد. به عبارتی دیگر لوگوس همان عیسی مسیح یا پسر یگانه‌اش است.

هم اکنون متوجه این موضوع می‌شویم که چرا فرزند بودن عیسی با فرزند بودن ما فرق دارد. عیسی کلمه یا کلام خداست که جسم گردیده و فرزند محسوب می‌شود. اما ما انسانها، خلقت خدا هستیم که به علت ایمان آوردن فرزندخوانده محسوب می‌شویم. بین فرزندى لوگوس و فرزندخواندگی ما تفاوت وجود دارد. «لوگوس» با خدای پدر همذات است. این به این معنی است که لوگوس خداست. درباره این موضوع در فصلهای آینده بیشتر صحبت خواهیم کرد.

## پسر، خداست

در چند فصل قبل مطالبی را در مورد اینکه خدا در ذات خودش سه شخص دارد یاد گرفتیم. در فصل قبل هم دیدیم که خدا، پدر عیسی مسیح است. اما متوجه شدیم که عیسی، خودش هم با پدر همذات است. یعنی عیسی مسیح، هم پسر است و هم با پدر همذات. اما این چه معنایی دارد؟

همه ما در یک تاریخی زندگیمان شروع شده، قبل از آن وجود نداشتیم. چه کسی می‌تواند قبل از تولد خودش را به یاد بیاورد؟ در مورد قبل از تولد خودمان می‌توانیم اطلاعاتی کسب کنیم، اما نمی‌توانیم آنها را به یاد بیاوریم، چون وجود نداشتیم. اما در مورد عیسی مسیح این موضوع فرق دارد. عیسی به یهودیان می‌گوید قبل از اینکه ابراهیم به دنیا بیاید من بودم. بیائید از کلام بخوانیم. در انجیل یوحنا باب ۸ آیه ۵۷ و ۵۸ می‌خوانیم: «یهودیان به او گفتند: "هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟" عیسی به ایشان گفت: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!"» عیسی با این گفته نه صرفاً وجود خودش را قبل از حیات ابراهیم بیان می‌کند، بلکه وجود خود را قبل از خلقت اعلام می‌کند. آیه دیگری در انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۲۸ هست که می‌گوید: «من از نزد پدر آمدم و به این جهان وارد شدم؛ و حال این جهان را ترک می‌گویم و نزد پدر می‌روم.» در این آیه عیسی می‌گوید که من بودم و از نزد پدر به جهان وارد شدم. بنابراین عیسی با تولدش حیاتش آغاز نشده است. بلکه قبل از اینکه به دنیا بیاید وجود داشته است. در رساله کولسیان باب ۱ آیات ۱۵ تا ۱۸ می‌خوانیم: «و صورت خدای نادیده است و فرزند ارشد بر تمامی آفرینش، زیرا همه چیز به واسطه او آفریده شد: آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، دیدنیها و نادیدنیها، تختها و



فرمانرواییها، ریاستها و قدرتها، همه به واسطه او و برای او آفریده شدند. او پیش از همه چیز وجود داشته، و همه چیز در او قوام دارد. او بدن، یعنی کلیسا، را سر است. او سرآغاز و نخست‌زاده از میان مردگان است، تا در همه چیز برتری از آن او باشد.» در این آیه خواندیم که او پیش از همه وجود داشته است. بله عیسی پیش از همه وجود داشته، و این به معنی ازلی بودن است، و ازلی بودن یکی از صفات خداست. هیچ چیز و هیچ کس جز خدا ازلی نیست.

در انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۶۲ می‌خوانیم: «پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می‌کند، چه خواهید کرد؟» در این آیه خود عیسی می‌گوید که به جایی که اول بود صعود خواهد کرد. این آیات به وضوح می‌گویند که عیسی قبل از آفرینش جهان وجود داشته است. در رساله کولسیان خواندیم که «همه چیز به واسطه او آفریده شد.» این یعنی عیسی آفریدگار است، یعنی او خالق است. اما نباید با همین یک آیه، یک تعلیم درست کنیم و نتیجه‌گیری نماییم. بیایید آیات دیگری را هم بررسی کنیم. در کتاب اشعیا باب ۴۰ آیه ۳ می‌خوانیم: «راه خداوند را در بیابان مهیا سازید. و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید.» نبوت اشعیا هفتصد سال قبل از اینکه عیسی به دنیا بیاید انجام شده است. یهودیان نمی‌دانستند منظور از اینکه "طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید" یعنی چه. اما زمانی که عیسی به دنیا وارد شد و ماموریت خودش را شروع کرد، برای عده‌ای پیشگویی روشن شد. یحیی تعمید دهنده درباره او گفت: «یحیی طبق آنچه اِشعیای پیامبر بیان کرده بود، گفت: "من صدای آن ندا کننده در بیابانم که می‌گوید، "راه خداوند را هموار سازید." شماره‌ی از آن فرستادگان که از قریسیان بودند، از او پرسیدند: "اگر تونه مسیحی، نه ایلیا، و نه آن پیامبر، پس چرا تعمید می‌دهی؟"» در آیه ۳۰ یحیی پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «این است آن که

درباره‌اش گفتیم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است." در اشعیا خواندیم که روزی کسی فریاد خواهد زد "راه خداوند را مهیا سازید." و در انجیل یوحنا می‌بینیم که آن شخص، عیسی مسیح است که یحیی او را معرفی می‌کند.

در اشعیا باب ۴۰ آیه ۳ که در بالا خواندیم در قسمت اول آیه واژه «خداوند» به کار رفت و در قسمت دوم آیه واژه «خدا». اما توجه داشته باشید که واژه «خداوند» دقیقاً معنای واژه «خدا» را نمی‌دهد. خداوند یعنی منسوب به خدا، یعنی سرور، یعنی ارباب، یعنی صاحب اختیار. پس ممکن است منظور دقیقاً خدا نبوده باشد. بهتر است برای اطمینان آیه دیگری را نیز بررسی کنیم. در انجیل یوحنا باب ۱۰ آیه ۳۰ تا ۳۳ می‌خوانیم: «من و پدر یکی هستیم.»  
 آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند. عیسی به ایشان گفت: "کارهای نیک بسیار از جانب پدر خود به شما نمایانده‌ام. به سبب کدامین یک از آنها می‌خواهید سنگسارم کنید؟" پاسخ دادند: "به سبب کار نیک سنگسارت نمی‌کنیم، بلکه از آن رو که کفر می‌گویی، زیرا انسانی و خود را خدا می‌خوانی." در اینجا می‌بینیم که یهودیان منظور عیسی را متوجه می‌شدند. آنها می‌دانستند منظورش چیست. آنها خوب می‌دانستند که آیا عیسی خودش را منسوب به خدا یعنی خداوند می‌داند، یا اینکه خودش را خدا می‌داند. توجه کنید که یهودیان سنگسار را برای کسانی که علیه شریعت و خدا صحبت می‌کردند انجام می‌دادند. عصبانیت یهودیان از روی غیرتی بود که برای خدا داشتند. اما این غیرت چشم‌های آنها را کور کرده بود تا نبینند. اما زمانی که چشم یکی از یهودیان باز شد عیسی چه واکنشی نشان داد؟ برویم به انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۸: «توما به او گفت: "خداوند من و خدای من!"» در اینجا عیسی توما را سرزنش نمی‌کند. به او نمی‌گوید «از حد خارج نشو و من

را به مقام خدایی نرسان.» به او نمی‌گوید که «تو برداشت اشتباهی کرده‌ای و من فقط یک پیامبرم که معجزه می‌کنم و می‌توانم بعد از مرگ زنده شوم.» به او نمی‌گوید که «اشتباه نکن، من فقط پسر خدا هستم که از خدا پائین‌تر بوده و لایق پرستش نیستم.» بهترین راه این است که بینیم عیسی به او چه می‌گوید: «عیسی گفت: آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنان که نادیده، ایمان آورند.» بله عیسی بسیار روشن و بدون نیاز به تفسیر، اعتراف تو ما را تأیید می‌کند.

اما به راستی عیسی خداست؟ یعنی همان خدایی که تا حالا درباره او یاد گرفتیم؟ پاسخ را می‌توانیم در فیلیپیان باب ۲ آیه ۶ تا ۸ بخوانیم: «و که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نجست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید.» بله عیسی همذات با خداست. او برابر با خداست. او خود خداست. اما او پدر نیست. عیسی مسیح، پسر است، یعنی شخص دوم تثلیث. در فصول قبل توضیح دادم که خدا در وجودش سه شخص<sup>۱</sup> دارد. شخص اول پدر، و شخص دوم پسر است. اما عیسی همان پدر نیست، بلکه از او متمایز است. درباره تمایز اشخاص در فصول بعدی صحبت خواهیم کرد.

## خدا فروباشنده<sup>۱</sup> است

در تعریف آموزه تثلیث، از واژه‌هایی استفاده می‌شود که ندانستن معنی آنها، باعث می‌شود نتوانیم توضیح اساتیدی که در این زمینه تعلیم می‌دهند یا کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده‌اند را متوجه شویم. یکی از این واژه‌ها، «خدای فروباشنده»<sup>۲</sup> است. قبلا در مورد خدای فراباشنده مطالبی خواندیم. اما در درس خودمان به اینجا رسیدیم که خدا واحد بوده، و خدای واحد در ذات خود دارای سه شخص است که پدر، شخص اول و پسر شخص دوم است. در فصل قبل دیدیم که عیسی که پسر خدا بود، در واقع خودش هم خدا بود و این خدا جسم گرفت و به زمین آمد. حال سوال اینجاست، آیا واقعا ممکن است خدا به زمین بیاید؟

در کولسیان باب ۲ آیه ۹ می‌خوانیم: «*یرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است.*» بله خدا با تمامی پری اولوهیت خود در عیسی به زمین آمد. این تحقق همان وعده‌ایی بود که در انجیل متی باب ۱ آیه ۲۳ ثبت شده است، یعنی خدا با ما «باکره آستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل خواهند نامید، که به معنی 'خدا با ما' است.»

زمانی که درباره خدای فراباشنده مطالبی را یاد می‌گرفتیم، خدا، خدایی متعال بود، خدایی که شبیه هیچ موجودی نبود. خدایی که مثل و مانند و شبیهی نداشت. خدایی که نمی‌شد او را با خلقتش مقایسه کرد. خدایی که در

<sup>۱</sup> Immanence

<sup>۲</sup> Immanent God

آن بالا بالاهاست، دور از دسترس، خدایی که عظیم است و نمی‌شود او را تصور کرد. اما هم اکنون در کتاب مقدس می‌خوانیم که خدا در پسرش عیسی مسیح، وارد جهان شده و در بین خلقتش ساکن شده است. این خدا، در عین حال که «فراباشنده» است، «فروباشنده» هم می‌باشد. «کلمه خدا» در عیسی جسم گرفته و شبیه ما آدمیان شده است. در فصل قبل رساله فیلیپیان باب ۲ آیات ۶ به بعد را بررسی کردیم. هم اکنون می‌خواهم انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۲۸ را با هم بخوانیم: «من از نزد پدر آمدم و به این جهان وارد شدم؛ و حال این جهان را ترک می‌گویم و نزد پدر می‌روم.» عیسی می‌گوید من از نزد پدر آمدم. بله، خدای متعال، نزد ما می‌آید.

«کلمه خدا» که خودش برابر با خدا و دارای الوهیت بود، در بین انسانها زندگی کرد. در بین مخلوقات خودش. این را در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۴ به روشنی می‌توانیم ببینیم: «و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.» در این زمان بود که انسان توانست جلال خدا را ببیند. از زمانی که آدم در باغ عدن گناه کرد، سقوط نموده و فاصله‌ایی بین انسان و خدا ایجاد شد. در آغاز انسان به صورت خدا آفریده شده بود، اما بخاطر گناه به «صورت خدا»، خدشه‌ایی وارد شد و صورت خراب شد. اما خدا برای پر کردن این شکاف و فاصله دست به کار شد. او که برای خلقتش غیر قابل درک و تصور بود، یعنی خدای «فراباشنده» بود، از روی محبتش وارد خلقتش شد تا بتواند این شکاف را برای همیشه پر کند. او خدای «فروباشنده‌ایی» است که اینکار را انجام داد.

درک این موارد سخت است، اما من هم ادعا نکردم آسان است. قبول دارم که درک جسم گرفتن «کلمه خدا» سخت است و نمی‌توانیم با منطق

انسانی خود آن را تجزیه تحلیل کنیم. اما ما این را از روی ایمان می‌پذیریم. من سعی ندارم که آموزه تثلیث را با منطق انسانی توضیح دهم تا شما آن را یاد بگیرید، چون شکست خواهم خورد. ما نباید سعی کنیم آموزه تثلیث که به شناخت ذات خدا می‌پردازد را با معادلات و منطق انسانی توضیح دهیم. بلکه فقط باید سعی کنیم تا آنجایی که خدا خودش را در کلامش مکشوف کرده پیش رویم. اما این پیش رفتن مستلزم مطالعه کلام خدا و تعمق در آیات آن است. به معنی این نیست که چون سخت است، نباید سعی در درک آن کنیم. سعی می‌کنیم، اما تا جایی که خدا اجازه داده پیش خواهیم رفت. اگر باقی را کاملاً متوجه نشدیم، یعنی متوجه سه شخص متمایز از هم، اما در عین حال یک خدای واحد نشدیم، یعنی کثرت در وحدت را درک نکردیم، آن را مانند یک راز، با ایمان می‌پذیریم. این چیزی است که کلام خدا ما را به آن تشویق می‌کند. در اول تیموتائوس باب ۳ آیه ۱۶ می‌خوانیم: «به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد.»

## عنوانهای پسر

در فصول قبلی دیدیم که پسر، خداست. در این فصل عناوین پسر را با هم بررسی می‌کنیم. این موارد عناوینی هستند که در عهد جدید به عیسی نسبت داده شده‌اند. هر کدام از این عناوین بار معنایی خاصی دارد که نباید از آنها به سادگی گذر کرد. باید بر روی هر کدام تأمل نموده و در معنای آن تفکر کرد که چرا این عنوان به عیسی داده شده است.

### خدای ما

اولین مورد عنوان «خدای ما» است. برای درک این عنوان که چرا به عیسی داده شده باید برگردیم به ۷۰۰ سال قبل از میلاد و به پیشگویی اشعیا ی نبی. در اشعیا باب ۴۰ آیه ۳ می‌خوانیم: «صدایی ندا می‌کند: "راه خداوند را در بیابان مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا هموار کنید."» این آیه را در فصلهای گذشته نیز بررسی کردیم. اما هم اکنون برویم به انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۲۳، در این آیه می‌خوانیم: «من صدای آن نداکننده در بیابانم که می‌گوید: راه خداوند را هموار سازید.» در این آیه یحیی می‌گوید من همان شخصی هستم که اشعیا پیشگویی کرده بود که روزی خواهد گفت: راه خداوند را هموار سازید. با این گفته یحیی تمیید دهنده به عیسی عنوان «خدای ما» می‌دهد. البته توجه داشته باشید که عنوان «خدای ما» در انجیل یوحنا گفته نشده است. اما وقتی یحیی می‌گوید من همان شخصی هستم که اشعیا پیشگویی کرده بود که ندا خواهد داد، پس باید به پیشگویی اشعیا برگردیم که چه گفته بود. البته پیشتر در اشعیا باب ۴۰ آیه ۳ این مطلب را

خواندیم. در ادامه یحیی بسیار روشن، هم خودش را معرفی می‌کند که اشتباه نگیرند، و هم کسی که او پیش قراول و مُنادی او است را معرفی می‌نماید. یحیی در همین باب در آیه ۱۵ می‌گوید: «یحیی بر او شهادت می‌داد و ندا می‌کرد که؛ این است کسی که دربارهاش گفتم، "آن که پس از من می‌آید بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است".» ما می‌دانیم که منظور یحیی از «پیش از من وجود داشت» به دنیا آمدن نیست. چون عیسی از نظر سنی شش ماه از یحیی کوچکتر بود. پس منظورش وجودی غیر از تولد جسمانی است. این موضوع را در فصول قبلی بررسی کردیم که عیسی خداست، و خدا هم از ازل وجود داشته است. پیشتر دیدیم که تومای شکاک هم عیسی را واضحاً «خدای من» خطاب کرد و عیسی اعتراف او را تائید نمود.

## بره خدا

در عهد عتیق و مراسم عبادی قوم اسرائیل یک بره قربانی می‌شد تا گناه را از شخص بردارد. اما این قربانی فقط سمبلیک بود و قربانی حقیقی که باید قربانی می‌شد تا انسان نجات یابد، یک انسان بود و نه یک بره. آن انسان به زمین آمد و جای بره قربانی شد و گناه را از هر کسی که به او ایمان بیاورد برداشت. در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۲۹ می‌خوانیم: «*هردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است بره خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد!»*» عنوان بره خدا فقط از زبان یحیی گفته نشده است، بلکه



پولس نیز در رساله قرنتیان<sup>۱</sup> و رساله افسسیان<sup>۲</sup> عیسی را بره قربانی می‌نامد. یوحنا هم در کتاب مکاشفه<sup>۳</sup> از بره خدا نام می‌برد و این عنوان را به عیسی می‌دهد.

یحیی گفته‌های خودش را که یوحنا ثبت کرده ادامه می‌دهد. در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۳۰ تا ۳۴ می‌خوانیم: «این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است." من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر اسرائیل ظاهر شود.» پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که چون کبوتری از آسمان فرود آمد و بر او قرار گرفت. من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما همان که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم، مرا گفت: "هر گاه دیدی روح بر کسی فرود آمد و بر او بماند، بدان همان است که با روح القدس تعمید خواهد داد." و من دیده‌ام و شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.» یحیی سه عنوان برای عیسی به کار می‌برد، «خدای ما»، «بره خدا» و «پسر خدا».

## پسر خدا

در انجیل لوقا باب ۳ آیه ۲۲ می‌خوانیم زمانی که یحیی عیسی مسیح را تعمید می‌دهد، صدای پدر می‌آید که می‌گوید: «تو پسر محبوب من هستی،

<sup>۱</sup> اول قرنتیان باب ۵ آیه ۷

<sup>۲</sup> افسسیان باب ۵ آیه ۲

<sup>۳</sup> مکاشفه باب ۵ آیه ۱۲

و من / از تو خوشنودم.» در اینجا عیسی از طرف خودِ خدا، پسر خدا معرفی شده است. اما سوال اینجاست که پسر خدا بودن چه چیز خاصی است؟ ما می‌دانیم که معنی پسر خدا بودن این نیست که خدا ازدواج کرده و دارای فرزند است. این نزد ما مسیحیان کفر است. این توهین به خداست. ما مسیحیان چنین عقیده‌ایی نداشته و نداریم. پس «پسر خدا» بودن چه معنی‌ایی داشت؟

در انجیل متی باب ۲۶ آیه ۶۳ می‌خوانیم که کاهن اعظم به عیسی می‌گوید: «به خدای زنده سوگندت می‌دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟» از اینجا می‌توان فهمید که عنوان «پسر خدا» بودن یک عنوان معمولی نبود و بار معنایی خاصی داشت که کاهن اعظم با خواهش و قسم از عیسی می‌خواهد که اگر هست بگوید. ببینیم عیسی چه پاسخی می‌دهد. در متی باب ۲۶ آیه ۶۴ می‌خوانیم: «تو خود چنین می‌گویی! و به شما می‌گویم که از این پس پسرانسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید.» اگر بخواهیم به نتیجه برسیم باید این آیات را به دقت بررسی کنیم. ببینیم بعد از اینکه عیسی خودش را معرفی می‌کند و می‌گوید، بله من «پسر خدا» هستم، واکنش کاهن اعظم چیست. در متی باب ۲۶ آیه ۶۵ و ۶۶ می‌خوانیم: «کفر گفت! دیگر چه نیاز به شاهد است؟ حال که کفر او را شنیدید، حکم شما چیست؟ در پاسخ گفتند: سزایش مرگ است!» چرا واکنش کاهن اعظم و اعضای سنهدرین<sup>۴</sup> اینقدر تند و سخت بود؟ مگر عیسی چه ادعایی کرده بود؟ فقط گفته بود من «پسر خدا» هستم. مگر نه این است که همه ما فرزندان خدائیم؟ در فصول قبلی هم یک آیه از انجیل یوحنا

<sup>۴</sup> Sanhedrin (دادگاه و شورای عالی یهودیان در زمان گذشته بود که از هفتاد و یک قاضی با عنوان سنهدرین بزرگ تشکیل می‌شد. اعضای سنهدرین بزرگ، ۷۱ تن بودند.

خواندیم<sup>۵</sup> که عیسی گفت برای کدام کار نیکم سنگسارم می‌کنید، و یهودیان جواب دادند، نه برای کارهای نیکات، بلکه برای آنکه انسانی و خودت را خدا میدانی سنگسارت می‌کنیم. حال اگر شخصی برای اولین بار انجیل متی را بخواند و به باب ۲۶ و محاکمه عیسی برسد، ممکن است پیش خود سوال کند: مگر عیسی چه گفت که کاهن اعظم آنقدر عصبانی گردید و دیگران هم موافق کشتن عیسی شدند؟

حقیقت این است که عیسی با گفتن من «پسر خدا» هستم خودش را با خدا برابر اعلام کرد. این دلیل عصبانیت کاهن اعظم است. عیسی با این گفته که من «پسر خدا» هستم، در واقع می‌گفت من تحقق پیشگویی دانیال نبی‌ام. در دانیال باب ۷ آیه ۱۳ می‌خوانیم: «چون در رؤیاهای شب می‌نگریستم، دیدم که به ناگاه کسی مانند پسر انسان با ابرهای آسمان می‌آمد. او نزد قدیم‌الایام رسید، و او را به حضور وی آوردند.» ویلیام مک دونالد<sup>۶</sup> در تفسیر خود می‌گوید که در این پیشگویی «قدیم‌الایام» منظور پدر است، و «پسر انسان» هم منظور «پسر خدا» است. کاهن اعظم می‌دانست که پدر و پسر برابر هستند، اما چیزی که حاضر نبود قبول کند این بود که عیسی همان «پسر خدا» است.

گاهی منتقدین مسیحیت می‌گویند، عیسی خودش به وضوح نگفته است که من پسر خدا هستم. در این آیات دیدیم که کاهن اعظم او را قسم می‌دهد و عیسی هم قسم می‌خورد که پسر خداست! واضح‌تر از این دیگر باید چه می‌گفت؟ اما شاگردان مدتی قبل از مکالمه عیسی و کاهن اعظم به این

<sup>۵</sup> انجیل یوحنا باب ۱۰ آیه ۳۰ تا ۳۳

<sup>۶</sup> William MacDonald

نتیجه رسیده بودند که عیسی پسر خداست. در متی باب ۱۶ آیه ۱۶ می‌خوانیم: «شمعون پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» در این آیه پطرس عیسی را هم پسر خدا خطاب می‌کند و هم مسیح.

یوحنا سالها بعد از واقعه مکالمه عیسی و کاهن، او را مسیح می‌داند، او در انجیلش باب ۲۰ آیه ۳۱ می‌نویسد: «ما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات داشته باشید.» مسیح، یعنی کسی که برای کار خاصی مسح و جدا شده است. اما توسط چه کسی جدا شده و برای چه کاری؟ پاسخ؛ توسط خدا برای قربانی گناه شدن و سلطنت بر خلقت. توجه کنید که عیسی، هم مسیح، و هم خدا است.

رساله فیلیپیان باب ۲ آیات ۶ تا ۱۱ را پیشتر بررسی کردیم، اما خالی از برکت نیست که یکبار دیگر در اینجا بخوانیم: «و که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نجست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید. پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است، برای جلال خدای پدر.» همانطور که در آیات می‌بینیم، عیسی، مسیح، و خداوند است.

اما خداوند به چه معناست؟ آیا همان معنای خدا را دارد. برای خدا در عهد عتیق دو کلمه استفاده شده است. یکی «الوهیم»<sup>۷</sup> و دیگری «یهوه»<sup>۸</sup>؛ در ترجمه فارسی الوهیم را «خدا» و یهوه را «خداوند» ترجمه کرده‌اند.

### کلام خدا

یوحنا می‌نویسد: «در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود.» این عنوان، یعنی «کلام خدا» معادل خدا بودن پسر است. یوحنا این را واضح اعلام می‌کند؛ کلام، خدا بود. واژه‌ایی که در زبان فارسی «کلام»<sup>۹</sup> ترجمه شده است، لوگوس<sup>۱۰</sup> می‌باشد. لوگوس یک واژه یونانی است که به معنی عقل، حکمت، اندیشه و خرد می‌باشد. پس عیسی، که دیدیم پسر خدا است، کلام خدا نیز می‌باشد. یا شاید بهتر باشد بگوئیم، کلام خدا، پسر او و همان عیسای تجسم یافته می‌باشد.

### خدای مافوق همه

پولس عیسی را «خدای مافوق همه» اعلام می‌کند. در رومیان باب ۹ آیه ۵ می‌خوانیم: «و نیز پدران به ایشان تعلق دارند، و مسیح به لحاظ بشری از نسل آنان است، خدای مافوق همه که او را تا به ابد سپاس باد.» در اینجا

<sup>۷</sup> Elohim

<sup>۸</sup> Jehovah

<sup>۹</sup> در ترجمه‌های دیگر کتاب مقدس «کلمه»

<sup>۱۰</sup> Logos

پولس بر الوهیت عیسی تأکید می‌گذارد. آیه آنچنان واضح و روشن است که نیازی به توضیح و تفسیر ندارد. مسیح، خدای مافوق همه.

### خدای عظیم و نجات دهنده ما

در فصل سوم این کتاب درباره عظمت خدا مطالبی را با هم خواندیم. یاد گرفتیم که خدا چقدر عظیم است. حال پولس می‌گوید، آن خدای عظیم، همین پسر است، یعنی عیسی مسیح. آن عظمت در عیسی مسیح جمع شده است. نه تنها عظمت، بلکه تمامی الوهیت نیز در عیسی ساکن هست. در تیطس باب ۲ آیه ۱۳ می‌خوانیم: «در حینی که منتظر آن امید مبارک، یعنی ظهور پرجلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خویش عیسی مسیح هستیم.» در این آیه می‌بینیم که آن خدای عظیم و نجات دهنده، یک شخص دانسته شده، و آن شخص عیسی مسیح است. در کولسیان باب ۲ آیه ۹ نیز می‌خوانیم: «زیرا الوهیت با همه کمالش به صورت جسمانی در مسیح ساکن است.» این آیه عیسی مسیح را دارای کمال الوهیت می‌داند. یعنی ذره‌ایی از خدای کامل کم ندارد. پس پسر، خدای عظیم و خدای نجات دهنده ما نامیده شده است.

همه این عناوین و بررسی آیاتی که این عناوین در آنها ذکر شده است نشان می‌دهند که پسر، خداست، و نکته اینجاست به همان مفهومی که پدر خدا است پسر خداست. اما توجه داشته باشید که پسر، پدر نیست. پسر فقط به همان مفهومی که خدای پدر خداست، خداست، اما پدر شخص اول و پسر شخص دوم تثلیث است. این دو، یک شخص نیستند. اما در عین حال باید همیشه به یاد داشته باشیم که ما دو خدا نداریم، بلکه یک خدای واحد داریم. این اشخاص در ذات یگانه هستند. نه اینکه ذات آنها شبیه هم باشد،

بلکه در ذات، یک هستند. درباره این موضوع در فصول آینده صحبت خواهیم کرد.

شخصی می‌گفت اگر عیسی خداست، پس باید واضح‌تر در کتاب مقدس گفته می‌شد. اگر خود من قرار بود که چیزی درباره خدا بودن پسر بگویم و عنوانی را بیان کنم، واضح‌تر از اول یوحنا باب ۵ آیه ۲۰ نمی‌توانستم چیزی بگویم. در این آیه می‌خوانیم: «همچنین می‌دانیم که پسر خدا آمده و به ما بصیرت بخشیده تا حق را بشناسیم، و ما در او هستیم که حق است، یعنی در پسر او عیسی مسیح. اوست خدای حق و حیات جاویدان.» در اینجا هم دیدیم که پسر با عنوان «خدای حق» نامیده شده است.

اینها عناوین پسر بودند. همانطور که متوجه شدید همه آنها بر الوهیت داشتن و خدا بودن پسر تاکید دارند. عناوینی مانند: خدای ما، بره خدا، پسر خدا، کلمه خدا، مسیح، خداوند، خدای مافوق همه، خدای عظیم و نجات دهنده، خدا حق.

## اعمال خدا که به پسر نسبت داده شده

در این فصل نیز همچنان به شخص دوم تثلیث، یعنی پسر می‌پردازم. در فصول قبل عناوین پسر را با هم بررسی کردیم. در ادامه می‌خواهم به ویژگی‌ها و اعمالی که مربوط به خداست اما به پسر هم نسبت داده شده، صحبت کنم.

### من اول و آخرم

اولین مورد در اشعیا باب ۴۴ آیه ۶ می‌خوانیم که: «خداوند چنین می‌فرماید، خداوند لشکرها، که پادشاه اسرائیل و ولی ایشان است: "من اولم و من آخر، و جز من خدایی نیست."» در این آیه چه کسی خود را اول و آخر می‌داند؟ بله، خدا. اما برویم به کتاب مکاشفه، در کتاب مکاشفه یوحنا رسول در باب ۲۲ آیات ۱۲ و ۱۳ نوشته است: «اینک به‌زودی می‌آیم و پاداش من با من است تا به هر کس بر حسب اعمالش جزا دهم. ۱۳ من 'الف' و 'وی'، اول و آخر، و ابتدا و انتها هستم.»

در فصل نهم در مورد ازلی و ابدی بودن خدا صحبت کردم. حال در اشعیا می‌خوانیم که خدا ازلی و ابدی است، و بعد در مکاشفه می‌خوانیم که عیسی هم خودش را ازلی و ابدی معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عیسی همان خدای معرفی شده در اشعیا است، او خداست.



## بخشیدن گناهان انسان

در انجیل مرقس باب ۲ آیه ۵ تا ۱۲ می‌خوانیم: «چون عیسی ایمان آنها را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهانت آمرزیده شد.» برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند: «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیامرزد؟» عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟ گفتن کدام یک به این مفلوج آسانتر است، اینکه «گناهانت آمرزیده شد» یا اینکه «برخیز و تشک خود را بردار و راه برو»؟ حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد» - به مفلوج گفت: «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو!» آن مرد برخاست و بی‌درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت. همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم.» بله عیسی، یعنی شخص دوم تثلیث کاری را انجام می‌دهد که هم به گواه اعتراف یهودیان، هم با ایمان ما مسیحیان، فقط در توانایی خداست. حال اگر عیسی خدا نباشد، چطور می‌تواند اینکار را انجام بدهد؟ چون طبق انجیل می‌دانیم نهایتاً اینکار را انجام داد و ادعای خود را ثابت کرد، پس او باید خدا باشد.

## آفرینش

کار دیگری که می‌دانیم کار خداست آفرینش می‌باشد که به عیسی نسبت داده شده است. در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۳ می‌خوانیم: «همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هرآنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت.»

جهان به واسطه عیسی پدیدار گشت، و می‌دانیم خلقت کار خداست. پس عیسی باید خدا باشد که خلقت توسط او انجام گرفته است.

## بخشیدن حیات جاودانی

عیسی این توانایی را دارد که حیات جاودانی ببخشد. چه کسی این قدرت را دارد؟ بله خداست که هم ابدی است و هم توانایی دارد حیات ابدی به مخلوقاتش ببخشد. در انجیل یوحنا باب ۱۰ آیه ۲۸ می‌بینیم که عیسی هم‌ینکار را می‌کند: «من به آنها حیات جاویدان می‌بخشم، و به یقین هرگز هلاک نخواهند شد. کسی آنها را از دست من نخواهد ربود.»

در کتاب مقدس بارها به ویژگی‌ها و اعمالی بر می‌خوریم که تنها مختص خداست. یعنی نمی‌توانیم بگوئیم، عیسی فقط یک پیامبر بود که می‌توانست معجزه کند، یا کسی بود که کمی از الوهیت به او تفویض شده بود و می‌توانست اینکارها را انجام دهد. خیر این اعمال مطلقاً در حیطه اختیارات و توانایی‌های خداست. مواردی چون خلقت جهان. این دیگر کار یک پیامبر نیست. اما می‌بینیم که اینکار نیز به عیسی نسبت داده شده است. گفته‌های عیسی، و همینطور اعمال او و آنچه که شاگردان درباره او نوشتند، ما را به این نتیجه می‌رساند که پسر، یعنی شخص دوم تثلیث، کسی جز خود «پهوه» نیست.

در عهد عتیق انبیاء وقتی می‌خواستند مطلبی را از جانب خدا بگویند، می‌گفتند «خداوند می‌فرماید...»<sup>۱</sup> اما وقتی به عیسی می‌رسیم می‌بینیم که می‌گوید: «من به شما می‌گویم...»<sup>۲</sup> حتی عهد جدید هم شهادت می‌دهد که عیسی مانند کاتبان تعلیم نمی‌داد.<sup>۳</sup> یعنی او با اقتدار خودش تعلیم می‌داد. عیسی نیازی نداشت که اقتدار خودش را از کسی بگیرد. او با اقتدار خود حرف می‌زد و طوری رفتار می‌کرد که گویی خداست! و دقیقاً این چیزی بود که، هم کاتبان و هم فریسیان و هم کاهنان متوجه شده بودند. ما امروز می‌دانیم که عیسی درست می‌گفت، اما آنها تصور می‌کردند عیسی کفر می‌گوید. به همین دلیل یک انسان کامل و بی‌گناه راه که خدای کامل بود، به صلیب کشیدند.

اما آنها خدا را با تمام اشخاصش به صلیب نکشیدند، بلکه فقط شخص دوم تثلیث را مصلوب کردند و کشتند. که آن هم در روز سوم از مردگان برخاست. پس نباید اینطور فکر کنیم که خدا به زمین آمد و بر روی زمین به تمامی مُرد، خیر، این تفکر اشتباه است. فقط پسر بر روی صلیب مُرد. این موضوع فصل بعدی است که با هم بررسی خواهیم کرد.

---

<sup>۱</sup> یونیل باب ۲ آیه ۱۲

<sup>۲</sup> متی باب ۵ آیه ۲۲

<sup>۳</sup> متی باب ۷ آیه ۲۹

## پسر، پدر نیست

در فصل قبل بررسی کردیم که پسر، یعنی عیسی کاملاً خداست، نه قسمتی از خدا یا شبیه خدا، بلکه او خدایی کامل است. آنچه که می‌خواهم در این درس به آن پردازم، این موضوع است که پسر، پدر نیست. یعنی چون هر دو، خدای کامل هستند و تاکید می‌شود که آنها هر دو در ذات، یک هستند، نباید آن دو شخص را با هم اشتباه گرفت. من شخصاً بارها شاهد بودم که ایمانداران در کلیسا و جمعهای مسیحی، موقع دعا کردن می‌گویند: «پدرجان سپاسگزاریم که برای ما جانت را بر روی صلیب دادی.»

باید به این موضوع مهم توجه داشته باشیم که پدر بر روی صلیب نمرد، بلکه عیسی بود که برای گناهان بشر بر صلیب جان خود را داد. در انجیل لوقا باب ۲۲ آیه ۴۲ می‌خوانیم: «ای پدر، اگر اراده توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود.» در این آیه می‌بینیم که عیسی از پدر درخواستی دارد. اما پدر از روی محبتی که به مخلوق خود یعنی انسان دارد، درخواست پسر را رد می‌کند، و شخص دوم تثلیث که با پدر همذات است و رابطه‌ای ازلی با هم دارند را به سمت صلیب هدایت می‌کند.

### بر صلیب چه اتفاقی می‌افتد؟

در انجیل متی باب ۲۷ آیه ۴۶ می‌خوانیم: «نزدیک ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتَنِي؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا وا گذاشتی؟» در اینجا می‌بینیم که رابطه ازلی پدر و

پسر قطع می‌شود، و بعد از آن پسر بر صلیب تنها می‌ماند. او از طرف انسانهایی که برای نجات آنها به زمین آمده است طرد شده، و همینطور از طرف پدری که او را برای نجات انسانها به زمین فرستاده نیز تنها گذاشته می‌شود.

ادامه واقعه صلیب را می‌توانیم در انجیل لوقا باب ۲۳ آیه ۴۴ تا ۴۶ بخوانیم: «حدود ساعت ششم بود که تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت و تا ساعت نهم ادامه یافت، زیرا خورشید از درخشیدن باز ایستاده بود. در این هنگام، پردهٔ محرابگاه از میان دو پاره شد. آنگاه عیسی به بانگ بلند فریاد برآورد: «ای پدر، روح خود را به دستانتان می‌سپارم.» این را گفت و دم آخر برکشید.» در اینجا پسر، که انسان شده است، روح خود را به پدر تسلیم می‌کند، به عبارتی قربانی می‌شود. همان کاری که از اول در نقشه خدا بود و قرار بود اجرا بشود.

توجه داشته باشید که در اینجا پدر نبود که مُرد، بلکه پسر یعنی شخص دوم تثلیث بود. اما برای چه؟ پاسخ، برای نجات بشر است. اینکه عده‌ایی چون فکر می‌کنند تثلیث به معنی همذات بودن اشخاص تثلیث است پس قرار دادن آنها بجای همدیگر اشکالی ندارد، اشتباه است. بعضی می‌پرسند: «مگر پدر و پسر و روح‌القدس در واقع همگی خدا نیستند، پس چه فرقی دارد؟» درست است، فرق ندارند اما از هم تمایز دارند.

البته این نوع طرز تفکر اشتباه که الهیات اشتباهی را هم به همراه می‌آورد تازگی ندارد. در قرن سوم میلادی، اشخاصی مانند؛ «نوئتوس»<sup>۱</sup>،

«پراکسیس»<sup>۲</sup> و «سابلیوس»<sup>۳</sup> همین ایده را مطرح کردند. آنها هم همینطور تصور می‌کردند که همه اشخاص تثلیث خدا هستند، پس چه فرقی دارد، همه یک خدا هستند. و نهایتاً به این نتیجه رسیدند که پدر بر روی صلیب رنج کشید و مُرد. آنها معتقد بودند که پدر، به عنوان پسر رنج کشید. یعنی اگر پسر رنج کشید در واقع همه آن اتفاقات برای پدر افتاد. در راس آن افراد «سابلیوس» قرار داشت که به تثلیث در ذات اعتقادی نداشت و معتقد بود که تثلیث در اشکال است، و خدا به شکلهای مختلف ظاهر می‌شود. یعنی در عهد عتیق به شکل پدر یا یهوه بوده، در دوران عهد جدید به شکل پسر آمد و بر روی صلیب رفت و مُرد. و در عصر کلیسا هم به شکل روح القدس است. پس هر چه در جُلجتاً اتفاق افتاد در واقع بر پدر اتفاق افتاد.

اما کلیسا مقابل این دیدگاه ایستاد و آن را یک بدعت اعلام کرد و اسم این بدعت را گذاشت بدعت «پاتریپاسیانیسم»<sup>۴</sup> یعنی «رنج پدر». این بدعت زیر مجموعه بدعت «مودالیسم»<sup>۵</sup> یا با نام دیگر «سابلیانیسم»<sup>۶</sup> است که در فصل بدعت‌های تثلیثی به آن می‌پردازم. اما شاید فکر کنید که عقیده «رنج پدر» می‌توانست درست باشد، چون پدر و پسر هر دو در ذات خدا هستند، پس هر دو بر روی صلیب رنج کشیدند. خیر، این اشتباه است. کلیسا عقیده «رنج پدر» را بدعت دانست، اما عقیده «رنج خدا» را قبول کرد. یعنی قبول کرد که خدا از طریق شخص دوم تثلیث رنج کشید. اما تاکید کرد که این رنج به

Praxeas<sup>۲</sup>Sabellius<sup>۳</sup>Patripassianism<sup>۴</sup>Modalism<sup>۵</sup>Sabellianism<sup>۶</sup>

شخص پسر وارد شد و نه به شخص پدر. از هدف این کتاب به دور است که بخواهم در مورد مبحث «رنج خدا» بیشتر صحبت کنم. اما نتیجه اینکه پسر، پدر نیست و پدر هم بر روی صلیب نمرد.

شناخت تثلیث باید در پرستشهای ما تاثیر مستقیم بگذارد و نیز در دعا‌های ما. من معتقدم که دعا نکردن بهتر از دعا کردن اشتباه است، چون دعای اشتباه باعث کفر و انحراف می‌شود. اینکه دعا کنیم پدرجان شکر که برای ما بر روی صلیب مُردی، ما را وارد یک بدعت خطرناک می‌کند که توضیح داده شد، و کاملاً کفرآمیز است.

## روح القدس شخص است

عده‌ایی تصور می‌کنند که روح القدس یک نیرو، یا قوت خداست. یا او را انرژی می‌دانند. بعضی‌ها هم آن را فرشته‌ایی در نظر می‌گیرند. اما به جای حدس زدن به اینکه روح القدس چه یا کِه است؟ بهتر است کلام خدا را بررسی کنیم. بعد از آن متوجه خواهیم شد که روح القدس در واقع چه چیزی یا چه کسی است.

درباره شخص بودن پدر و شخص بودن پسر در فصول قبل صحبت کردیم و آیاتی در این زمینه بررسی شد. حال می‌خواهیم در مورد شخص بودن روح القدس آیاتی را با هم بررسی کنیم. در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۶ می‌خوانیم: «*ما آن مدافع، یعنی روح القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد.*» در این آیه می‌خوانیم که روح القدس تعلیم می‌دهد. آیا انرژی یا قوت خدا می‌توانید تعلیم دهد یا چیزی را به یاد کسی بیاورد؟

همچنین در انجیل یوحنا باب ۱۵ آیه ۲۶ می‌خوانیم: «*ما چون آن مدافع که از نزد پدر برای شما می‌فرستم بیاید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌شود، او خود درباره من شهادت خواهد داد.*» در این آیه می‌بینیم که روح القدس شهادت می‌دهد. مجدداً سوال می‌پرسم که آیا نیرو یا انرژی می‌تواند شهادت دهد؟

آیه بعدی انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۸ است که در آن می‌خوانیم: «*چون او آید، جهان را مجاب خواهد کرد که به لحاظ گناه و عدالت و داوری، تقصیرکار است.*» اگر روح القدس قوت خداست، چطور یک نیرو یا انرژی می‌تواند جهان را متقاعد و مجاب کند؟



آیه بعدی انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۱۳ و ۱۴ می‌باشد: «*مَّا چُون رُوحِ رَاسْتِي آيِد، شَمَا رَا بَه تَمَامِي حَقِيقَتِ رَاهِبَرِي خَوَاهَد كَرْد؛ زِيْرَا اَوْز جَانِبِ خُودِ سَخْنِ نَخَوَاهَد كَفْت، بَلَكِه اَنچِه رَا مِي شَنُود بِيَانِ خَوَاهَد كَرْد و اَز اَنچِه دَر پِيَشِ اسْت بَا شَمَا سَخْنِ خَوَاهَد كَفْت. اَوْ مَرَا جَلَالِ خَوَاهَد دَاد، زِيْرَا اَنچِه رَا اَز اَن مَنِ اسْت گِرَفْتَه، بَه شَمَا اِعْلَامِ خَوَاهَد كَرْد.*» در این آیات دیدیم که روح‌القدس، سخن می‌گوید، جلال می‌دهد و اعلام می‌کند. آیا یک نیرو، یا قوت یا انرژی می‌تواند این کارها را انجام دهد؟

بهتر است برای روشن شدن بیشتر موضوع به قسمتهای دیگر عهد جدید نیز نگاهی بیاندازیم و فقط به انجیل یوحنا اکتفا نکنیم. در انجیل لوقا باب ۱۲ آیه ۱۲ می‌خوانیم: «*رِيْرَا دَر اَن هَنگَامِ رُوحِ الْقُدُسِ اَنچِه رَا كِه بَايِدِ بگوِيِيِد بَه شَمَا خَوَاهَد اَمُوخت.*» در این آیه می‌خوانیم که روح‌القدس تعلیم می‌دهد. همچنین در اول قرن‌تیمان باب ۲ آیه ۱۳ هم می‌بینیم که روح‌القدس تعلیم می‌دهد. در این آیه می‌خوانیم: «*اَوْز هَمِيْنِ سَخْنِ مِي گُوِيِيِم، اَن هَم نَه بَا كَلِمَاتِي كِه اَمُوختَه حَكْمَتِ بَشَرِي بَاشَد، بَلَكِه بَا كَلِمَاتِي كِه رُوحِ مِي اَمُوَزْد؛ و بَدِيْن سَاْنِ حَقَائِقِي رُوحَانِي رَا بَا كَلِمَاتِ رُوحَانِي بِيَانِ مِي كُنِيِم.*»

در کتاب اعمال رسولان باب ۵ آیه ۳۲ می‌خوانیم: «*اَوْ مَا شَاهِدَانِ اِيْنِ اَمُورِ هَسْتِيْم، چنانكِه رُوحِ الْقُدُسِ نِيْزِ هَسْت كِه خُدا اَوْ رَا بَه مَطِيْعَانِ خُودِ عَطَا كَرْدَه اسْت.*» در این آیه روح‌القدس شهادت می‌دهد.

آیه بعدی که بررسی خواهیم کرد رساله اول قرن‌تیمان باب ۲ آیه ۱۰ است که می‌خوانیم: «*رِيْرَا خُدا اَن رَا تَوْسُطِ رُوحِ خُودِ بَرِ مَا اَشْكَارِ سَاخْتَه، چَرَا كِه رُوحِ هَمِه چِيْز، حَتِي اِعْمَاقِ خُدا رَا نِيْزِ مِي كَاوَد.*» در اینجا می‌بینیم که روح‌القدس جستجو کرده و آشکار می‌کند.

در اعمال رسولان باب ۱۳ آیه ۲ می‌خوانیم که: «هنگامی که ایشان در عبادت خداوند و روزه به سر می‌بردند، روح‌القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را بدان فرا خوانده‌ام.» در اینجا روح‌القدس افراد را انتخاب کرده و برای خدمت فرا می‌خواند.

تمامی کارهایی که بررسی شد از عهده یک شخص بر می‌آید. اینها کار یک نیرو و انرژی نیست. البته آیات دیگری نیز هست که همگی گویای این هستند که روح‌القدس نمی‌تواند یک انرژی یا نیرو (قوت) باشد، بلکه واضحاً یک شخص دارای اراده است. حال که روح‌القدس قوت خدا یا نیروی خدا نیست و شخص است، آیا می‌توانیم روح‌القدس را خادمی در سطح فرشتگان در نظر بگیریم؟ شخصی به نام «ماکدونیانوس»<sup>۱</sup> که اسقف شهر کنستانتینوپل<sup>۲</sup> بود در قرن چهارم به همین نتیجه رسید. او گفت روح‌القدس، قوت و نیرو نیست، بلکه یک مخلوق در سطح فرشتگان است. او برای روح‌القدس یک رتبه عالی در نظر گرفت. اما او را دارای الوهیت و ذاتی الهی نمی‌دانست. شورای کنستانتینوپل اول یا قسطنطنیه اول در سال ۳۸۱ میلادی این عقیده را رد و آن را بدعت اعلام کرد.<sup>۳</sup> اما چرا؟

در فصل «فرقه‌های منحرف غیر تثلیثی» متوجه خواهیم شد که چرا شورای اسقفان در سال ۳۸۱ عقاید «ماکدونیانوس» را بدعت اعلام کرد.

<sup>۱</sup> Macedonius

<sup>۲</sup> استانبول امروزی

<sup>۳</sup> بدعت ماکدونیانوس (Macedonianism)

## روح‌القدس شخصیت دارد

در فصل قبل متوجه شدیم که روح‌القدس شخص است و نیرو یا انرژی نیست. در کلام خدا ویژگی‌هایی به روح‌القدس نسبت داده شده که به او شخصیت مجزای مخصوص به خودش را می‌دهد. در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۶ می‌خوانیم: «*ما آن مدافع، یعنی روح‌القدس، که پدر او را به نام من می‌فرستد، او همه چیز را به شما خواهد آموخت و هرآنچه من به شما گفتم، به یادتان خواهد آورد.*» او امکان تعلیم و هدایت دارد که «شخص» بودن روح‌القدس را ثابت می‌کند. در فصل قبل همین قسمت از انجیل یوحنا را بررسی کردیم. اما آنچه در اینجا مد نظر است اینکه روح‌القدس داناست. او شخصیتی دانا دارد.

در رساله افسسیان باب ۴ آیه ۳۰ می‌خوانیم: «*روح قدّوس خدا را که بدان برای روز رهایی مَهر شده‌اید، غمگین مسازید.*» در این آیه روح‌القدس را می‌بینیم که می‌تواند برنجند، نه اینکه زود رنج باشد. بلکه ما می‌توانیم با رفتار خود، او را محزون و غمگین کرده و برنجانیم. ما حتی می‌توانیم با رفتارهای نابجای خودمان روح‌القدس را بی‌حرمت کنیم. در عبرانیان باب ۱۰ آیه ۲۹ می‌خوانیم: «*حال به گمان شما چقدر بیشتر کسی که پسر خدا را پایمال کرده و خون عهدی را که بدان تقدیس شده بود، ناپاک شمرده و به روح فیض، بی‌حرمتی روا داشته است، سزاوار مجازاتی بس سخت‌تر خواهد بود؟*»

البته روح‌القدس محبت هم دارد. او شخصیتی پر از محبت است. در رومیان باب ۸ آیه ۲۷ می‌خوانیم: «*او که کاوشگر دلهاست، فکر روح را می‌داند، زیرا روح مطابق با اراده خدا برای مقدسین شفاعت می‌کند.*» در این آیه می‌خوانیم که او از روی محبت به حضور پدر آسمانی برای ما ایمانداران

شفاعت می‌کند. دیدیم روح‌القدس شخص است. همینطور شخصیت مستقل و متمایز خود را دارد که می‌تواند شفاعت نماید. حال سوال اینجاست؛ اگر او از پدر متمایز نبود، می‌توانست نزد پدر شفاعت کند؟ اگر او از پسر متمایز نبود، آیا پسر می‌توانست وعده آمدن او را بدهد؟<sup>۱</sup> آیا پسر می‌توانست وعده دهد که او می‌آید و یادتان می‌آورد که چه چیزی به شما تعلیم دادم؟<sup>۲</sup> بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که او از پدر و پسر متمایز است. درباره تمایز سه شخص در فصل «پدر و پسر و روح‌القدس، متمایز از هم» بیشتر صحبت خواهیم کرد.

---

<sup>۱</sup> انجیل یوحنا باب ۱۵ آیه ۲۶

<sup>۲</sup> انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۲۶

## روح‌القدس خداست

در دو فصل قبل درباره روح‌القدس مطالبی را مطالعه کردیم و دیدیم که او نیرو یا انرژی نیست، بلکه شخص است و شخصیت مستقل خود را نسبت به پدر و پسر دارد. در انجیل متی باب ۲۸ آیه ۱۹ می‌خوانیم: «پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید.» در این آیه معروف از انجیل متی می‌بینیم که نام روح‌القدس در کنار پدر و پسر برای تعمید ایمانداران آورده شده است. همه ما مسیحیان در نام این سه شخص تعمید گرفته‌ایم. او چه شخصی است که نامش در کنار نام اشخاصی که قبلاً دانستیم که دارای الوهیت هستند می‌آید؟ غیر این است که او نیز دارای الوهیت می‌باشد؟ غیر از این است که او هم با آنها برابر است؟

پدر خدا بود و کسی را که برای نجات بشر می‌فرستد، کلام مجسم خودش یعنی عیسی مسیح است که او نیز خداست. در ادامه عیسی می‌گوید بعد از برگشت من به نزد پدر، تسلی دهنده‌ایی را برایتان می‌فرستم که به شما تعلیم می‌دهد و تعالیم من را به یادتان خواهد آورد. جای تعجب می‌بود که عیسی که خود خداست، کسی را بجای خودش بفرستد که جانشینش باشد و ایمانداران را هدایت کند، اما کمتر از خدا باشد.

اما توجه داشته باشیم که این استدلال کافی نیست و نمی‌توانیم ادعا کنیم که چون عیسی مسیح خدا بوده، پس حتما جانشینی که از طرف پدر برای ما می‌فرستد هم خداست. این ادعا باید با استناد به کتاب مقدس تأیید شود. نمی‌توان آموزه‌ایی را بدون سنجیدن با کلام خدا قبول کرد. می‌خواهم همین کار را انجام دهم و چهار استدلال برای الوهیت روح‌القدس ارائه کنم.

### اول: نامهای خدا برای روح القدس هم بکار رفته است.

نگاه کنیم به اشعیا باب ۶ آیات ۸ تا ۱۰: «آنگاه آوای خداوندگار را شنیدم که می‌گفت: "که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟" گفتم: "لیبیک؛ مرا بفرست!" فرمود: "برو و به این قوم بگو: "همچنان بشنوید، اما نفهمید؛ همچنان ببینید، اما درک نکنید." دل این قوم را سخت ساز، گوشه‌ایشان را سنگین کن، و چشمانشان را ببند؛ مبادا با چشمان خود ببینند، و با گوشه‌های خود بشنوند، و با دل‌های خویش بفهمند، و بازگشت کرده، شفا یابند."» در این آیات نامی از روح القدس برده نشده است. اما زمانی که این قسمت با اعمال رسولان باب ۲۸ آیه ۲۵ تا ۲۷ مقایسه شود به نتیجه مهمی می‌رسیم. در اعمال می‌خوانیم: «پس در حالی که با یکدیگر جرّ و بحث می‌کردند، آن مکان را ترک گفتند. اما پیش از آنکه آنجا را ترک گویند، پولس کلام آخرین خود را بیان داشت و گفت: «روح‌القدس چه درست با پدران شما سخن گفت، آنگاه که به واسطه اشعیای نبی فرمود: «نزد این قوم برو و بگو، 'به گوش خود خواهید شنید، اما هرگز نخواهید فهمید؛ به چشم خود خواهید دید، اما هرگز درک نخواهید کرد؛ زیرا دل این قوم سخت شده، گوشه‌ایشان سنگین گشته، و چشمان خود را بسته‌اند، مبادا با چشمانشان ببینند، و با گوشه‌ایشان بشنوند، و در دل‌های خود بفهمند و بازگشت کنند و من شفایشان بخشم.» در این آیات پولس، گوینده اصلی آنچه در اشعیا خواندیم را روح‌القدس معرفی می‌کند.

البته همانطور که قبلاً گفته شد، نباید به یک آیه اکتفا کرد. چون ممکن باعث کج فهمی گردد. به همین دلیل بهتر است همیشه درباره یک موضوع چندین آیه بررسی شود. در ارمیا باب ۳۱ آیه ۳۳ می‌خوانیم: «ما خداوند می‌گوییم: «این است عهدی که پس از آن ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست: شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم

نگاشت، و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.» در این آیه نیز در نگاه اول مطلب خاصی درباره روح القدس پیدا نمی‌کنیم. اما زمانی که با عهد جدید و رساله عبرانیان ۱۰ آیه ۱۵ و ۱۶ مقایسه می‌کنیم به نتیجه مهمی می‌رسیم. در عبرانیان می‌خوانیم: «روح القدس نیز در این خصوص به ما گواهی می‌دهد. ابتدا می‌فرماید: خداوند اعلام می‌کند، این است عهدی که پس از آن ایام با ایشان خواهم بست. احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد، و بر ذهن ایشان خواهم نگاشت.» پس نتیجه اینکه آن شخص روح القدس است که در ارمیا سخن می‌گوید. در این مورد نیز نام خداوند برای روح القدس به کار برده شده است.

### دوم: ویژگی‌ها و صفات خدا به روح القدس نسبت داده شده

این استدلال به این معنی است که آنچه که فقط در مورد خدا می‌توان گفت در مورد روح القدس نیز گفته شده است. همین بررسی را در چند فصل قبل در مورد پسر هم انجام دادیم. در رساله به عبرانیان باب ۹ آیه ۱۴ می‌خوانیم: «چقدر بیشتر، خون مسیح که به واسطه آن روح جاودانی، خویشتن را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال منتهی به مرگ پاک خواهد ساخت تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم!» در این آیه صفت «ابدی» که فقط مربوط به خداست، به روح القدس نسبت داده شده است. در مورد ازلی و ابدی بودن، قبل‌تر صحبت کردیم که این صفت و ویژگی، فقط مختص به خداست.

در مزمور ۱۳۹ آیه ۷ تا ۱۰ می‌خوانیم: «از روح تو کجا بروم؟ از حضور تو کجا بگیریم؟ اگر به آسمان فرا روم، تو آنجایی، و اگر در هاویه بستر

بگستریم، تو آنجا نیز هستی! اگر بر بالهای سحر پرواز کنم، و در دوردست‌ترین کرانه‌های دریا قرار گیریم، حتی آنجا نیز دست تو مرا راهنما خواهد بود، و دست راستت مرا خواهد گرفت.» در این آیات روح خدا، «همه جا حاضر» خطاب شده است. در فصل سوم این کتاب در مورد عظمت خدا و همه جا حاضر بودن خدا صحبت کردم. همه جا حاضر بودن، فقط مختص به خداست.

در اول قرن‌تینان باب ۲ آیه ۱۰ می‌خوانیم: «زیرا خدا آن را توسط روح خود بر ما آشکار ساخته، چرا که روح همه چیز، حتی اعماق خدا را نیز می‌کاود.» در این آیه، می‌خوانیم که روح، «دانای مطلق» است و همه چیز را می‌تواند بکاود و بداند. این ویژگی نیز فقط مختص به خدا است.

در اول قرن‌تینان باب ۱۲ آیه ۱۱ می‌خوانیم: «ما همه اینها را همان یک روح به عمل می‌آورد و آنها را به اراده خود تقسیم کرده، به هر کس می‌بخشد.» طبق استناد به این آیه، روح‌القدس بر هر چه اراده کند قادر است که انجام دهد. او قادر مطلق است. قادر مطلق بودن نیز از صفات مختص به خداست.

تمامی این ویژگی‌ها فقط مختص خداست. یک فرشته یا یک مخلوق خدا نمی‌تواند این خصوصیات و صفات را داشته باشد. اینها خصوصیات برابری با خدا هستند.

### سوم: اعمال خدا به روح‌القدس نسبت داده شده

ما ایمان داریم که آفریننده فقط خداست. در ایوب باب ۳۳ آیه ۴ می‌خوانیم: «روح خدا مرا آفریده است، و نفسِ قادر مطلق مرا حیات



می‌بخشد.» بله روح خدا در این آیه آفریننده نام برده شده است. فقط خدا خلق می‌کند، اینجا هم روح انسان را خلق کرده است. پس روح خداست. اما باز به یک آیه اکتفا نکنیم. پولس در دوم تیموتائوس باب ۳ آیه ۱۶ به شاگردش می‌نویسد: «تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است.» در این آیه می‌بینیم که کتاب مقدس، الهام خدا اعلام می‌شود. پطرس در رساله دوم پطرس باب ۱ آیه ۲۱ می‌نویسد: «ریرا وحی هیچ گاه به اراده انسان آورده نشد، بلکه آدمیان تحت نفوذ روح‌القدس از جانب خدا سخن گفتند.» حال این دو آیه را با هم مقایسه کنیم. پولس می‌گوید، کتاب مقدس الهام خداست، پطرس می‌گوید که کتاب مقدس تحت نفوذ روح‌القدس نوشته شده است. به عبارتی، عملی که عمل دست خدا بوده، یعنی نوشتن کتاب مقدس، در واقع از جانب روح‌القدس انجام شده است. پس نتیجه اینکه، در واقع روح‌القدس خداست.

### چهارم: پرستشی که فقط مختص به خداست، به روح‌القدس نسبت داده شده

در کتاب مقدس می‌بینیم که بارها ستایش و پرستشی که فقط مختص به خداست به روح‌القدس نسبت داده شده است. این موضوع را در مورد پسر هم در فصول قبل‌تر بررسی کردیم. در متی باب ۲۸ آیه ۱۹ که قبلاً آن را بررسی کرده‌ایم می‌بینیم که با احترام نام روح‌القدس در کنار پدر و پسر ذکر می‌شود و ایمانداران در نام او تعمید می‌گیرند. یا کفرگویی به او قابل گذشت و بخشش نیست. در دوم قرنتیان باب ۱۳ آیه ۱۴ می‌خوانیم: «هیض

خداوند عیسی مسیح، محبت خدا و رفاقت روح القدس با همه شما باد.» در این آیه نیز از جانب روح القدس، همراه با پدر و پسر طلب برکت شده است.

با بررسی این آیات فقط می‌توان یک نتیجه گرفت. همان نتیجه‌ایی که پطرس به آن رسیده بود. در اعمال رسولان باب ۵ آیات ۳ و ۴ می‌خوانیم: «پطرس به او گفت: ای حانیا، چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی و بخشی از بهای زمین را برای خود نگاه داری؟ مگر پیش از فروش از آن خودت نبود؟ و آیا پس از فروش نیز بهایش در اختیار خودت نبود؟ چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی؟ تو نه به انسان، بلکه به خدا دروغ گفتی!» بله، در اینجا می‌بینیم که حانیا، به روح القدس دروغ می‌گوید، و در آیه بعدی پطرس تصریح می‌کند که او به خدا دروغ گفته است. یعنی روح القدس خدا بوده که حانیا به او دروغ گفته است.

اینها تعدادی از سندهای کتاب مقدسی بودند مبنی بر اینکه روح القدس خداست. او کارهایی را انجام می‌دهد که فقط خدا قادر به انجام آنها است. او ویژگیهایی دارد که فقط خدا دارا است، و البته موارد دیگری که با هم بررسی کردیم. پس باز به همان نتیجه قبلی می‌رسیم که روح القدس، نه نیرو، نه قوت، نه انرژی، نه مخلوق، نه فرشته، بلکه او خداست.

حال بهتر می‌توانیم درک کنیم که چرا شورای کنستانتینوپل اول<sup>۱</sup> عقاید ماکدونیانوس که می‌گفت روح القدس یک مخلوق در حد فرشتگان است را رد کرد و بدعت دانست. حال دانستیم که هم پدر، هم پسر و هم روح القدس خدا هستند. اما اشتباه نکنید، ما سه خدا نداریم.

<sup>۱</sup> شورای قسطنطنیه اول در سال ۳۸۱ میلادی

## پدر، پسر و روح‌القدس، متمایز از هم

در فصول قبل دیدیم که پدر خداست، پسر هم خداست و همینطور روح‌القدس نیز خداست. درباره اشخاص تثلیث هم مطالبی را یاد گرفتیم. اما چیزی که مهم است این است که این اشخاص یکی نیستند، اما با هم متفاوت هم نیستند. این نکته مهمی است که در این فصل می‌خواهم به آن پردازم.

پدر، پسر و روح‌القدس نیست، پسر نیز، پدر و روح‌القدس نیست، و روح‌القدس نیز، پدر و پسر نیست. هر سه این اشخاص در ذات متحد هستند، اما با به عهده گرفتن نقش‌های مختلف از هم متمایز<sup>۱</sup> می‌شوند و ما می‌توانیم آنها را از هم تشخیص دهیم. من خود شاهد بودم و ممکن است شما خواننده عزیز هم شنیده باشید که بعضی از مسیحیان در دعا‌های خود می‌گویند:

«پدرجان شکرت که برای گناهان ما بر روی صلیب مُردی.»

«عیسی مسیح ممنونیم که ما را به فرزندى خودت قبول کردی.»

«پدرجان ممنونیم از اینکه در قلب‌های ما ساکنی.»

«عیسی مسیح ممنونیم که در قلب‌های ما ساکن می‌شوی و ما را هدایت می‌کنی»

...و

---

<sup>۱</sup> جدا، سوا، مجزا

بیائیم با بررسی آیات کتاب مقدس ببینیم آیا این نوع دعا و پرستش درست است یا خیر. در انجیل متی باب ۳ آیات ۱۶ و ۱۷ می‌خوانیم: «چون عیسی تعمید گرفت، بی‌درنگ از آب برآمد. همان دم آسمان گشوده شد و او روح خدا را دید که همچون کبوتری فرود آمد و بر وی قرار گرفت. سپس ندایی از آسمان در رسید که «این است پسر محبوبم که از او خشنودم.» در این آیات هر سه شخص تثلیث را در یک زمان و در یک مکان می‌بینیم که نقشهای مختلفی دارند. آنها نه از هم متفاوت، بلکه از هم متمایز هستند. چرا تاکید دارم که آنها متفاوت نیستند؟ چون آنها در ذات یک هستند و نمی‌توانند از هم متفاوت باشند. در فصول آینده به مبحث «در هم تیدگی» خواهیم رسید و می‌بینیم که بنا بر ذات تثلیث، هیچ تفاوتی در اشخاص وجود ندارد، بلکه آنها از هم متمایز می‌باشند. به همین دلیل بر کلمه تمایز تاکید می‌کنم و نه تفاوت.

هر کدام از این اشخاص، شخصیت مستقل خودشان را دارند. درباره پدر در انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۲۸ می‌خوانیم: «پدر، نام خود را جلال ده! آنگاه ندایی از آسمان در رسید که: جلال داده‌ام و باز جلال خواهم داد.» در اینجا پدر می‌گوید «من»، من جلال دادم و باز جلال خواهم داد. درباره پسر در انجیل یوحنا باب ۱۲ آیات ۴۶ می‌خوانیم: «من چون نوری به جهان آمده‌ام تا هر که به من ایمان آورد، در تاریکی نماند.» پسر نیز می‌گوید «من» در قسمت دیگری از انجیل یوحنا در باب ۱۷ آیات ۴ و ۵ می‌خوانیم: «من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم. پس اکنون ای پدر، تو نیز مرا در حضور خویش جلال ده، به همان جلالی که پیش از آغاز جهان نزد تو داشتم.» آنچه در این آیات مشخص است عیسی درباره پدر مستقل از خود صحبت می‌کند و او را خطاب می‌کند،

همچنین می‌گوید «من». اما درباره روح‌القدس در اعمال رسولان باب ۱۳ آیه ۲ می‌خوانیم: «هنگامی که ایشان در عبادت خداوند و روزه به سر می‌بردند، روح‌القدس گفت: برنابا و سوئس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را بدان فرا خوانده‌ام.» در اینجا روح‌القدس هم می‌گوید برای «من» جدا سازید.

هیچ‌کدام نگفتند «ما» هر شخص گفت «من». پس آیا آنها سه خدای متفاوت هستند؟ خیر، ابدأ، آنها در دانی، اراده، قدرت و ذات یک هستند. اما آنها عملکردهای خاص خودشان را دارند و مسئولیتهای خودشان را نسبت به هم ایفا می‌کنند. به عبارتی هر کدام شخصیت مستقل خود را دارد که هر کدام را از دیگری متمایز می‌کند. پدر، اراده کرد و جهان را آفرید، پسر جهان را از بار گناه نجات داد و روح‌القدس ایمانداران را هدایت می‌کند. البته در هر قسمت، دو شخص دیگر هم دخیل هستند که بعداً در فصول آینده به آن می‌پردازم.

در انجیل متی باب ۱۲ آیه ۳۱ و ۳۲ آیات مهمی هست که تمایز سه شخص تثلیث را نشان می‌دهد. در این آیات می‌خوانیم: «پس به شما می‌گویم، هر نوع گناه و کفری که انسان مرتکب شود، آمرزیده می‌شود، اما کفر به روح آمرزیده نخواهد شد. هر که سخنی بر ضد پسر انسان گوید، آمرزیده شود، اما هر که بر ضد روح‌القدس سخن گوید، نه در این عصر و نه در عصر آینده، آمرزیده نخواهد شد.» در اینجا عیسی اعلام می‌کند که هر گناه و هر خطا و هر کُفری بخشیده می‌شود. سوال اینجاست؛ به چه کسی می‌توان کفر گفت؟ بله خدا. انسان که نسبت به یک انسان دیگر نمی‌تواند کفر بگوید. اما عیسی اعلام می‌کند هر کفری به خدا و یا توهین و ناسزا به پسر می‌تواند بخشیده شود، اما کسی که بر علیه روح‌القدس صحبتی کند، هیچ‌گاه بخشیده

نمی‌شود. این سند کتاب مقدسی دیگری است از اینکه پدر، پسر و روح‌القدس سه شخص متمایز از هم هستند. کفرگویی بر علیه پدر و پسر بخشیده می‌شود، اما نسبت به روح‌القدس خیر.

هر سه شخص، سه عملکرد مختلف، اما یک فکر و یک اراده دارند، و در ذات و جوهر، یک هستند. اما چطور ممکن است یک ذات، اما سه شخص متمایز از هم که می‌توانند مستقل از هم عمل نمایند؟ گفتن این جملات ساده است. اما درکش برای ما انسانها دشوار، شاید هم غیر ممکن. اما چون ما نمی‌توانیم آن را با فکر و ذهن و تجربیات انسانی خود درک نماییم، دلیل بر عدم وجودش نیست. همانطور که خیلی چیزهای دیگر را نیز نمی‌توانیم درک کنیم. همانطور که درباره کائنات و بزرگی آن نمی‌توانیم درک کنیم.

آنچه که می‌خواهم به طور خلاصه به آن اشاره کنم و در فصول بعدی بیشتر توضیح خواهم داد عقاید اشتباه درباره سه شخص تثلیث است. اگر آنها را سه شخص متفاوت از هم بدانیم، انگار سه خدای مجزا از هم را می‌پرستیم. و این بدعت و سه خدایی است. پس آنها متفاوت نیستند، بلکه متمایز هستند. اگر آنها را یک شخص بدانیم که نقشهای مختلفی را بازی می‌کند، باز هم بدعت و انحراف است. درباره بدعتهای تثلیثی در چند فصل بعد صحبت خواهم کرد. اما حال که دانستیم این سه شخص، از هم متمایز هستند، می‌دانیم که نباید آنها را به جای همدیگر خطاب کنیم. هم اکنون می‌خواهم آن چند دعایی را که در اول این فصل گفتیم دوباره بررسی کنیم.

دعا: «پدرجان شکر که برای گناهان ما بر روی صلیب مُردی.»

توجه: پدر بر روی صلیب نمرد بلکه پسر مُرد. پدر همان پسر نیست.

دعا: «عیسی مسیح ممنونیم که ما را به فرزندى خودت قبول کردى.»

توجه: عیسی ما را به فرزندى قبول نکرده بلکه پدر قبول کرده است. عیسی فرزند ارشد و نخست زاده است از برادران و خواهران بسیار. اما ما به فرزندخواندگى پدر پذیرفته شده‌ایم.

دعا: «پدرجان ممنونیم از اینکه در قلبهای ما ساکنی.» و یا «عیسی مسیح ممنونیم که در قلبهای ما ساکن می‌شوی و ما را هدایت می‌کنی»

توجه: پدر و پسر در قلبهای ما ساکن نمی‌شوند، بلکه روح‌القدس ساکن می‌شود. پدر و پسر، روح‌القدس نیستند.

و الی آخر...

خواننده عزیز، با یاد گرفتن آموزه تثلیث، شکل دعای شما تغییر می‌کند. دیدگاه شما در خداشناسی به کلی دچار تغییر خواهد گردید. البته که همه این تغییرات مثبت هستند و باعث رشد شما در ایمان مسیحی خواهد شد.

## آقائیم، یا اشخاص تثلیث

همانطور که قبلاً گفتیم برای تعریف آموزه تثلیث واژه‌ها بسیار مهم هستند. یعنی استفاده از هر کلمه‌ای صحیح نیست. کلمات و واژه‌ها بار معنایی خاص خودشان را دارند. آنچه در این فصل می‌خواهم راجع به آن صحبت کنم کلمه «شخص» است. در فصول قبل کمی درباره این موضوع توضیح داده شد. عده‌ایی برای توضیح تثلیث می‌گویند: «خدا در ذات خودش سه شخصیت دارد.» عزیزان این اشتباه است، خدا سه شخصیت ندارد بلکه در ذات خود سه «شخص» یا اُنوم دارد.

برای تعریف آموزه تثلیث پیدا کردن آیاتی از کتاب مقدس که الوهیت اشخاص تثلیث را نشان دهد خیلی سخت نیست. اما توضیح آموزه تثلیث به سادگی پیدا کردن آیات نیست. خدا در ذات خودش سه وجود الهی دارد. اما وجود الهی یعنی چه؟ یعنی خدا در ذات خودش سه شخص دارد. خب سه شخص یعنی چه؟ آیا یعنی سه فرد مستقل دارد؟ پاسخ خیر است. اگر بگوئیم خدا در ذات خودش سه شخص به معنای سه فرد مستقل دارد وارد بدعت سه خدایی می‌شویم. پس بهتر است برای جلوگیری از هرگونه سردرگمی یا کج فهمی، از اول شروع کنیم تا موضوع روشن شود.

کلیسا دو تا سه قرن با این موضوع درگیر بود و زمانی که پدران کلیسا می‌خواستند آموزه تثلیث را توضیح دهند نیاز داشتند برای اشاره به این «وجود الهی» یک واژه داشته باشند. بنابراین آن تعداد از پدران کلیسا که در شرق امپراطوری روم بودند و به زبان یونانی می‌نوشتند، برای بیان این مفهوم از واژه «Hypostasis» که تلفظ فارسی آن می‌شود «هیپواستاسیس»



استفاده می‌کردند که به معنای «شخص» بود. اما در همان زمان، پدران کلیسا و معلمین لاتین زبان که در غرب امپراطوری روم بودند از واژه «Persona» استفاده می‌کردند. واژه «پرسونا» به معنی «نقش در نمایش» و یا «نقاب» است. در یونان باستان زمانی که می‌خواستند نمایشی را اجرا کنند بازیگرها از یک نقاب استفاده می‌کردند. به آن نقاب که بازیگرها به صورت خود می‌زدند «پرسونا» می‌گفتند. البته همزمان از واژه «Subsistentia» به معنی «همذات بودن» هم استفاده می‌کردند. در مورد کلمه «ذات» هم اشاره کنم، واژه‌ایی که در همان قرون اولیه، کلیسا برای توضیح کلمه «ذات» انتخاب کرد، «ousia» یا به تلفظ فارسی «اوسیا» بود.

اما برگردیم به واژه شخص، اینکه در غرب دو سه واژه، و در شرق هم یک واژه مترادف دیگر برای مفهوم «وجود الهی» بکار برده می‌شد، نشان از این دارد که هیچکدام مفهوم کامل و رسا را نداشتند. به همین دلیل گاهی معلمین به دنبال واژه‌های جایگزین که معنای بهتری را برساند بودند. کم‌کم در غرب واژه «پرسونا» بیشتر مورد استفاده قرار گرفت و تثبیت شد. معنی این واژه در فارسی می‌شود «شخص» یا «أقنوم». البته همانطور که گفتم در زبان لاتین این واژه به معنای نقش یا نقاب بود. اما نباید همین مفهوم «نقش» را در فارسی بکار ببریم. توجه داشته باشید که خدا در سه نقش بازی نمی‌کند. این اشخاص هر کدام نقشه‌های متفاوت یک شخص بازیگر نیستند. به این موضوع در قسمتهای بعدی که درباره بدعتهای تثلیثی صحبت می‌کنم خواهم پرداخت. اما فعلا مراقب باشید که «پرسونا» را به معنای نقش معنا نکنید.

در الهیات فارسی این واژه به «شخص» ترجمه شده است، اما شخص به مفهومی که در صحبت‌های روزمره به کار می‌بریم نیست. ما معمولا وقتی می‌گوییم شخص، به یاد یک فرد می‌افتیم. فردی که یک انسان مستقل است،

مثل من و شما. یک فرد مستقل از دیگر اعضای خانواده. اما در خداشناسی اینطور نیست. اینطور نیست که سه وجود الهی که شخص نامیده می‌شوند به صورت مستقل و جدا از هم وجود داشته باشند. در این صورت ما سه خدا خواهیم داشت، و واضح است که اینطور نیست.

اما اشخاص تثلیث در عین اینکه از هم متمایز هستند اما بی ارتباط از هم عمل نکرده و در یک اتحاد ذاتی با هم قرار دارند. آنها می‌توانند همدیگر را با ضمیر من، تو یا او خطاب کنند. یعنی از هم متمایز هستند. اما جدا از هم نیستند طوری که بتوانند بر علیه هم اقدامی کنند، یا بدون هماهنگی با دیگر اشخاص عمل نمایند. به عبارتی آنها در هم ساکن هستند.

پس سه شخص تثلیث، سه فرد مجزا از هم نیستند. یعنی شخص، به معنای فرد نیست. آنها در دیگری هستند. همانطور که در یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۱ می‌خوانیم: «تا همه یک باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای.» اما چطور آنها در عین حال که از هم متمایز هستند اما یک ذات واحد دارند و با هم فکر و اراده می‌کنند؟ پاسخ روشنی برایش وجود ندارد چون ما انسانها نمی‌توانیم این موضوع را درک نماییم. ما خیلی چیزهای دیگر را هم نمی‌توانیم درک کنیم. اما این به این معنی نیست که آنها وجود ندارند. کلام خدا نیز مطالبی را برایمان روشن می‌کند و ما به حقیقت آنها ایمان می‌آوریم، اما چگونگی کارکرد این حقایق را نمی‌توانیم درک کنیم.

ما واحد بودن، اما کثیر بودن خدا در اشخاص را با ایمان می‌پذیریم، نه به این دلیل که می‌توانیم به جزئیات آن پی ببریم، بلکه فقط با ایمان می‌پذیریم. ایمان داریم که هیچگاه نمی‌توانیم خالق خودمان را به تمامی درک

کنیم. پس به همان مقدار که خدا خودش را بر ما مکشوف کرده بسنده می‌کنیم و با ایمان می‌پذیریم که خدای ما خدای تثلیث است. خدایی که واحد و تقسیم ناپذیر است، اما در اشخاص کثیر می‌باشد.

## در هم تنیدگی<sup>۱</sup>

زمانی که می‌خواهیم آموزه تثلیث را تعریف کنیم، مفهوم دیگری به کار می‌رود که به آن اصطلاحاً «در هم تنیدگی» یا «سکونت در هم»<sup>۲</sup> می‌گویند. این اصطلاح در قرن ششم باب شد. این مفهوم به نحوه ارتباط سه شخص تثلیث می‌پردازد. در فصول قبل دیدیم که پدر خداست، پسر خداست، و روح القدس نیز خداست و هر سه شخص، شخصیت و عملکرد مستقل خود را دارند. اما در عین حال دیدیم که هر سه شخص، یک ذات<sup>۳</sup> و جوهر<sup>۴</sup> دارند.

حال بسیار مهم است که بدانیم با اینکه سه شخص از هم متمایز هستند و فردیت آنها در ارتباط با هم حفظ می‌شود، اما هر کدام از اشخاص در حیات و وجود دو شخص دیگر شریک هستند. به عبارتی هر کدام هویت مخصوص خودشان را دارند، اما در دو شخص دیگر نیز نفوذ و حضور دارند. بهتر است برای روشن‌تر شدن موضوع انجیل یوحنا باب ۱۴ آیات ۱۰ و ۱۱ را مطالعه کنیم: «*یا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می‌رساند. این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است؛ وگرنه به سبب آن کارها این را باور کنید.*»

<sup>۱</sup> preichoreisis

<sup>۲</sup> دکتر مهرداد فاتحی این مفهوم را در کتاب تثلیث صفحه ۱۴۱ «سکونت در هم» می‌نامد.

<sup>۳</sup> ousia

<sup>۴</sup> substantia

مفهوم «در هم تنیدگی» می‌گوید که هر یک از اشخاص تثلیث در هم حضور متقابل دارند. در تمامی عملکردهای ظاهری هر کدام از اشخاص تثلیث، آن دو شخص دیگر نیز دخالت دارند. به عنوان مثال: وقتی می‌گوییم کار خلقت جزو عملکردهای شخص اول یعنی پدر بوده، پسر و روح‌القدس نیز در آن شریک هستند. در پیدایش باب ۱ آیات ۱ تا ۳ می‌خوانیم: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید. زمین بی‌شکل و خالی بود، و تاریکی بر روی ژرفا؛ و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. خدا گفت: روشنایی باشد، و روشنایی شد.» این آیه نشان می‌دهد که هر سه در کار خلقت دخیل بودند و نباید خلقت جهان هستی را فقط کار پدر بدانیم. در این آیات خدا؛ پدر است. روح خدا؛ روح‌القدس است، و گفت؛ کلام خدا یعنی عیسی مسیح است.

اما توجه کنید نباید این اشخاص را یکی بدانیم و نیز نباید از هم مُنفک و جدا کنیم. پس در وهله اول ما خلقت را عملکرد خاص پدر می‌دانیم، اما مفهوم «در هم تنیدگی» به ما می‌گوید که دو شخص دیگر هم در این کار نقش داشتند. وقتی به کار نجات می‌رسیم هم همین‌طور است. پسر جسم انسانی می‌گیرد و بر زمین می‌آید و کار نجات انسانها را انجام می‌دهد، اما دو شخص دیگر هم حضور دارند. پس در وهله اول قربانی شدن و فدیة، عملکرد خاص پسر است، در عین حال دو شخص دیگر نیز حضور دارند. پس وقتی روح‌القدس در قلب ایمانداران ساکن می‌شود، این عملکرد خاص روح‌القدس است و نمی‌توانیم بگوئیم پدر یا پسر در قلب ایمانداران ساکن شده‌اند. اما در مفهوم «در هم تنیدگی» پدر و پسر نیز در روح‌القدس حضور دارند.

سه شخص تثلیث در همه چیز سهیم بوده، و در یگانگی خاص خود هستند. آنها از درون با هم ارتباط داشته و مرتبط هستند. اما توجه داشته باشید که این سهیم بودن و یگانگی و ارتباط درونی، باعث نمی‌شود که آنها در درون

هم حل شوند و هویت شخصی آنها از بین برود. آنها سه شخص متمایز از هم هستند و از ازل همینطور بوده و تا ابد هم همینطور خواهد بود. پدر در عین حال که در پسر و روح القدس سکونت دارد، اما پدر باقی می‌ماند. پسر با اینکه در پدر و روح القدس سکونت دارد، تا ابد پسر باقی می‌ماند. روح القدس با اینکه در پدر و پسر سکونت دارد، تا ابد روح القدس باقی می‌ماند. آنها متمایز از هم باقی می‌مانند، و به این شکل به هم هویت می‌دهند.

### اما چطور به هم هویت می‌دهند؟

با اینکه پدر پسر نیست، اما پدر بودنش به رابطه پسر با او وابسته است. پدر زمانی می‌تواند پدر باشد که فرزندی (پسر) داشته باشد. پسر با اینکه پدر نیست، اما زمانی پسر محسوب می‌شود که پدر وجود داشته باشد. پس پسر بودنش، به رابطه با پدر وابسته است. پدر بدون وجود پسر، پدر نیست، و پسر بدون وجود پدر، پسر نیست.

### مفهوم «در هم تنیدگی» چه کاربردی دارد؟

اول و مهمترین موضوع برای دانستن این مفهوم این است که به ما یاد می‌دهد که هر کدام از اشخاص تثلیث سی درصد خدا، یا ثلثی از یک خدا نیستند. پس همانطور که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد، تمامی پُری الوهیت در هر کدام از اشخاص ساکن است. هر کدام به تنهایی خدای کامل هستند. دلپش هم این است که در هر شخص، دو شخص دیگر نیز حضور دارند.

دوم اینکه این مفهوم به ما یاد می‌دهد که خدا بسیط است، یا تقسیم ناپذیر می‌باشد. درباره بسیط بودن خدا در فصل نهم صحبت کردم. با اینکه در ذات خدا سه شخص حضور دارند اما ذات خدا تقسیم ناپذیر است. چون در هر شخص، دو شخص دیگر هم حضور دارند. پس نمی‌شود ذات خدا را به سه بخش تقسیم کرد و هر بخش را به یک شخص اختصاص داد. چرا؟ چون در هر بخش دو شخص دیگر هم حضور دارند. مفهوم «در هم تنیدگی» این را به ما تعلیم می‌دهد.

سوم اینکه از این مفهوم ما تعلیم می‌گیریم که هر عمل خدا را که بخواهیم نام ببریم هر سه شخص تثلیث در آن حضور دارند و در اتحاد با هم عمل می‌کنند. همینطور در هر عملکرد خاص یک شخص، دو شخص دیگر نیز حضور دارند. به عنوان نمونه، عمل پسر، که فقط خاص اوست، در عین حال به نوعی عمل پدر و روح القدس که در او ساکن هستند نیز هست.

خلاصه: مفهوم «در هم تنیدگی» می‌گوید که سه شخص تثلیث با هم رابطه بسیار نزدیک و ازلی و ابدی دارند و به حیات و هویت همدیگر شکل می‌دهند. هر شخص در دو شخص دیگر سکونت و حضور دارد. آنها را باید از هم متمایز بدانیم و از روی عملکردهای آنها، هر شخص را تشخیص دهیم، اما نمی‌توانیم آنها را از هم جدا کنیم، چون خدا تقسیم ناپذیر است.

## پسر مولود<sup>۱</sup> ازلی

در فصول قبل درباره اینکه پسر خداست مطالبی را با هم بررسی کردیم. ما دیدیم که عیسی پسر ازلی خداست. اما این پسر خدا بودن، به چه معنا است؟ آیا به معنی نسل داشتن پدر است؟ یا به معنی اینکه پسر، از پدر زاده شده؟ یا پسر توسط پدر خلق شده؟

در کتاب مقدس کلمه پسر، با مفاهیم متفاوتی به کار رفته است. مثلاً در عهد عتیق می‌خوانیم «پسران اسرائیل»<sup>۲</sup> در اینجا پسر به معنی تحت اللفظی یعنی نسل اسرائیل است. اما در جاهای دیگری می‌خوانیم که شهروندان صَهیون، «پسران صَهیون»<sup>۳</sup> نامیده شده‌اند. شاگردان و پیروان انبیا «پسران انبیاء»<sup>۴</sup> نامیده شده‌اند. مردم خشن و بی نزاکت «پسران بلیعال»<sup>۵</sup> نامیده شده‌اند. فرشتگان هم «پسران خدا»<sup>۶</sup> نامیده شده‌اند. این موارد اخیر معنی «زاده شدن» را ندارند. یعنی استعاره‌ایی به کار رفته‌اند. اما وقتی در کتاب مقدس به اصطلاح «پسر خدا» می‌رسیم. کلمه پسر، نه به شکل استعاره و نه به معنی «زاده شدن» بکار رفته است. بلکه در اینجا به معنی و مفهوم دیگری برمی‌خوریم.

<sup>۱</sup> Begotten

<sup>۲</sup> خروج باب ۱ آیه ۱

<sup>۳</sup> یوئیل باب ۲ آیه ۲۳

<sup>۴</sup> اول پادشاهان باب ۲۰ آیه ۳۵

<sup>۵</sup> تثنیه ۱۳ آیه ۱۳

<sup>۶</sup> ایوب باب ۲ آیه ۱



پدر و پسر هر دو کلماتی هستند که ما در زندگی روزمره از آنها استفاده می‌کنیم و با مفاهیم آنها آشنایی داریم. اما وقتی این کلمات را برای شخص اول و دوم تثلیث به کار می‌بریم، فقط برای این است که بتوانیم رابطه این دو شخص را تا حدودی درک کنیم. اما معنی پسر و پدر بودن آنها دقیقا به همان معنایی نیست که در زندگی انسانی بکار می‌بریم. چون ذهن ما قادر نیست که موضوع رابطه شخص اول و دوم تثلیث را آنطور که در واقع هست را درک کند. به این دلیل که از آن تجربه‌ایی نداریم، بنابراین از موارد مشابه کمک می‌گیریم تا بتوانیم کمی مسئله را قابل درک نماییم. البته ناگفته نماند که استفاده از این مورد مشابه انسانی، خلاقیت ما نبوده و خدا خودش را در کتاب مقدس اینطور معرفی کرده تا ما بتوانیم درک کنیم.

شخص اول تثلیث «پدر» نامیده شده تا رابطه ازلی او با پسر مشخص شود. شخص دوم تثلیث هم «پسر» نامیده شده تا بتوانیم رابطه ازلی او با شخص اول را تشخیص دهیم. هویت پسر، از پدر است. اما هویت و هستی پدر، از پسر نیست. اما این به این معنا نیست که پسر از پدر کمتر یا کوچکتر است، یا در درجه دوم اهمیت قرار دارد. خیر هر دو برابر، همذات و ازلی هستند. اما پسر، هویت خود را از پدر می‌گیرد.

## اما چطور؟

پسر، مولود<sup>۷</sup> ازلی پدر است. توجه کنید، نه مخلوق ازلی پدر. اگر بگوئیم مخلوق، پسر نمی‌تواند خدا باشد و آیات بسیار زیادی از کتاب مقدس را

نقض کرده‌ایم. ما در فصول قبل دیدیم که پسر خداست، خدا که نمی‌تواند زمان آغازی داشته باشد. در فصول قبلی درباره ازلی و ابدی بودن خدا نیز صحبت کردیم. پس اگر پسر خداست، در نتیجه ازلی هم است. و این را آیات کتاب مقدس به ما می‌گویند که قبلاً بعضی از آنها را بررسی کردیم.

حال برای خدا (و پسر) نمی‌توانیم از فعل «خلق شدن» استفاده کنیم. خدا را نمی‌شود خلق کرد! پس واژه درست این است؛ پسر مولود ازلی پدر است. در مزمور ۲ آیه ۷ می‌خوانیم: «*و حال، من حکم را باز می‌گویم، خداوند مرا گفته است: تو پسر من هستی؛ امروز من تو را مولود ساخته‌ام.*» همانطور که در این آیه می‌خوانیم پسر از پدر مولود شده و نه خلق شده است. در اعتقادنامه آتاناسیوس<sup>۸</sup> که از پدران کلیسا است می‌خوانیم: «پسر، نه مصنوع، نه مخلوق، بلکه مولود ازلی پدر است.» می‌خواهم برای آنچه آتاناسیوس می‌گوید یک سند کتاب مقدسی هم ارائه کنم. در میکاه باب ۵ آیه ۲ می‌خوانیم: «*ما تو، ای بیت‌لحم افراته، گرچه در میان طوایف یهودا کوچکی، از تو کسی برای من بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل فرمانروایی خواهد کرد؛ طلوع او از قدیم و از ایام ازل بوده است.*» در این آیه می‌بینیم که کسی که در بیت‌لحم به دنیا می‌آید را ازلی معرفی می‌کند. چه کسی در بیت لحم به دنیا آمد؟ بله، عیسی مسیح. شخص اول تثلیث یعنی پدر، در زمانی پسر را نساخت تا او هم خدا باشد. پسر از ازل وجود داشت و خدا بود.

## پس قضیه مولود شدن چیست؟

شاید برای شما سوال پیش بیاید که مگر مولود شدن به معنای زاده شدن نیست؟ خیر، در این کتاب و توضیح مفهوم تثلیث بارها به مفاهیمی برخورد کردیم که برای آن واژه‌ایی دقیق برای درک انسانی نداشتیم. به همین دلیل بهترین و نزدیک‌ترین واژه را انتخاب می‌کردیم. در اینجا هم «مولود شدن» به معنای زاده شدن یا ساختن یا خلق کردن نیست.

در رابطه درونی تثلیث، چیزی مثل فکر کردن و گفتن اتفاق می‌افتد. توجه کنید! باز چیزی شبیه، و نه دقیقاً. به عنوان مثال، من وجود دارم. من در درونم و در ذهنم به چیزی فکر می‌کنم و بعد درباره آن صحبت می‌کنم. آیا ذهن من بعد از من شکل گرفته؟ خیر، از اول با من بوده است. کلمه من چه؟ آیا بعداً آمده؟ خیر، آن هم همان ذهن من است که تجلی پیدا کرده. پس کلمه از اول در ذهن من بوده و با من بوده و بعد من صحبت کردم و کلمه آشکار شد. حالا این مثال ناقص انسانی را زدم تا شاید بتواند به روشن شدن موضوع کمک کند.

پدر هم، پسر را خلق نکرده، پسر از ازل با پدر بوده، و در ازل از پدر مولود شده است. برای درک بهتر این موضوع، به انجیل یوحنا باب ۱ آیات ۱ و ۲ مراجعه می‌کنیم. «در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود؛ همان در آغاز با خدا بود.» در این آیات می‌بینید که درباره پسر صحبت می‌کند. توجه کنید؛ تعریف «کلمه خدا» بدون پدر امکان‌پذیر نیست. پسر، هویت خودش را از پدر می‌گیرد و مولود ازلی او است. پسر تجلی پدر است. اما پدر تجلی پسر نیست. پدر، از ازل عامل هستی و وجود پسر است. هیچ زمانی

---

نبوده که پسر، پسر نباشد. حتی نزدیک ازل هم نبوده، بلکه از ازل بوده است. پسر، در ازل توسط پدر مولود شده است.

## تعریف آموزه تثلیث

شما خواننده عزیز برای رسیدن به تعریف آموزه تثلیث<sup>۱</sup> مطالب زیادی را در این کتاب دنبال کردید و آیاتی از کتاب مقدس را با هم بررسی کردیم. تعدادی از واژه‌ها را توضیح دادم تا بتوانیم زمانی که آموزه تثلیث را تعریف می‌کنیم، معنی واژه‌ها را بدانید و برایتان روشن باشد. ما دیدیم که خدا روح است، پس خدا جسم نیست. خدا عظیم است، یعنی فرای تصور ما بوده و همینطور خارج از ذهن ما است. خدا از هر گناه و آلودگی و ضعفی بری است، خدا قدوس است. خدا در همه چیز نهایت آن است، آنقدر نهایت که خارج از درک ما است، خدا بی‌مانند و بی‌همتا است. به عبارتی، خدا برای انسان، به تمامی غیرقابل درک است. فقط همانقدر می‌توانیم درک کنیم که خودش را برای انسان مکاشفه کرده است. خدا فرای خلقتش است، یا خدا فراباشنده است. در عین حال خدا فروباشنده هم هست، او در خلقتش ورود می‌کند. خدا غیر قابل تقسیم و غیر مرکب است. خدا برای وجود داشتن به چیزی نیاز ندارد، خدا قائم به ذات است. خدا از ازل بوده و تا ابد هم هست. تاریخی برای شروع و تاریخی برای اتمامش وجود ندارد. خدا یکی و یگانه و واحد است. اما این خدای واحد، در ذات خودش بیش از یک شخص دارد. پدر خداست، پسر خداست، و روح القدس هم خداست. آنها سه خدای مجزا و متفاوت نیستند که با هم متحد شده‌اند، بلکه هر سه شخص، وجود یک خدا هستند. همچنین آنها

قسمتی از یک خدا را تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر سه، به یک اندازه خدا هستند. آنها در شخص کثیر، اما در جوهر و ذات یک هستند.

در متن بالا سرتیتر بعضی از قسمتهایی که در فصول قبل بررسی شد را مرور کردیم. قصد من از اینکار این بود که ببینید جزئیات این مفاهیم چقدر مهم هستند و در عین حال زمانی که کنار هم پیچیده می‌شوند چطور گسترده و چالش برانگیز به نظر می‌آیند. این مشکل شما، یا امروز ما نیست، در اوایل تاریخ مسیحیت هم هر کسی تعریفی از مفاهیم مسیحی از جمله همان‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد ارائه می‌داد. گاهی بخاطر عدم انسجام این تعالیم، شنوندگان گمراه می‌شدند. هر کسی یک قسمت را متوجه می‌شد و ممکن بود دیگر قسمتها را متوجه نشود و در نهایت برداشت خودش را داشته باشد. به همین دلیل نهایتاً تعدادی به انحراف افتادند. پس برای تعریف این حقایق مهم کتاب مقدسی، نیاز بود یک واژه وجود داشته باشد تا این مفاهیم و معانی را یکجا برساند.

شخصی به نام تئوفیلوس<sup>۲</sup> اهل انطاکیه<sup>۳</sup> در سال ۱۸۰ میلادی از کلمه «تریاس» (Trias) استفاده کرد. ولی کمی بعد، یکی دیگر از الهیدانان به نام «ترتولیان»<sup>۴</sup> از اهالی شهر کارتاژ<sup>۵</sup> در مصر که در سال ۲۲۰ میلادی از دنیا رفت، از کلمه «ترینیتی» (Trinity) استفاده کرد. بعد از سال ۲۲۰ میلادی

<sup>۲</sup> Theophilus وفات احتمالاً ۱۸۵ میلادی

<sup>۳</sup> Antakya

<sup>۴</sup> Tertullian ۱۵۵ تا ۲۲۰ میلادی

<sup>۵</sup> Carthage

کم‌کم این واژه جدید و لاتین «ترینیتی» بیشتر مورد پسند الهیدانان قرار گرفت و همه از این واژه استفاده کردند.

واژه «تریاس» (Trias) و «ترینیتی» (Trinity) هر دو یک معنی را می‌دهند. این کلمات در زبان فارسی به «تثلیث» ترجمه شده‌اند. پس کلمه تثلیث، در واقع حاوی یک سری مفاهیم کتاب مقدسی است که به چند نمونه‌اش در اول فصل اشاره کردم. همانطور که قبلاً هم اشاره کردم خود کلمه تثلیث را نمی‌توانید در کتاب مقدس پیدا کنید. همانطور که دیدید آموزه تثلیث در برگزیده مفاهیم زیادی است.

### آموزه تثلیث را چطور خلاصه و منسجم تعریف کنیم؟

بعضی وقتها بعضی از معلمین مسیحی برای توضیح تثلیث می‌گویند: خدا سه در یک، و یک در سه است! و مخالفین مسیحیت هم می‌گویند این تناقض است. اگر تثلیث اینطور تعریف شود، من هم با مخالفین موافقم که می‌گویند این تناقض است. چطور سه می‌تواند یک، و یک می‌تواند سه باشد؟ اما واقعاً توضیح تثلیث این است؟ آیا واقعاً الهیدانان مسیحی تثلیث را اینطور تعریف کرده‌اند؟ خیر، متأسفانه این توضیح اشتباهی از تثلیث است که عده‌ایی که خود نیز آموزه تثلیث را به درستی درک نکرده‌اند شروع به تدریس آن می‌کنند. ما مسیحیان نمی‌گوییم سه در یک و یک در سه. بلکه می‌گوییم: «خدا به لحاظ ذات واحد، و به لحاظ شخص، کثیر است.» یا به عبارت دیگر: «خدا به لحاظ ذات یک، و به لحاظ شخص، سه است.» و این است که تناقض نیست، چون از دو منظر مختلف به موضوع نگاه می‌کنیم. این دو واقع

دو توضیح است و نباید با هم تلفیق شود. پس تعریف سه در یک و یک در سه، تعریف درستی نیست.

اما طبیعی است که وقتی بخواهید مطالبی که تا اینجا آموختید را جمع بندی کنید و فرضاً برای شخصی که از شما درباره تثلیث سوال کرده توضیح دهید به این سادگی‌ها نیست. چون مطالب بسیار زیاد است. پس نیاز به یک تعریف کوتاه‌تر اما خلاصه شده از مفاهیمی که تاکنون آموخته‌اید دارید. پس بیائید تعریف کوتاه و منسجم تثلیث را با هم بررسی کنیم.

## تعریف تثلیث:

«خدا واحد است و جز او خدایی نیست.

در وجود خدای واحد، سه شخص یا اُنوم وجود دارد، که هر سه، همذات و برابر بوده و اُلوهیت دارند، یعنی پدر، پسر و روح‌القدس.

این سه اُنوم، از یکدیگر متمایز هستند و به واسطه ویژگی‌های شخصی‌شان از یکدیگر تشخیص داده می‌شوند.

هر کدام از این سه اُنوم، از کل ذات یا جوهر الهی برخوردار هستند.

این سه، با هم رابطه‌ایی شخصی و ازلی ابدی دارند، اما هیچکدام تابع دیگری نیستند.

در اُلوهیت آنها ترتیبی وجود دارد، ولی نه به معنای رتبه و برتری. به ترتیب موجودیت، اول پدر، و بعد پسر و بعد روح‌القدس قرار دارد.



مولود کردن، عملی است خاص پدر، و تنها در مورد پسر می‌توان از «مولود شدن» سخن گفت.

صادر شدن، تنها در مورد روح‌القدس صدق می‌کند.

و روح‌القدس، توسط پدر و پسر صادر می‌شود.»

## مناقشه فیلیوکه<sup>۱</sup>

در تعریف تثلیث که در فصل قبل بررسی کردیم، بندی وجود دارد که می‌گوید: «صادر شدن، تنها در مورد روح‌القدس صدق می‌کند و روح‌القدس، توسط پدر و پسر صادر می‌شود.» امروزه ما این قسمت را جزء تعریف تثلیث دانسته و قبول می‌کنیم. اما برای قبول الوهیت روح‌القدس و صدور آن از پدر، یا از پدر و پسر، مناقشاتی در طول تاریخ کلیسا صورت گرفته است. می‌خواهم برای درک بهتر موضوع، از اول شروع کنم.

در اوایل تاریخ مسیحیت کلیساها از اعتقادنامه‌ای استفاده می‌کردند که به رسولان مسیح منتسب بود<sup>۲</sup> و دوازده بند داشت، نام این اعتقادنامه «اعتقادنامه رسولان»<sup>۳</sup> بود.

### در اعتقادنامه رسولان می‌خوانیم:

«من ایمان دارم به خدای پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین،

و به پسر یگانه او، خداوند ما عیسی مسیح.

<sup>۱</sup> Filioque در زبان لاتین به معنای «و از پسر» می‌باشد.  
<sup>۲</sup> البته این اعتقادنامه واقعا توسط رسولان مسیح نوشته نشده و فقط به این نام مشهور است.

<sup>۳</sup> Apostles' Creed

ایمان دارم به این که او به واسطه روح‌القدس در رَجَم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد.

او در حکومت پَنطیوس پیلایس رنج کشید و مصلوب شده، مُرد و مدفون گردید

و به عالم مُردگان نزول فرمود و در روز سوم از مُردگان برخاست

و به آسمان صعود نموده، به دست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است.

و از آن جا برای داوری زندگان و مردگان باز خواهد گشت.

من ایمان دارم به روح‌القدس،

و به کلیسای مقدس جامع و به شراکت مقدسین

و به آمرزش گناهان

و به رستخیز بدن‌ها

و به حیات جاودان.»

در این اعتقادنامه در بند هشت درباره روح‌القدس فقط نوشته شده

است: «من ایمان دارم به روح‌القدس» ولی توضیح بیشتری نداده است که

روح‌القدس چه کسی، یا چه چیزی است. در سال ۳۲۵ شورای در شهر نیقیه<sup>۴</sup>

در ترکیه امروزی برگزار شد تا به مناقشه مسیح‌شناسی که توسط شخصی به

نام آریوس<sup>۵</sup> به وجود آمده بود رسیدگی کند. این شورا اولین شورای جهانی

---

<sup>۴</sup> Nicaea

<sup>۵</sup> Arius ۲۵۰-۳۳۶ میلادی

مسیحیت بود. در انتهای این شورا اعتقادنامه‌ای صادر شد که مورد قبول همه کلیساهای آن زمان قرار گرفت. البته بیشترین بحث شورا پیرامون ذات پسر بود. در این اعتقادنامه نیز به مانند همان اعتقادنامه رسولان به روح‌القدس اشاره‌ای کوتاه شد.

### در اعتقادنامه نیکیه<sup>۶</sup> می‌خوانیم:

«ما به خدایی یگانه ایمان داریم، به خدای قادر مطلق، آفریننده همه چیزهای دیدنی و نادیدنی؛ و به یک خداوندگار، عیسی مسیح، پسر خدا، به وجود آمده از ذات پدر. او، خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، به وجود آمده و نه آفریده شده، همذات<sup>۷</sup> با پدر است. به واسطه او همه موجودات آفریده شدند. همه موجوداتی که روی زمین و در آسمانند. او به خاطر ما انسانها و برای نجات و رستگاری ما از آسمان فرود آمد، جسم گردید، و انسان شد. او رنج کشید و روز سوم برخاست و به آسمانها صعود کرد. او برای داوری زندگان و مردگان مجدداً باز خواهد گشت. و نیز به روح‌القدس ایمان داریم.»<sup>۸</sup>

بعد از شورای نیکیه<sup>۹</sup> بحثی که درباره ذات پسر درگرفته بود تا حدودی به نتیجه رسید. اما هویت روح‌القدس در این اعتقادنامه نیز روشن نبود.

<sup>۶</sup> Nicene Creed

<sup>۷</sup> Homoousios

<sup>۸</sup> تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، انتشارات فرزانه، ص ۴۸

<sup>۹</sup> First Council of Nicaea

همانطور که در انتهای اعتقادنامه خواندیم فقط نوشته شده بود: «به روح القدس ایمان داریم» اما هویت روح القدس همچنان نامشخص بود.

در قرن چهارم شخصی به نام ماکدونیوس<sup>۱۰</sup>، تعلیم می‌داد که روح القدس مخلوق خداست. او می‌گفت روح القدس یک فرشته است که از طرف خدا می‌آید و دارای الهییت نیست. ماکدونیوس احتمالاً در سال ۳۶۴ در قسطنطنیه از دنیا رفت،<sup>۱۱</sup> اما تعالیم او همچنان منتشر می‌شد. در سال ۳۸۱ میلادی در شهر قسطنطنیه<sup>۱۲</sup> شورای اسقفان دیگری برگزار شد تا به بعضی از تعالیم مورد مناقشه پردازد و کلیسا موضع خود را نسبت به آنها روشن کند. در انتهای این شورا نیز اعتقادنامه‌ایی صادر شد. این اعتقادنامه در واقع بسط پیدا کرده همان اعتقادنامه نیقیه بود. امروزه هم بیشتر به نام «اعتقادنامه نیقیه» معروف است. اما نام صحیح آن «اعتقادنامه نیقیه/قسطنطنیه» است.

### در اعتقادنامه نیقیه/قسطنطنیه<sup>۱۳</sup> می‌خوانیم:

«ما ایمان داریم به یک خدا، پدر قادر مطلق، خالق آسمانها و زمین و همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و نیز ایمان داریم به یک خداوند عیسی مسیح، پسر یگانه خدا، به وجود آمده از پدر پیش از خلقت جهان، نور از نور، خدای

<sup>۱۰</sup> Macedonius

<sup>۱۱</sup> متأسفانه تاریخ دقیق فوت و حتی تاریخ تولد ماکدونیوس مشخص نیست و اطلاعات محدودی از زندگی او در دسترس است.

<sup>۱۲</sup> استانبول امروزی

<sup>۱۳</sup> Nicene-Constantinopolitan Creed

حقیقی از خدای حقیقی، به وجود آمده و نه خلق شده، همذات<sup>۱۴</sup> با پدر. توسط او همه موجودات خلق شدند. به خاطر ما انسانها و برای نجات ما، وی از آسمان نزول کرد و از روح القدس و مریم باکره<sup>۱۵</sup> جسم گردید و انسان شد. در دوران حکمرانی پنطیوس پیلاطس به خاطر ما مصلوب شد، رنج کشید و دفن شد. در روز سوم، بر حسب کتب مقدس، از مردگان قیام کرد و به آسمانها صعود نمود. وی بر دست راست پدر نشسته است و مجدداً با جلال ظهور خواهد کرد تا زندگان و مردگان را داوری کند. ملکوت او را اتمهایی نیست. و ایمان داریم به روح القدس، خداوند و حیات بخش صادر شده از پدر، در کنار پدر و پسر او باید پرستیده و تجلیل شود. او توسط انبیاء سخن گفته است، و ایمان داریم به یک کلیسای کاتولیک<sup>۱۶</sup> که کلیسای رسولان است. برای آموزش گناهان به یک تعمیم معترفیم. ما منتظر قیام مردگان و حیاتی که در جهان آینده خواهد آمد هستیم. آمین»

همانطور که می‌بینید باز هم در این اعتقادنامه به روشنی از الوهیت روح القدس صحبتی نشده و واضحاً گفته نشده است که روح القدس خداست. اما گفته شده که «خداوند حیات بخش» که می‌تواند اشاره به الوهیت روح القدس باشد. دلیل اینکه در این اعتقادنامه‌ها درباره الوهیت روح القدس مطلبی به وضوح گفته نشده، شک و تردیدی بود که هنوز وجود داشت. بعضی از آباء<sup>۱۷</sup> کلیسا هنوز مطمئن نبودند که روح القدس در الوهیت با پدر و پسر شریک است یا نه. همین موضوع نشان دهنده این است که اعتقادنامه‌ها بدون

<sup>۱۴</sup> Homoousios

<sup>۱۵</sup> Mary the Viragin

<sup>۱۶</sup> کاتولیک به معنای جامع. در اینجا منظور کلیسای کاتولیک رومی نیست.

<sup>۱۷</sup> پدران کلیسا

تحقیق و بدون اطمینان صادر نمی‌شدند. اُسقفان حاضر در شوراها تا از چیزی مطمئن نبودند مطلبی نمی‌نوشتند و به عنوان چارچوب ایمان مسیحی منتشر نمی‌کردند.

در هر حال، در شورای قسطنطنیه اول در سال ۳۸۱ سی شش نفر از اُسقفانی حضور داشتند که طرفدار تعالیم ماکدونیوس بودند. در آن زمان خود ماکدونیوس زنده نبود. آن اُسقفان به همین بندهایی که درباره روح‌القدس بود اعتراض کردند و شورا را به نشانه اعتراض ترک نمودند. آنها معتقد بودند که پدر و پسر خدا هستند، اما روح‌القدس فرشته مخلوق خداست. اما در نهایت این اعتقادنامه نیز مانند اعتقادنامه نیقیه در همه کلیساهای امپراطوری پذیرفته شد. در این اعتقادنامه فقط به صدور روح‌القدس از طرف پدر اشاره شده بود.<sup>۱۸</sup> در آن زمان امپراطوری روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌شد. به همان نسبت کلیساهای هم شرقی و غربی شده بودند. اما تمامی کلیساهای شرق و غرب متفقاً این اعتقادنامه را قبول کردند.

در قرن پنجم یکی از الهیدانان کلیسای غرب به نام اَگوستین<sup>۱۹</sup> تعلیم می‌داد که روح‌القدس نمی‌تواند فقط از پدر صادر شود، چون در کتاب مقدس نوشته شده که روح‌القدس روح پدر و پسر است. او در کتابی با عنوان «در باب تثلیث» می‌نویسد:

«نمی‌توان گفت روح‌القدس علاوه بر پدر از پسر نیز صادر نمی‌گردد. زیرا نه این است که می‌خوانیم روح‌القدس هم روح پدر است و هم روح پسر... (در

<sup>۱۸</sup> و ایمان داریم به روح‌القدس، خداوند و حیات بخش صادر شده از پدر

<sup>۱۹</sup> Aurelius Augustine ۳۵۴ تا ۴۳۰ میلادی

اینجا آگوستین انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۲ را نقل می‌کند.<sup>۲۰</sup> روح‌القدس نه تنها از پدر، بلکه از پسر نیز صادر می‌گردد.<sup>۲۱</sup>

کلیسای غرب که بسیاری از تعالیم آگوستین را پذیرفته بود، بر اساس دیدگاه او و آیاتی چون انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۷ در سال ۵۸۹ شورای در شهر تولدو<sup>۲۲</sup> در کشور اسپانیا فقط با حضور اُسقفان غرب تشکیل داد و دو کلمه به «اعتقادنامه نیقیه/قسطنطنیه» اضافه کرد. آنها فقط بند روح‌القدس را اینطور تغییر دادند:

«و ایمان داریم به روح‌القدس، خداوند و حیات بخش صادر شده از پدر و پسر، در کنار پدر و پسر او باید پرستیده و تجلیل شود. او توسط انبیاء سخن گفته است.» قبلاً در اعتقادنامه ذکر شده بود که «صادر شده از پدر» اما کلیسای غرب به این نتیجه رسید که باید آن را به «**صادر شده از پدر و پسر**» تغییر دهد.

الهی‌دانان کلیسای شرق شدیداً به این موضوع اعتراض کردند. آنها به رهبران کلیسای غرب گفتند شما نباید اعتقادنامه‌ای که همه کلیساها قبول داشتند را یک طرفه تغییر می‌دادید. بنابراین ما این قسمت را قبول نخواهیم کرد. البته فقط ناراحتی آنها از اینکه مشورتی صورت نگرفته نبود، بلکه برای آن دلایل الهیاتی نیز آوردند. امکان اینکه در این کتاب بخوایم دلایل الهیاتی

<sup>۲۰</sup> چون این را گفت، دمید و فرمود: «روح‌القدس را بیابید»

<sup>۲۱</sup> الستر مک گراث، درآمدی بر الهیات مسیحی، انتشارات روشن، ص ۳۴۵



و کتاب مقدسی کلیسای شرق و غرب را با هم مقایسه کنم ندارم و آن فرصتی دیگر می‌طلبد. اما کلیسای غرب همچنان سر موضع خود ماند و عقب‌نشینی نکرد و گفت؛ «روح‌القدس از پدر و از پسر» صادر می‌گردد. این مناقشه به نام «فیلیوکه» مشهور شد. فیلیوکه به زبان لاتین یعنی «از پسر». هنوز بعد از گذشت پانزده قرن کلیسای اُرتدکس یونانی این بند و این تعلیم را قبول نکرده و می‌گوید روح‌القدس فقط از پدر صادر می‌گردد. کلیساهای غیرکالسدونی نیز این بند را قبول ندارند. اما کاتولیکها و پروتستانها (که در قرن شانزدهم از کاتولیکها جدا شده‌اند) معتقدند که روح‌القدس «از پدر و از پسر» صادر می‌شود.

## مبحث تثلیث وجودی و تثلیث کارکردی

حال که با تعریف تثلیث آشنا شدیم، جا دارد با دو مبحث «تثلیث وجودی» و «تثلیث کارکردی» هم به صورت خلاصه آشنا شوید.

### تثلیث وجودی

«تثلیث وجودی» یا «تثلیث ذاتی»، نظم و ترتیب خاص در درون الوهیت را توضیح می‌دهد. این مبحث می‌گوید که در ترتیب تثلیث؛ اول پدر است، بعد پسر و بعد روح‌القدس. اما این به این معنا نیست که یکی قبل‌تر از دیگری وجود داشته یا یکی از دیگری بالاتر است. خیر، چون هر سه شخص خدا بوده، ازلی هستند، و نیز با هم مساوی و برابر می‌باشند.

### تثلیث وجودی؛ درباره پدر

«تثلیث وجودی» می‌گوید که: پدر از پسر مولود نشده. او پدر پسر است و پسر از ازل از او مولود شده است. پس پسر مولودِ ازلی پدر است و بالعکس درست نیست. در ضمن فقط پسر مولود پدر است و نمی‌توانیم بگوئیم روح‌القدس مولود پدر است. روح‌القدس از پدر و از پسر صادر می‌شود و روح خدا است. پدر، از طریق پسر روح‌القدس را می‌فرستد. برعکس این موضوع صادق نیست. یعنی روح‌القدس نمی‌تواند پدر یا پسر را بفرستد. پدر می‌تواند از طریق پسر و روح‌القدس عمل کند.

### تثلیث وجودی؛ درباره پسر

پسر از ازل مولود یگانه پدر است. او توسط پدر فرستاده شده و پدر را بر ما مکشوف می‌کند. پسر، همراه پدر روح القدس را می‌فرستد. برعکس این قضیه اشتباه است. یعنی پدر مولود پسر نیست و یا روح القدس نمی‌تواند پسر را بفرستد.

### تثلیث وجودی؛ درباره روح القدس

روح القدس از ازل، از پدر و پسر صادر شده و به جای آن دو شخص دیگر عمل می‌کند و آنها را به ما مکشوف می‌نماید.

تثلیث وجودی به ما یادآور می‌شود که در الوهیت ترتیبی وجود دارد. اما نه به معنای برتری، بلکه به معنای نظم. شاید بتوان گفت تقدم. اما باز هم تقدم نه به معنای برتر بودن، بلکه به معنای ترتیب. الوهیت و حکمت و قدوسیت و جلال و قدرت و افتخار هیچ کدام از اشخاص، بیشتر از دیگر اشخاص نیست. آنها دارای رتبه‌های مختلف نیستند، بلکه با هم برابر می‌باشند. اما یک ترتیب و نظم الهی در رابطه آنها وجود دارد که به آن «تثلیث وجودی» گفته می‌شود که توضیح دادم.

## تثلیث کارکردی

مبحث «تثلیث کارکردی» می‌گوید که روابط اشخاص تثلیث، در شیوه عمل خدا انعکاس پیدا می‌کند. اما به چه معنا؟ هر کاری که خدا انجام می‌دهد، از شخص پدر سرچشمه می‌گیرد. بعد آن کار، توسط پسر انجام می‌شود، و تحت تاثیر روح‌القدس است که قوام پیدا می‌کند. پس مانند مبحث «تثلیث وجودی» می‌بینیم که پدر اول، پسر دوم و روح‌القدس سوم است. در کتاب مقدس به آیاتی بر می‌خوریم که آفرینش را کار پدر، نجات را کار پسر، و تقدیس را کار روح‌القدس می‌داند. این اعمال اختصاصی برای این اشخاص است، اما وقتی به کتاب مقدس به صورت کلی و در یک داستان کلان نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در هر عملی، پدر علت العلل است. پسر واسطه، و روح‌القدس تکمیل کننده.

در فصول قبل مفهوم «در هم تنیدگی» را بررسی کردیم و یاد گرفتیم که هر کاری که هر شخص تثلیث انجام می‌دهد، عمل دو شخص دیگر نیز هست. چون آنها در هم سکونت دارند. پس در آموزه تثلیث بزرگتری کوچکتری، و یا رتبه بندی وجود ندارد. بیاییم یک نمونه را در کتاب مقدس بررسی کنیم. در پیدایش باب ۱ آیه ۱ می‌خوانیم: «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» حال برویم به عبرانیان باب ۱ آیه ۲: «ما در این ایام آخر به واسطه پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطه او جهان را آفرید.» حال برویم به مزمور ۱۰۴ آیه ۳۰: «چون روح خود را می‌فرستی، آفریده می‌شوند، و روی زمین را تازه می‌سازی.» در این سه آیه که بررسی کردیم، دیدیم که چطور پدر از طریق

پسر و توسط روح القدس جهان را خلق کرده است. همین ترتیب را در همه اعمال خدا می‌توانیم ببینیم.

در کار نجات انسان هم همین کارکرد صادق است. پدر از ازل تعیین می‌کند که کلمه او، یعنی پسر یگانه‌اش جسم گردد و به زمین بیاید تا اراده او را انجام دهد. این موضوع را در یوحنا باب ۶ آیات ۳۷ تا ۴۰ می‌توانیم ببینیم: «هرآنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند. زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا اراده فرستنده خویش را به انجام رسانم. و اراده فرستنده من این است که از آن کسان که او به من بخشیده، هیچ یک را از دست ندهم، بلکه آنان را در روز بازپسین برخیزانم. زیرا اراده پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید.» پدر بود که قومی برگزیده به پسر می‌دهد و پسر به اراده پدر عمل نموده و به زمین می‌آید.

در رومیان باب ۴ آیات ۲۴ و ۲۵ می‌خوانیم که فقط جسم گرفتن و به زمین آمدن نبوده، بلکه پسر هدفی والاتر را دنبال می‌کرده است: «بلکه در حق ما نیز، تا برای ما نیز شمرده شود، ما که ایمان داریم به او که خداوندمان عیسی را از مردگان برخیزانید. او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن ما، از مردگان برخیزانیده شد.» پسر باز به اراده پدر عمل نموده به جهت گناهان قوم برگزیده خود تسلیم مرگ می‌شود و نهایتاً از مرگ برخیزانیده شده و قرار است در آینده باز به اراده پدر عمل نموده و کسانی که به او ایمان می‌آورند را از مردگان برخیزاند. (یوحنا باب ۶ آیه ۴۰)

روح القدس هم ایمانداران به عیسی مسیح را از برکات بهره‌مند کرده و آنها را هدایت می‌کند. در اول قرن‌تین باب ۲ آیات ۴ تا ۵ می‌خوانیم: «*هو پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.*» در واقع روح القدس کار پسر، و پسر اراده پدر را انجام می‌دهد. نظم و نظامی در رابطه اشخاص تثلیث حاکم است. همانطور که دیدیم این نظم و ترتیب درون تثلیثی، در اعمال خدا قابل مشاهده است.

### مروری کوتاه بر این فصل

«تثلیث وجودی» یا ذاتی می‌گوید که در درون تثلیث، نظم و ترتیبی در رابطه اشخاص تثلیث وجود دارد. و «تثلیث کارکردی» می‌گوید این نظم و ترتیب درون تثلیثی، در اعمال خدا قابل مشاهده است. به عبارتی هر دو مبحث پیرامون نظم درونی اقاییم تثلیث صحبت می‌کنند.

## فرقه‌های منحرف غیر تثلیثی

در فصول قبل تعریف تثلیث را آموختیم. اما کلیسا به سادگی به تعریف درست تثلیث نرسید. به دلیل پیچیده بودن و به تمامی غیرقابل درک بودن آموزه تثلیث، عده‌ایی در طول تاریخ کلیسا با مطالعه و تفسیر اشتباه قسمتهایی از کلام خدا به درک نادرستی از این آموزه رسیدند و تفکرات خود را اشاعه دادند. اما بعدتر کلیسا در شوراهاى جهانی اسقفان این تفکرات را رد کرده و آنها را بدعت دانست. در این فصل به تعدادی از این بدعت‌های تثلیثی می‌پردازیم.

### پائین مرتبه‌انگاری<sup>۱</sup>

اولین مورد انحراف در تفکر تثلیث، «پائین مرتبه انگاری» است. یعنی اینکه اول پدر است، در رتبه بعدی پسر است و در رتبه سوم روح‌القدس قرار دارد.<sup>۲</sup> این عقیده می‌گوید پسر و روح‌القدس به همان اندازه که پدر خدا است، خدا نیستند و الوهیت آنها با پدر فرق دارد. پسر و روح‌القدس، زیردست و مخلوق پدر هستند. این خطای الهیاتی از قرن دوم شروع شد، اما در قرن چهارم بزرگترین مورد آن را در بدعت «آریانیسم»<sup>۳</sup> می‌بینیم.

---

Subordinationism<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> این را با مبحث تثلیث وجودی و کارکردی که به نظم درون تثلیثی می‌پردازد اشتباه نگیرید.

Arianism<sup>۳</sup>

تاریخچه کوتاه آریانیسم:

در قرن چهارم حدود سال ۳۱۹ در شهر اسکندریه مصر اختلافی بین یک کشیش زاهد و محبوب، به نام آریوس<sup>۴</sup> و اسقف شهر اسکندریه<sup>۵</sup> به نام آلساندر<sup>۶</sup> به وجود آمد. آریوس معتقد بود که پسر، همان لوگوس<sup>۷</sup> یا کلمه خداست. خدا به دلیل اینکه فراباشنده و متعال است، خودش جهان را خلق نکرد بلکه اول لوگوس را خلق کرد، و لوگوس که ماهیت عقلانی داشت جهان مادی را آفرید. بعدها لوگوس در عیسی مسیح خیمه زد و ساکن شد.<sup>۸</sup> بنابراین از نظر آریوس، پسر نه «همذات»<sup>۹</sup> با خدا، بلکه ذات او فقط «شبه ذات»<sup>۱۰</sup> خداست. او معتقد بود که عیسی خداست، اما نه خدای حقیقی. او می‌گفت عیسی نزدیک‌ترین مخلوق به خدا و کاملترین انسان بر روی زمین و پر از روح خدا بود. به همین دلیل بود که خدا مقام پسرخواندگی<sup>۱۱</sup> را به عیسی داد. آریوس باور داشت که معنی پسر خدا بودن به معنی الوهیت او از ازل نیست. او از ازل وجود نداشته، بلکه در زمانی نزدیک به ازل خلق شده است. از نظر آریوس مسیحیان باید برای پسر احترام زیادی قائل شوند، اما نه در حد خدای کامل. از نظر او پرستیدن پسر در حد خدا، کفر بود و یگانگی خدا را خدشه‌دار می‌کرد. بخواهیم عقاید آریوس را خلاصه کنیم به این شکل است:

<sup>۴</sup> Arius ۲۵۰-۳۳۶ میلادی

<sup>۵</sup> Alexandria

<sup>۶</sup> Alexander

<sup>۷</sup> Logos

<sup>۸</sup> و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. (انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۴)

<sup>۹</sup> Homoousios تلفظ فارسی: «هومو اوسیوس»

<sup>۱۰</sup> Homoiousios تلفظ فارسی: «هومو یوسیوس»

<sup>۱۱</sup> Adoptonist



- زمانی وجود داشته که هنوز عیسی وجود نداشت. بنابراین او مانند پدر ازلی نیست، بلکه در زمانی نزدیک ازل خلق شده است.
- عیسی بنا به ذات خودش خدا نیست، بلکه او از طریق رشد اخلاقی و فضیلت و اطاعت از خدا، به مقام پسرخواندگی رسیده و ترفیع درجه پیدا کرده و نهایتاً به مقام الوهی رسیده است.
- عیسی مخلوقی است که مقامی بین انسان و خدا دارد. بالاتر از انسان و پایینتر از خدا است.

همانطور که متوجه شدید عقیده «پائین مرتبه‌انگاری» آموزه تثلیث را رد می‌کند. در آموزه تثلیث، پسر با پدر و روح‌القدس همذات و برابر است، و شخصی پایینتر از دیگری نیست. در ضمن در آموزه تثلیث، پسر و روح‌القدس را ازلی دانسته و زمانی برای به وجود آمدن آنها قائل نیستیم.

عقاید آریوس و طرفدارانش که به آریانیسم<sup>۱۲</sup> معروف است در شورای نیکیه<sup>۱۳</sup> در سال ۳۲۵ محکوم و بدعت شناخته شد. اما متأسفانه این عقیده منحرف از بین نرفت و مدت‌ها کسانی بودند که پیرو این عقیده بودند. دو قرن پیش «شاهدان یهوه» که یک فرقه منحرف مسیحی هستند شروع به فعالیت کردند. البته عقاید شاهدان یهوه، دقیقاً و رونوشتی از عقاید آریانیسم نیست. شخص آریوس برای روح‌القدس مقام الوهی درجه سومی قائل بود، اما شاهدان یهوه به هیچ عنوان به روح‌القدس به عنوان شخص الهی نگاه نمی‌کنند و قبول ندارند.

به این عقیده که بررسی کردیم که در فرقه‌های منحرفی از آریانیسم گرفته تا شاهدان یهوه شاهد آن هستیم می‌گویند، «پائین مرتبه انگاری» یا «زیردست باوری» یا «پائین دست انگاری» یا «تبعیت گرای» البته بدعت‌های دیگری مانند «مونارشیانسیسم»<sup>۱۴</sup> یا «سلطنت گرای» هم جزو همین دسته هستند. هر عقیده‌ایی که برای اشخاص تثلیث رتبه و درجه بندی بالاتر و پائین تر قائل شود جزو این دسته محسوب می‌شود. تعریف صحیح تثلیث، یک خدا بالا، و دو خدا در رده‌های پائینتر نیست.

### حالت گرای یا مودالیسم<sup>۱۵</sup>

این عقیده هم یکی از روش‌های ساده کردن تعریف آموزه تثلیث بود. عده زیادی در تاریخ مسیحیت سعی کردند آموزه دشوار و غیر قابل درک تثلیث را ساده سازی کنند طوری که انسان بتواند کاملاً آن را درک کند، غافل از اینکه به بیراهه می‌روند. از معروف‌ترین آنها می‌توانیم از شخص «سابلیوس»<sup>۱۶</sup> نام ببریم.

مودالیسم معتقد است که خدا یکی است و هر زمان در نقش‌های مختلفی بازی می‌کند. یعنی گاهی پدر است، گاهی پسر و گاهی هم روح‌القدس. خدا در عهدعتیق پدر بود، در عهد جدید پسر شد و بر روی صلیب مُرد، در عصر کلیسا هم به شکل روح‌القدس ظاهر شد. آنها معتقد هستند

<sup>۱۴</sup> Monarchism

<sup>۱۵</sup> Modalism

<sup>۱۶</sup> Sabellius

اشخاص تثلیث، سه شخص متمایز از هم در یک ذات الهی نیستند، بلکه سه نقش یا حالت هستند که در زمانهای مختلف و بسته به نیاز، خدا آن نقشها را بازی می‌کند. برای همین به این عقیده می‌گویند عقیده «حالت‌گرایی» یا انگلیسی آن که «Modalism» (مودالیسم) می‌شود.

در این عقیده تثلیث نه در ذات، بلکه در آشکال است. همانطور که گفتم از نظر آنها کسی که بر روی صلیب مُرد، خود پدر بود. اما قبلاً دیدیم که اینطور نیست و پسر که بر صلیب مُرد، با پدر یکی نیست و دو شخص متمایز از هم هستند. این عقیده زیر شاخه‌های مختلفی دارد و نامهای زیادی هم روی آن گذاشته‌اند. از «پاتریاسیانسم»<sup>۱۷</sup> تا «مودالیسم»<sup>۱۸</sup> و «سابلیانسم»<sup>۱۹</sup> و «حالت‌گرایی» و «یگانه‌باوران». البته همه آنها دقیقاً یکی نیستند و کمی در عقاید با هم تفاوت دارند، اما عقیده اصلی آنها این است که تثلیث وجود ندارد و خدا یک شخص در نقشهای مختلف است.

در قرن بیستم یک فرقهٔ منحرف مسیحی به وجود آمد به نام «جیزز اولنی».<sup>۲۰</sup> این افراد پیروان همین عقیده «حالت‌گرایی» هستند، یعنی تثلیث را قبول ندارند. آنها تعمیم را نه بر اساس انجیل متی در نام پدر و پسر و روح‌القدس، بلکه فقط در نام «عیسی» صحیح می‌دانند. از قرن دوم عده‌ایی می‌گفتند هر آنچه که اتفاق می‌افتد، فقط از طریق پدر است. اینها هم همان را می‌گویند با این تفاوت که معتقد هستند هر آنچه که در تاریخ نجات اتفاق افتاده از طریق عیسی بوده است. به عبارتی قدیمی‌ها می‌گفتند همه کار

<sup>۱۷</sup> Patripassianism

<sup>۱۸</sup> Modalism

<sup>۱۹</sup> Sabellianism

<sup>۲۰</sup> Jesus Only

«پدر» بود، این جدیدترها می‌گویند همه کار عیسی بوده است. برای همین هم نام فرقه آنها هست «جیزز اونلی» یا به فارسی «فقط عیسی». ما در فصول قبلی تمایز اشخاص تثلیث را با هم بررسی کردیم. آنها یک شخص یا یک اُنوم نیستند که در نقش‌های مختلفی بازی کنند، بلکه سه شخص متمایز از هم هستند.

## سه خدایی<sup>۲۱</sup>

توضیح این عقیده اشتباه این است که آنها پدر و پسر و روح‌القدس را سه خدای مستقل از هم می‌دانند. هر سه را خدا می‌دانند، اما نه در یک ذات، بلکه در سه ذات متفاوت از هم. یعنی باور دارند که هر کدام خدای مستقل هستند و ما مسیحیان سه خدا داریم. اما در فصل‌های قبل بررسی کردیم و دیدیم که خدا یکی است و پدر و پسر و روح‌القدس، اشخاص یک وجود واحد الهی می‌باشند و سه خدای متفاوت نیستند که با هم متحد شده باشند.

در قرون پنجم و ششم این عقیده بدعت آمیز ضد تثلیثی شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. در قرون گذشته فرقه منحرف «مورمون»<sup>۲۲</sup> آمده که خودشان را مسیحی می‌دانند و به همین عقیده بدعت آمیز و مشرکانه باور دارند. البته آنها کمی پا را فراتر گذاشته و نه تنها این سه شخص تثلیث را سه

<sup>۲۱</sup> Trithemism  
<sup>۲۲</sup> Mormonism

خدای مستقل می‌دانند، بلکه می‌گویند خداهای بیشتری هم وجود دارد و انسان هم می‌تواند با پیروی از تعالیم «مورمون» نهایتاً خدا شود.

عزیزان تثلیث، باور به سه خدای متفاوت نیست. در مقدمه این کتاب خاطره‌ایی از اینکه چند سال پیش در کلیسایی تثلیث را درس می‌دادم تعریف کردم که ایمان‌داری می‌گفت سالهاست تصور می‌کردم منظور از تثلیث، سه خدایی است. تکرار می‌کنم، تثلیث سه خدایی نیست. هر شخص تثلیث به صورت کامل خدا است، اما در یک ذات واحد. در کتاب مقدس می‌خوانیم؛ بشنو ای اسرائیل خدای ما، خدای واحد است.<sup>۲۳</sup>

### ماکدونیا نیسم<sup>۲۴</sup>

در فصول قبل به نام ماکدونیوس<sup>۲۵</sup> اشاره شد. این شخص اُسقف شهر کنستانتینوپول<sup>۲۶</sup> بود. ایشان از سال ۳۴۱ تا ۳۶۰ یعنی بعد از شورای نیقیه اُسقف این شهر بود. شورای نیقیه در سال ۳۲۵ تشکیل شد. در اعتقادنامه نیقیه اعلام شده بود که پسر، با پدر همذات<sup>۲۷</sup> و برابر است. پس دیگر کسی در مورد هویت و الوهیت پسر مشکلی نداشت. اما درباره روح‌القدس در اعتقادنامه نیقیه فقط گفته شده بود «من ایمان دارم به روح‌القدس». به همین دلیل اسقف ماکدونیوس، در مطالعاتش در کتاب مقدس به این نتیجه رسید که روح‌القدس،

---

<sup>۲۳</sup> تثنیه باب ۶ آیه ۴

<sup>۲۴</sup> Macedonianism

<sup>۲۵</sup> Macedonius

<sup>۲۶</sup> استانبول امروزی

<sup>۲۷</sup> Homoousios

خادمی است در سطح فرشتگان. او روح‌القدس را شخص می‌دانست، اما نه یک شخص الهی، بلکه خادمی که از پدر و پسر تبعیت می‌کند.

شورای کنستانتینوپول اول،<sup>۲۸</sup> در سال ۳۸۱ تشکیل شد و این عقیده را بدعت دانست. در اعتقادنامه‌های بعدی اسقفان الوهیت روح‌القدس را به صورت واضح‌تری بیان کردند تا برداشت اشتباهی صورت نگیرد. بنابراین تا قرن‌ها چنین بدعت‌هایی به وجود نیامد. اما در عصر حاضر، عده‌ایی دوباره از عقاید ماکدونوس<sup>۲۹</sup> پیروی می‌کنند. کسانی که عضو کلیسای منحرف «کریستا دلفین»<sup>۳۰</sup> هستند به آموزه تثلیث باور ندارند و معتقدند که روح‌القدس قوت و نیروی خداست. آنها همان عقایدی را دنبال می‌کنند که از سال ۳۸۱ میلادی کلیسا قاطعانه آن را رد کرده و انحراف دانسته است.

البته موارد بدعت‌آمیز ضد تثلیثی دیگری هم وجود دارند که اکثراً به نوعی زیر شاخه همین چهار مورد بالا هستند. بعضی از مسیحیان و معلمین معتقد هستند که نیازی به مطالعه این بدعتها و شناخت عقاید آنها نیست، و می‌گویند: «همین که کتاب مقدس را مطالعه کنیم کافی است و از بدعت دور می‌مانیم!» خیر، این نوع طرز فکر اشتباه خطرناکی است. تمامی کسانی که در طول تاریخ کلیسا این بدعتها را به وجود آوردند افراد آشنا به کتاب مقدس بودند. آنها همگی اُسقفانی باتجربه، کشیشانی زاهد و معلمین و واعظین برجسته کلام بودند. اما درک و تفسیر اشتباه آنها از بعضی از قسمتهای کلام، باعث شد که کلیسا عقاید آنها را بدعت تشخیص دهد. پس مطالعه تاریخ

<sup>۲۸</sup> شورای اول قسطنطنیه

<sup>۲۹</sup> Macedonius

<sup>۳۰</sup> Christadelphians

بدعتها و شناخت عقاید آنها به ما در شناخت تعالیم صحیح کتاب مقدسی کمک می‌کند.

## مثالهای اشتباه برای تعریف تثلیث

در چندین فصل آموزه تثلیث را یاد گرفتیم و با آن آشنا شدیم. اما همانطور که دیدید تعریف این آموزه به این سادگی‌ها نبود، چون ذهن انسان نمی‌تواند موضوع را به طور کامل درک نماید. مغز انسان قادر نیست چیزهایی که در گذشته هیچ تجربه‌ای از آنها نداشته را درک کند. باید بتواند از نظر خودش برای آن تعریفی منطقی پیدا کند تا نهایتاً آن را بفهمد. در نتیجه توضیح دادن تثلیث که با منطق انسانی سازگار نیست، سخت می‌شود. بعضی خادمین برای اینکه بتوانند تثلیث را توضیح دهند، از مثال استفاده می‌کنند. می‌گویند: «آن موضوع را دیده‌ای، این هم مثل همان است.» و شروع می‌کنند به ساده سازی کردن تعریف تثلیث و ادامه ماجرا که ممکن است آنها را به انحراف بکشاند.

در فصل قبل به چهار بدعت تثلیثی اشاره کردم که عقاید آنها مخالف تعریف درست تثلیث بود. در این فصل می‌خواهم درباره مثالهای اشتباهی که در تعریف تثلیث به کار می‌روند مطالبی بیان کنم. این مثالها اکثراً آب به آسیاب مخالفین تثلیث می‌ریزند. یعنی به جای اینکه به درک تثلیث کمک کنند، عقاید اشتباه ضد تثلیثی‌ها را تأیید می‌کنند. بعضی از معلمین فارسی زبان به این موضوع آگاهی ندارند و بدون مطالعه، یک سری مثالهای شنیده شده را نقل می‌کنند که می‌تواند تعریف درست تثلیث را در ذهن شنونده خدشه‌دار کند. پس بسیار بجا است که این مثالهای اشتباه که در کلیساهای فارسی زبان به صورت سینه به سینه انتقال داده می‌شود را بشناسیم و از تکرار آنها خودداری کنیم.



## مثال اشتباه؛ یخ، آب و بخار

می‌گویند، آب را دیده‌اید، در دمای معمولی آب است، در دمای زیر صفر یخ می‌زند و در دمای بالا هم بخار می‌شود. اما همه آن اشکال یک ماهیت دارند و همگی H<sub>2</sub>O هستند و فقط بسته به موقعیت و دمای محیط تغییر شکل می‌دهند. بعد ادامه می‌دهند که؛ تعریف تثلیث هم همینطور است و خدا در سه حالت وجود دارد، یعنی پدر، پسر و روح القدس. اما هر سه شخص تثلیث یک ماهیت دارند و از ذات واحدی برخوردار هستند، و بسته به موقعیت شکل عوض می‌شود.

خواننده عزیز این مثال شما را یاد کدام انحراف می‌اندازد؟

بله، حالت‌گرایی یا مودالیسم که می‌گفت خدا یک شخص است و فقط در موقعیتهای مختلف نقشهای مختلفی را بازی می‌کند. بعضی از خادمین فارسی زبان وقتی از این مثال استفاده می‌کنند، از نظر خودشان کار توضیح تثلیث را راحت کرده‌اند و شنونده نیز با این مثال تثلیث را درک می‌کند. اما در واقع آنها عقاید و الهیات اشتباه «جیزز اونلی‌ها» (مودالیسم) را توضیح می‌دهند. آنها هم دقیقاً همین را می‌گویند و می‌گویند باور به تثلیث اشتباه است و از همین مثال برای رد تثلیث استفاده می‌کنند. من نمی‌خواهم دوباره توضیح بدهم که چرا این تعریف اشتباه است، چون قبلاً در فصلهای گذشته توضیح دادم. پس فقط همینقدر بدانیم که وقتی می‌خواهیم تثلیث را توضیح دهیم نباید از مثال «آب و یخ و بخار» استفاده کنیم، چون در واقع باعث گمراهی فرد شنونده می‌شویم و وارد بدعت مودالیسم می‌گردیم.

یک بار برای تدریس تثلیث به یونان دعوت شدم و در شهر آتن در یک سمینار آموزشی برای نوایمانان شرکت کردم. خواهر عزیزی که سنی از

ایشان گذشته بود و اصالتاً اروپایی بود و می‌توانست به خوبی فارسی صحبت کند در حال تدریس بود و همین مثال آب و یخ را بیان کرد. کاملاً شوکه شدم. نوبت به تدریس من رسید و همین موارد بالا را توضیح دادم. نهایتاً آن خواهر که خیلی برای فارسی زبانان قلب داشت به من گفت که سالها برای توضیح تثلیث از این مثال اشتباه استفاده می‌کردم.

### مثال اشتباه؛ یک شخص

در این مثال اشتباه می‌گویند؛ مثلاً شما فردی به نام علی را در نظر بگیرید. ایشان پسر پدرش است، پدر فرزندش است و همینطور شوهر همسرش است. بعد می‌گویند، دیدید چطور این شخص در موقعیتهای مختلف نقشهای مختلفی را دارد، اما همه آنها خودش بود؟ خدا هم همینطور است و همزمان هم پدر است و هم پسر و هم روح‌القدس، اما همه یکی هستند.

این مثال هم خیلی روشن شخص را یاد بدعت «حالت گرایی» یا «مودالیسم» می‌اندازد. همان بدعتی که در مثال قبلی هم وجود داشت. ما خدایی نداریم که بسته به موقعیت پدر است، بسته به موقعیت پسر است و بسته به موقعیت روح‌القدس. مودالیستها که معروف ترین آنها شخص «سابلیوس» بود هم همینطور فکر می‌کرد. در واقع این مثال ضد تثلیثی است. ما نمی‌توانیم برای تعریف تثلیث از مثال ضد تثلیثی کمک بگیریم. در واقع با گفتن این مثال می‌گوئیم که مودالیستها و فرقه‌های ضد تثلیثی درست می‌گویند.

### مثال اشتباه؛ مثلث

بعضی از معلمین می‌گویند که تثلیث مانند یک مثلث می‌ماند. هر شخص تثلیث، به مثابه یک ضلع از این مثلث است. اضلاع با هم ارتباط دارند، و ما نه سه مثلث، بلکه یک مثلث داریم که سه ضلع آن یک مثلث را تشکیل می‌دهند.

این مثال هم اشتباه است. چون خدای ما از جزء تشکیل نشده است. اگر ضلعهای مثلث را جدا کنیم دیگر هر کدام به تنهایی مثلث نیستند. فقط در اتحاد با هم می‌توانند مثلث باشند. اما خدای تثلیث اینطور نیست. هر شخص به تنهایی خدا است. آنها در اتحاد با هم یک خدا را تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر کدام به تنهایی و به تمامیت خدا هستند. قبلا یاد گرفتیم که خدا بسیط است، یعنی مرکب نیست و از قسمت‌ها و واحدهای مستقل تشکیل نشده و نمی‌توان خدا را تقسیم کرد.

### مثال اشتباه؛ تخم مرغ

یک مثال دیگر مثال تخم مرغ است که می‌گویند چطور تخم مرغ از پوسته سفیده و زرده تشکیل شده است، خدا هم از پدر و پسر و روح القدس تشکیل شده است. خواننده عزیز، پوسته تخم مرغ، تخم مرغ محسوب نمی‌شود. سفیده نیز به تنهایی تخم مرغ نیست، زرده هم همینطور. آنها فقط در اتحاد می‌توانند تخم مرغ باشند. اما پدر به تنهایی هم خداست، پسر به تنهایی هم خداست و روح القدس نیز به تنهایی خداست. اگر بپرسیم که آیا سفیده تخم مرغ، به تنهایی تخم مرغ است؟ پاسخ خیر است، پس باید با هم

ترکیب شوند تا تخم مرغ تشکیل شود. اما اشخاص خدا به تنهایی و مستقلاً خدا هستند. در این مثال اشتباه خدا مرکب فرض شده است و نه بسیط.

### مثال اشتباه؛ خورشید

مثال بعدی خورشید است. بعضی معلمین می‌گویند؛ خورشید نور و گرما و انرژی دارد، پس این می‌تواند مشابه خدای پدر، پسر و روح‌القدس باشد. بعضی معلمین دیگر کمی متفاوت‌تر مثال را بیان می‌کنند و می‌گویند؛ بدنه خورشید، نور و گرمای آن، واقعیتی از خدای تثلیث هستند. این مثال هم اشتباه است. این مثال از این جهت اشتباه است که جز قسمت وحدت در کثرت، قسمت دیگری از آموزه تثلیث را نمی‌شود با آن تشریح کرد. یعنی مثالی می‌زنیم که به درک موضوع کمکی نمی‌کند. البته ناگفته نماند که مثال خورشید در بین مثالهای اشتباه کمترین کج فهمی را ایجاد می‌کند، اما نمی‌تواند حق مطلب را آدا کند. پدر، پسر و روح‌القدس در هم تنیدگی دارند و در هم ساکن می‌باشند و با هم ارتباطی درونی و ابدی دارند. اما خورشید، نور و انرژی خود را ساطع می‌کند و دیگر هیچ ارتباطی بین نور و انرژی خورشید، با بدنه آن وجود ندارد.

### مثال اشتباه؛ یک انسان

مثال دیگر مثال انسان است. بعضی می‌گویند که انسان از جسم، جان و روح تشکیل شده است، و با وجود اینکه هر کدام مستقل هستند، اما نه سه انسان، بلکه یک انسان است، چون در هم ساکن می‌باشند. خدا هم همینطور

است و از پدر و پسر و روح القدس تشکیل شده و نه سه خدا، بلکه یک خدا است.

اما اشکال این مثال این است که با یک انسان و با یک شخص در ارتباط هستیم. اگر قرار باشد اینطور تثلیث را توضیح دهیم، نتیجه این می‌شود که با یک شخص در خدا روبرو خواهیم شد که همه اشخاص در واقع یک شخص است و نمی‌تواند با خودش رابطه واقعی داشته باشد. مثلاً در مثال انسان، روح نمی‌تواند مستقلاً جسم انسان را محبت کند. اما در تثلیث می‌بینیم که روح القدس مستقلاً پدر و پسر را محبت می‌کند. به عبارتی در مثال انسان، اجزاء تشکیل دهنده انسان، نمی‌توانند مستقلاً و متمایز از هم عمل نمایند، بلکه همه اجزاء در واقع یک انسان هستند. اما در تعریف تثلیث با اینکه سه شخص متمایز وجود دارد، اما این اشخاص در ذات یکی هستند. و با اینکه در ذات یکی هستند، اما می‌توانند مستقل از هم نیز نقشی را اجرا کنند. اما در مثال اشتباه انسان نمی‌توان این را توضیح داد.

### نتیجه؛

ممکن است در ذهن خود بگوئید تمام مثالها که اشتباه شد! دقیقاً همینطور است. هیچ مثالی نیست که دقیقاً بتواند مفهوم تثلیث را بیان نماید. بنابراین با استفاده از هر مثال اشتباه، در واقع یک قسمت از تعریف آموزه تثلیث را نقض می‌کنیم. حال بعضی مثالها مثل خورشید، کمتر، بعضی مثالها مانند آب و یخ و بخار بسیار بیشتر. اما همگی به نوعی اشتباه هستند.

پس بهتر است به جای اینکه مثال بزنیم. یاد بگیریم که آموزه تثلیث چیست. همچنین دعا کنیم تا خدا برای ما درک این آموزه را آسان کند. بعد آن

---

موقع می‌توانیم با زبانی ساده‌تر برای دیگران توضیح دهیم و نیازی به استفاده از مثالهای اشتباه انسانی نیست.

## تأثیر درک تثلیث در پرستش

به آخرین فصل از کتاب تثلیث رسیدیم. امیدوارم آنچه در فصول قبلی با هم بررسی کردیم را خوب یاد گرفته باشید و مفهوم آموزه تثلیث برای شما باز شده باشد. اگر هم نیاز به مطالعه بیشتر دارید در انتهای این کتاب، منابع مفیدی را به شما معرفی می‌کنم که برای نوشتن این کتاب از آنها بهره گرفته‌ام. مطمئناً با مطالعه آنها مطالب بسیار بیشتری را خواهید آموخت.

ما در این کتاب مطالب زیادی را بررسی کردیم تا آموزه تثلیث را یاد بگیریم. اما به چه منظور؟ درک تثلیث چه تاثیری در زندگی مسیحی ما دارد؟ آیا ایمان ما را قوی‌تر می‌کند؟ اگر تعریف این آموزه را ندانیم ایماندار محسوب نمی‌شویم؟ و خیلی از سوالات دیگری که پیرامون تأثیر دانستن تثلیث پیش می‌آید.

پاسخ این است اگر درک درستی از آموزه تثلیث نداشته باشیم ممکن است به «سه خدا باوری» رو آوریم و فکر کنیم که سه خدا داریم. در مورد این اشتباه در مقدمه صحبت کردم. یا اگر در مورد تثلیث ندانیم ممکن است فکر کنیم که یک خدا داریم که در موقعیتهای گوناگون نقشهای مختلفی را بازی می‌کند. یا اگر تثلیث را ندانیم ممکن است به خطاهای الهیاتی دیگری مانند اینکه پدر بر صلیب رفت و رنج کشید و یا روح القدس قوت خداست بیافتم. نمی‌خواهم همه موارد را مجدداً مرور کنم. می‌خواهم یادآور شوم که دانستن آموزه تثلیث به ما در درک الهیات درست و همچنین پرستش درست کمک می‌کند.

## تثلیث چطور در پرستش ما تاثیر می‌گذارد؟

عزیزان پرستش راه و روشی است که ما خدا را جلال می‌دهیم. او را ستایش می‌کنیم به خاطر محبتی که به ما داشته است. اما اگر ندانیم چطور خدا را خطاب کنیم به بیراهه خواهیم رفت. تثلیث به ما می‌گوید که خدای تثلیث را چطور باید پرستش کرد. نمونه خوب کتاب مقدسی افسسیان باب ۲ آیه ۱۸ است که در آن روش صحیح ستایش خدا از طریق شناخت آموزه تثلیث بیان می‌شود. در این آیه می‌خوانیم: «زیرا به واسطه او، هر دو توسط یک روح به حضور پدر دسترسی داریم.» کلام خدا می‌گوید به واسطه مسیح، و توسط روح‌القدس به حضور پدر می‌رویم و او را می‌پرستیم. پس پرستشهای ما در درجه اول به پدر تقدیم می‌شود. این موردی است که در بسیاری از پرستشهای ما جایش خالی می‌باشد. اکثر پرستشها یا به عیسی است یا به روح‌القدس. ظاهراً ما مسیحیان گاهی فراموش می‌کنیم که باید شخص پدر را ستایش کنیم. درست است که آنها در هم ساکن هستند و در هم تنیده شده‌اند و یک ذات دارند.

اما در مطالبی که بیان شد دیدیم که آنها از هم متمایز هستند و نباید آنها را به جای دیگری اشتباه گرفت. پس زمانی که عیسی و روح‌القدس پرستیده می‌شوند، که لایق پرستش هم هستند، پدر هم باید پرستیده شود. نباید فکر کنیم که آن دو شخص پرستیده شدند، پس کافی است. خیر، در کلام خدا خواندیم. به واسطه پسر و از طریق روح به حضور پدر می‌رویم.

بیائید به یکی دو نمونه دیگر نگاه کنیم. در دوم قرنتیان باب ۱ آیه ۳ می‌خوانیم: «متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر رحمتها و خدای همه دلگرمیهاست.» و همینطور در اول پطرس باب ۱ آیه ۳ می‌خوانیم:



«متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطه رستاخیز عیسی مسیح از مردگان، توگدی تازه بخشید، برای امیدوی زنده.» خود عیسی مسیح هم همیشه به حضور پدر دعا می‌کرد و همین را به شاگردان خود یاد داد.

اما این پرستشها یا دعاها می‌باید به واسطه پسر به حضور خدا برود. عزیزان انسان به خاطر گناه و سقوط نسل بشر قادر نیست به حضور خدا برگردد مگر با کمک و واسطه عیسی مسیح، چون او همذات با خداست. او نقش کاهن اعظم ما را ایفا می‌کند و پرستشها و دعاها می‌باید به حضور پدر می‌برد و به نمایندگی از انسانها به پدر تقدیم می‌کند. فقط کهنات عیسی مسیح به ما جرأت می‌دهد که به خدا نزدیک شویم. عیسی مسیح از طریق خون خودش، نقش قربانی را ایفا کرده و بعد هم نقش کاهن اعظم ما را ایفا می‌کند. پس به واسطه پسر و به خاطر اتحاد با او، می‌توانیم به حضور پدر رفته و او را پرستش کنیم.

اما همینجا تمام نمی‌شود. این پرستش فقط به واسطه پسر نیست، بلکه از طریق روح القدس است. در افسسیان ۲ آیه ۱۸ خواندیم، ما پدر را به واسطه پسر ستایش می‌کنیم، اما اینکار را روح القدس برای ما عملی می‌کند. در رومیان باب ۸ آیه ۱۵ می‌خوانیم: «چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا در می‌دهیم: آبا، پدر.» بله این روح ما را قادر می‌سازد که خدا را «آبا» یا همان بابا صدا کنیم. دیگر خدای قادر متعال، برای ما ترسناک نیست. ما ستایشی همراه با احترام تقدیم بابا می‌کنیم. اگر روح القدس در میان ما ساکن نمی‌شد ما قادر نبودیم اینکار را انجام دهیم.

اما این به این معنی نیست که از این به بعد در سرودهای پرستشی خود از پسر برای فدیه شدن، و از روح‌القدس برای هدایت و سکونت در ما سپاسگزاری نکنیم. خیر، ما باید در پرستشها پسر و روح‌القدس را برای ایفای نقشهای خودشان در داستان نجات انسان ستایش کنیم. همچنین همیشه از روح‌القدس برای قوت و راهنمایی خودمان کمک بخواهیم. اما نباید پدر را فراموش کنیم و فکر کنیم که آنها همه همان شخص هستند. خیر، داستان پرستش و دعای شما از امروز دگرگون شده، چون شما با تثلیث آشنا شده‌اید و می‌دانید که باید هر شخص را در جای خودش ستایش کنید. بنابراین ستایشهای ما مسیحیان به واسطه پسر، و از طریق روح‌القدس تقدیم پدر می‌شود.

عزیزان مطالبی که در این کتاب خدمت شما ارائه دادم چکیده‌ایی بود از مطالعات من از کتاب‌های مختلف و نوشتجات الهیدانان برجسته جهان مسیحیت. منابع اصلی من برای تهیه این مطالب شامل کتابهایی است که از نویسندگان و مترجمان آنها تشکر می‌کنم و شما را تشویق می‌کنم برای دریافت مطالب عمیق‌تر حتما آنها را تهیه و مطالعه کنید. نام منابع اصلی در صفحات بعد ذکر شده است. امیدوارم آنچه در این کتاب خواندید باعث بنا و برکت شما گردد و در راستای گسترش ملکوت خدا در بین فارسی‌زبانان بکار بگیرید.

فیض خداوند عیسی مسیح با شما

رامین باقری

تابستان ۲۰۲۳، آلمان

## منابع

- الهیات مسیحی.** هنری تیسن. ترجمه طاهوس میکائیلیان. انتشارات حیات ابدی
- الاهیات مسیحی در قرن بیستم.** استلی جی گرنز، راجر ای آلسون. ترجمه روبرت آسوریان و میشل آقامالیان. انتشارات روشن. تهران، چاپ اول ۱۳۸۶
- تاریخ تفکر مسیحی.** تونی لین. ترجمه روبرت آسوریان. انتشارات فرزانه. تهران. چاپ پنجم ۱۳۹۶
- تثلیث نگاهی به خدای مسیحیان.** مهرداد فاتحی. انتشارات ایلام. لندن ۲۰۱۵
- تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران.** ویلیام مک دونالد. انتشارات خدمات جهانی فارسی زبانان. ۲۰۱۴
- خلاصه اصول اعتقادات مسیحیت.** لوئیس برکوف. ترجمه آرمان رشدی. انتشارات تعلیم. آمریکا ۲۰۰۳
- درآمدی بر الهیات مسیحی.** الستر مک گراث. ترجمه عیسی دیباج. انتشارات روشن. تهران. چاپ اول ۱۳۸۵
- راز تثلیث.** استوارت آلیوت. انتشارات نور جهان. ۲۰۱۱
- راهنمای الهیات مودی.** پال اینس. انتشارات جام. چاپ اول ۲۰۲۰

- 
- راهنمای الهیات پروتستان. ویلیام هوردن. ترجمه طاهوس میکائیلیان. انتشارات علمی فرهنگی. تهران. چاپ اول ۱۳۶۸
- سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ. ارل ای کرنز. ترجمه آرمان رُشدی. انتشارات ایلام. لندن ۲۰۱۸
- کتاب مقدس. ترجمه هزاره نو. انتشارات ایلام. ۲۰۱۴
- مسیحیت و بدعتها. جُوان اُگریدی. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. انتشارات موسسه فرهنگی طه. قم. چاپ دوم ۱۳۸۴